

و غنا و ان مظهری یکا آورده باشد قضای این را بکند مسئله هرگاه بعضی روزه رمضان را خورد و بعضی متصدی باشد یا نه
 دیگر از برای هر روزی یک طعم کفاره بدهد و قضای قطعی است و محوط قضای کوشش است اما عدزی دیگر متصدی قضای نیست
 کفر و او را کفاره دادن است مسئله اگر در بعضی مرضی غیر قضای بر دماسیت با قضای یکدیگر و او را بزرگترش باشد و اگر
 بزرگ می باشد عالم باشد و حجب است بکند متصدی را غیر کایا و در دانه او ساقط می شود مسئله
 اگرگاه رمضان بر ذمه کفنی باشد بقدرت بر کوشش و قصد کوشش باشد تا رمضان دیگر عاصی و کفر کار است و حجب است
 از برای هر روزه یک طعم بفقیر بدهد و بعد قضای را هم بکند مسئله و هرگاه چند سال چنان بگذرد همان کفاره سال اول قضای
 میکند مسئله صومهای واجب صوم رمضان است و صوم قضای آن و صوم سیم عتکاف و کفاره و سه روز بدل هدی در سج
 تمتع و عیده روز بدل بدین روز و عیده و میان مسئله صوم حرام صوم عید رمضان و عید قربان و یازدهم و چهارم از ماه
 ماه ذی الحجه برای یکدیگر منافی باشد و صوم وصال در روز منتهی متصدی بکند و صوم محرم و صوم کعبه و صوم کعبه و صوم کعبه
 روز مسئله صوم کرده و صوم سجی و در اذن بدین و همان به اذن میزبان بلکه میزبان به اذن همان و صوم
 که مسئله با کعبه بعبید یا ضعف فالی باشد و از ادعیه بازماند و یکیکه روزه سجی گرفته باشد و او را طعم کشته طعمی
 و کوفه و وزن به اذن شهر روزه سجی بکند اگر حرام نباشد و غیر از اینها سایر روزگانی است مسئله عدلت
 ماه رمضان یا غیره دیدن بدل است و نهاده عدلی بر وقت است و شیاع است و ترا تره باعث حصول عمل
 بلکه هر قسم و علم حاصل شود و دیگر حکم حاکم است بیوت بدل نزد او هرگاه معلوم نشود خطا و او را ما غیر از امور مذکور
 را اعتبار نیست **فصل**

کتاب اول در بیان احکام و مسائل طهارت است و در آن چهار باب است **باب اول**
 در ذکر آبهاست بدانکه آب بر هر قسم است مطلق و مضاف مطلق است که در عرف آن را آب گویند بدون
 احتیاج بقید و یا اضافه نمون بجز در مواردی عرفیه موافق سلب اسم آب به قید از و بمخوفون آب دریا
 و نه از قند و نه از چاهها که آنها را به قید دریا و نه از قند و چاه آب میگویند و بدون این قید یا میگویند آب نیست
 و مضاف است که در مواردی عرفیه آنها را آب به قید گویند بلکه محتاج با اضافه کردن بجزر یا نه مثلاً در آب
 گوشت و آب انگور و نمون اینها قسم اول بحسب اختلاف احکام چند نوع است آب جاری است آب باران آب شسته
 آب چاه آب که در از راه بخارات و یا رخ صدف کار رفته باشد و لو از حیوانات و آب مشته در آب
 نجس و آب غصیر و اینها انواع در فضول چند ذکر می شود **فصل اول** در آب جاری
 در آن چند مسئله است مسئله اول آب جاری هر چه قدر که باشد که سال آن فراتر چه کمتر هرگاه در آن
 باطمینان باور آن از نجاست متغیر شود نجس می شود با طهارت و اما بعضی ملاحظات بجا است پس نجس می
 شود هر چند کمتر از کرباشه مسئله دوم هرگاه متغیر شده بعضی از جاری همان بعضی نجس است و آنچه
 مستند بهنج است با کس است و آنچه در زیر آب باشد اگر بکند کرباشه پاک است و اگر کمتر از کرباشه نجس
 اگر آن موقع که متغیر شده است فتر شده است که در طرف عرض و عمق و طول باطله تغییر بهم رسیده است
 و آب غیر متغیر از منبع احله اتصالاً و سلسله ندارد بآنچه در زیر متغیر است آنکه در زیر آب متغیر است نجس است
 و اگر این قسم نباشد بلکه اتصالاً از آب منبع به تغیر باو باشد در یک از جهات مذکوره پاک است
 مسئله سوم اگر آب بدر قطع شده وقت ملاحظات بجا است از اصل متغیر است بیرون میرود و حکم آب
 جاری حکم آب استیاده دارد که در آنکه در از میان قطع شده بجای می یابند که خود بسته شود پس
 آنچه مستند بهنج است آن جاری است و آنچه زیرین است حکم آب استیاده دارد مسئله چهارم
 آنکه که جاری شود بر روی زمین لکه مانده نباشد باشد و از زمین نزدیک چون آنکه از کف افتی برف بهم رسد
 حکم آب استیاده دارد و اگر از زمین رود و جاری شود و یا جاری شود چون برف از چشمه یا آن در حکم آب جاری
 است **فصل دوم** در آب باران است و در این هم چند مسئله است مسئله اول آب باران که
 به دریا یا به چاه یا حوضه از ناودان جاری شود یا نه حکم جاری دارد ملاحظات بجا است نجس می شود
 هر چند نجاست بر او دارد و نجس و چنانچه شرط نیست در حکم مذکور جریان از ناودان و رشت که
 کثرت و غلبه هم شرط نباشد هر چند احوط اعتبار نفع کثرت است مسئله دوم اگر بریده شود

چاه است علقه این عذر است است و اگر گشته حرج نیست مسئله سیم در تقدیر آنچه نیست
 است که گشیده شود مستحب است کشیدن همه آب چاه بر سر مردن شتر در چاه بزرگ یا کوچک زیاده
 در بر مردن کاد بزرگ زیاده در بر سر خنجر خون حیض و نفاس و استخاضه و شراب هر چند کثیر باشد
 و گشیده نیکو بر مردن آب و قاطر و دغ و آذر بر افشادن سلطان و مردن آن در چاه مردی از
 بزرگ یا کوچک یا افشادن مرده آن پیش از غروب مشهور آن است که کافر یعنی حکم ندارد و گشیده
 در صورت و آذر بر افشادن نیک و خوش و خوش و گشیده یا آهو یا کر یا بار و باده و آنچه شبیه اینها
 باشد در حجه معتدل چهل و دو است و در بعضی احادیث در بعضی از آنها گفته شده است و محمول است
 بر اقرار مرتبه فضیلت و هم چنین بر بر بول مرد چهل و دو گشیده میشود و در الحاق بول زن بمرود و بول آن
 احوط عدم الحاق است و بر آرد خون بسیار افضل نیست بر آب بنه دلو است و بعد آن چهل
 دلو و بعد آن سبی ملو و در آن افضل چهل و دو بر سر بده و آذر بر غایط که گشته و یا گشیده بنه دلو
 باید کشید و بعضی در غایط تر چون غایط بسیار باشد شده بنه دلو گشته اند و این احوط است
 و آذر بر مطلق غایط ده دلو و آذر بر آب باران مخلوط ببول غایط و فضله یک سر دلو یا بر شتر و گشیده
 دلو بر سر موشی که از هم باشد و بر آرد بول طفل و سکا که زنده در چاه باشد و زنده پرودن آن
 و پر زنده که بزرگ تر از گنجشک باشد حرام مرغ غایط ده دلو بر سر موشی ده که از هم باشد
 باشد و در بر مردن مار و عقرب و دوزخ هم بر آرد بول طفل شیر خوار و مردن گنجشک و آنچه قدر
 باشد در حجه و بچه هر حیوانی مثلاً بزرگ آن است اگر در اسم شریک باشد مسئله چهارم در
 نجاست که حدیثی در حکم آن تزیین است بنا بر آنچه ما اختیار کردیم از اینکه آب چاه علقه قات
 نجاست نجس می شود کشیدن آب سنت نیست و بنا بر قول نجاست اقوال آن است که همه آب چاه را
 کشید و هرگاه معتدل شود کشیدن همه از حجه زیاده در آب چهار نفر مرد یا بیشتر در یک روز از طلوع صبح تا غروب
 بنوبت آب گشیده ۵ نفر بگشند چون مانده شوند دو نفر دیگر و هم چنین تا شام و باید در روز بگشند
 مسئله پنجم اگر چند نجاست در چاه باشد کشیدن عدد دلو آنکه زاید است کافی است و اگر عدد دلو
 همه مساوی باشد اکتفا بیک مرد شود مسئله ششم مراد از دلو که ذکر کردیم دلو متعارف
 معاد است و باید اعتبار عدد در آن کافی است و فضل و تخم در آنکه استعمال شده باشد و بدان آن
 بحد مسئله مرثیه مسئله اول اینکه بجا آورد برابر استیجاب بول و غایط هر چینه دیگر را و را

مشا و دلو

ازین هم

مستحب است

یک دلو

استی

استی که کرده باشد و هر چند نجاست از محقر قدر که باشد باید که فاش باشد و هر چند افرا که حد نجاست
 با آن باشد پاک و پاک کننده و وضو و غسل با آن صحیح است و اگر دست بقت گیرد و نجاست محقر است
 پس اگر از حجه استیجاب است قیاسی که او را عاده الت استیجاب کوبیده باز آب استیجاب پاک است و آن علم
 غایط را بعد می باید دارد مسئله هفتم غیر آب استیجاب پاک از از نجاست استیجاب می شود که غایط می گویند در
 طهارت و نجاست آن اشکال و اقوال بسیار است و اقوال طهارت است هر چند غیر نجاست است خصوص
 غایط معتبر که دارد بر آب و در استیجاب حرج است اول آنکه در محرابه ماند از غایط جاری و در
 چه محقر دارد آنکه شود چه آنها بر فرض نجاست غایط بر نجاست آن نیست بلکه در نجاست نجاست
 آنچه جدا شود از آنکه و دعوی نفی فرق هم ممنوع است و دوم آنکه در وضو شستن جدا شود از غایط نجاست
 بر قول نجاست نجاست نجاست اما آنچه در محرابه ماند در شستن اول یا دوم پس دلیل بر نجاست آن نیست
 لازم نیست که جدا نماید او را و خشک نماید و نجس نمی شود بلکه آن سیم فرق نیست در میان
 غایط نجاست لازم است در ادعیه و آنچه لازم نیست چهارم آنچه علقه قات کند با غایط نجاست آن
 یک مرتبه شستن پاک میشود مسئله سیم آب وضو و یک رافع حدث شستنی پاک و پاک کننده از حد و حد
 اگر در محقر است و اینکه از حد حدث نجاست پاک است و پاک کننده حدث است با اشکال و در رفع
 حدث اصغر یا کبیر با وضو نجاست و اقوی جواز رفع است و لکن غیر حقیق است
 در استیجاب حرج است اول آنکه این حکم محقق بعد صحیح است نه اعم از دو وقت
 دوم بعضی معتقد کرده اند از اکثر اصحاب اینکه این حکم در همه علقه قات ثابت است و
 حال آنکه دلیل و حقیق نجاست دارد بنا بر این است که با غایط ترک نشود سیم جایز است
 غسلی مستحبی را با آن آب بجا آورد و اما وضو با نجاستی پس آنچه رافع حدث شود مثل وضو
 واجب خواهد بود و اما آنچه رافع حدث باشد چون بجز بر سر نجاست با اشکال چهارم این حکم
 در آب منفصل از بدن است و آنچه در بدن است ثابت نیست این حکم در ادعیه حقیق است نه در این حکم بعد
 تر غیر بلکه در آن تاسر یعنی حکم است و اما حقیق آب بقیه دارد و در کرب و جوار نیست مسئله پنجم
 اما که در حمام استیجاب می شود در زمین حمام یا حوض یا چاه جمع مرثیه پاک است اما در میوه
 یعنی هم نرسیده باینکه نجاست بالقدح است کرده و احوط نجاست است و لکن از حد حدث
 نمیشکند و صحیح نیست وضو و غسل با او اگر علم حاصل نشود باینکه غایط از نجاست است

و اگر دانه که نجاست در آن نیست صیغ خواهد بود و فرقی نیست در آن که از غلظت کردن باشد
 یا از شستن کردن باشد و گفته می شود که نجاست باشد و اما با علم به نجاست خمر زدن و فصل
 ششم در حکم سوار و آن آب قلیلت که در این حیوان با آن رسیده باشد و در آن مسئله است اول سوار حیوان
 پاک است و استعمال آن در ازاله نجاست و دهن و عنبر و سایر استعالات خمر زدن و دوم مکروه است که میوه
 و عنبر ساختن از سوار آب و سوار و الاغ و مرغ خانج و هر حیوانی که حرام گوشت باشد غیر که با دهن و عنبر و غیره
 در او افتاده هر چند زنده بودن آمده باشند و یا دهن زن حایض با آن رسیده باشد مخصوص اگر غیر مأمور باشد
 بلکه احوط در ریضورت اجتناب است و جمع مطلق نجاست در سوار و پاک نیست در این الحاق فصل ششم
 در آب مشک است و بیان این بجز مشک است و مسئله اول طرف آب نجاست اگر شسته شود نظافت آب پاک است
 اجتناب از هر دو بلکه در سه طرف و از این حکم این است اگر محصور باشد که دال و از این حکم چنین است
 بلکه اگر ظرف دیگر شسته شود یک از آن طرف اجتناب از این لازم است اگر آب دیگر هم زده باشد باید تمیز کرد
 و وضو و غسل با آنها بی وجه صیغ نیست و اگر چیزی که از آنها ملاقات کند نجاست مشک هم اگر آب پاک
 در ظرف باشد و مشک شود که یا با نجاست با آن رسیده باشد یا مشک شود که آنچه با رسیده نجاست با آن آب پاک است
 مسئله سیم اگر آب حلالا شسته شود بمضوبه اجتناب از این لازم است و وضو و غسل با آن صیغ
 نیست با انحصار آب با آنکه و لیکن از ازاله نجاست پاک از آنها میشود مسئله چهارم طرف آب مطلق اگر
 شسته نشود لازم است وضو یا غسل از هر اگر آب دیگر نشسته و اگر آب باشد و نه آنجاء آب مطلق است
 یا مضاف وضو و غسل از او صیغ نیست و از ازاله نجاست نمیکند و اگر آب مطلق بود و مشک شود یا مضاف
 شد یا نه حکم آب مطلق دارد مسئله پنجم اگر آب کریمه و مشک شود که کمر شده یا نه حکم کردار و اگر آب
 تدریج آید بمختلط و مشک شود که بقدر کمر شده یا نه حکم آب طاهر را دارد و اگر به این حد
 اشکال است و احتیاط راه نجاست است فصل ششم در حکم متفرقه متعلقه با نجاست این است
 چند مسئله می شود مسئله اول از این جنید شمر شده است که استیصال آنها که
 بالذات کرم هستند و بعضی انکار این کرده اند و گویا است در این مسئله سیم آب بعضی
 جنبه میکند با اشکال هر چند جنس است اما می شود لکن از ازاله حدث اگر وضو نمیکند و اگر نه از ازاله
 غضب است و وضو و غسل با آن صیغ است و هم چنین اگر لول می باشد که غضب است بعد از آن
 کرد و وضو و غسل با آن صیغ است مسئله سیم اگر مشک کند که ملک اوست یا غضب است

پس اگر در دست اوست ملک او محسوب می شود و اگر در دست غیر است ملک غیر محسوب می شود و اگر
 در دست کسی باشد پس جایز است وضو و غسل و سایر استعالات بوسیله مشک چهارم
 مکروه است طهارت از خبث و حدث از آب که با قاشب کرم شده باشد و هم چنین
 مکروه است سایر استعالات که متعلق به بدن است از خبث چیز کردن یا مرکب از بدن کرمی
 و اما استعالاته متعلق به بدن باشد که استیصال دارد و اما آب با شستن و غیر آن و فرقی نیست
 در حکم که استیصال میان آنکه در آفتاب که از آن رایا در آفتاب باشد یا طاهر آن است
 که احتیاط داشته باشد با آب طرف از حوض یا نهر و مثل اینها و در سنت که حکم مخصوص
 با آب قلیلت باشد و ظاهر آنست که بر آب کرمی آب که استیصال زایل شود مسئله پنجم اگر آب
 کرم شود که استیصال ندارد و در غسل میت قسم سیم آب مضاف است و بیان حکم آن بجز
 می شود مسئله اول آب مضاف از ازاله حدث و خبث نمیکند هر چند آب مطلق باشد مسئله دوم آب
 نجاست نجاست نجاست هر چند بسیار باشد مگر آنکه نجاست نجاست و بعضی نسبت به این صورت
 اجزای بالذات نجاست نجاست همان جزئی که ملاقات کرد نجاست می شود هرگاه جابر نجاست شود چون کلاب
 که از کلاب باشد یا شرب زنده و اما اگر جابر باشد بلکه همان نجاست است مسئله سیم آب
 از او باید کرد مسئله سیم اگر آب مضاف پاک با آب مطلق نجاست شود اگر بعد از مزج مجموع را و عرف
 مطلق گویند حکم آب مطلق دارد و الا حکم آب مضاف دارد هر چند مضاف هم نجاست مسئله چهارم
 اگر آب مطلق بعد از وضو یا غسل نباشد و ممکن باشد که در نجاست مضاف با او مزج کند که نجاست که در مطلق
 بودن هم بدون زدن لازم است که چنان که با آب سیم در بیان است تمام نجاست است و آن ده جز است
 اول و دوم بول و غایط از حیوان که غیر ماکول اللحم و صاحب خون حنده باشد و فرقی نیست در
 نجاست بول و غایط از این در میان شکر خواره و غیر آن و از حیوان میان حنده
 و پر زده و بول و غایط از حیوان ماکول اللحم پاک است اگر چه صاحب خون حنده بود یا غیر آنکه
 نجاست خواره باشد و هنوز بطریق شرع استیصال آن از عذره ماکول مکروه باشد یا اگر ماکول
 آن بوده باشد و هم چنین پاک است بول و غایط حیوان که صاحب خون حنده باشد اگر چه
 گوشت او شفا خورده نشود و بول و غایط که معلوم نباشد بودن آنها از حیوان غیر ماکول اللحم
 پاک است و هم چنین است بول و غایط حیوان که معلوم نباشد غیر ماکول اللحم بودن

آن یا غیر ماکول اللحم باشد و معلوم نباشد که خون جنبه دارد یا نه و احوط درین موضع احتیاط است
 و فرقی نیست در نجاست بدل و غایط غیر ماکول اللحم میان آنکه از موضع معاد بیرون بیایند یا از موضع
 غیر معاد و آنچه از معده ایشان بیرون آید قیقل کرم و تخمه و غیر آنها پاک است مادامیکه عرفا از آن غایط گویند
 و اگر در غایط نباشد و در صورت آنکه که بتطهیر شرعی پاک می شود مستقیم از نجاست منزه است
 که صاحب خون جنبه بعد باشد چه ماکول اللحم و چه غیر آن و غیر منزه خون از رطوبت آنکه از دهن بیرون آید
 پاک است ندی و دوی یا بغیر اینها چه با هم مرده حیوان صاحب خون جنبه است و نجس می شود
 هر چه ملاقات کند بآن بر طوبت چه در خود بسته باشد چه در شیئی طاقی و نجس نمی شود طایفه با وجود
 خشک بودن آن و بسته و فرقی نیست در نجاست میت میان آنکه بعد از مردن و پیش از مردن
 بوده باشد یا بعد از آن و اجزاء میت آنچه حیوة در آن حلول کرده نجس است و هم چنین است هرگاه
 شده باشد از زنده چه بیرون رفته باشد حیوة از آن و چه زنده باشد و هرگاه بیرون رفته
 حیوة از جزئی از اجزاء حیوان که متصل بدن است و جدا نشده است پاک است و نجس می شود
 آن جزو مرده که متصل بدن است بعد از جدا کردن از بدن و مثل آنچه از اطراف ثالول و ثورات و
 امثال آنها کنده می شود پاک است و احتیاط است اگر جدا شدن آن از بدن با الم و درد
 و پاک است اجزائی که جدا شود از میت و صاحب حیوة بنده باشد مثل دندان و ناخن و شاخ و مو و استخوان
 و شیر و تخم و غیر مایه و غیر آن چه از میت ماکول اللحم بوده باشد یا از غیر ماکول اللحم و هرگاه جدا
 تخم از میسته و هنوز پوست بالا که غلظت و عطیت در او بسته نشده باشد نجس است و در صورت
 بسته شدن پوست بالا ظاهر و تخم مرغ بعد از آنکه کفایت نجاست که میت بعد باشد نجس نمی شود اگر چه چنانچه
 تطهیر و جستن است قبل از آن و هم چنین است حکم پیر مایه و شیری که در پستان میت باقی است
 و فرقی نیست در طهارت مودلش از میت میان آنکه از بدن میسته کنده شود یا بمقراضی دیگر بریزد
 شود یا در صورت اولی باید جای اتصال بدن که ریشه مودلش در است که از پوست بیرون
 می آید میسته شود بجهت نجاست که از ملاقات میت عارض شده است و اجزائی که حیات که از
 بدن رنده جدا شود مثل مودلش و غیرها پاک است چه با مشقت و اذیت جدا شود یا بدون
 آن مادامیکه از اجزاء صاحب حیات با او نبوده باشد چون گوشت و مو که از بدن آن
 کنده شود چون موی ریش اگر چه باریشه نبوده باشد پاک است خصوصاً هرگاه خود کنده شود با مشقت

آن رطوبت

پنجم خون حیوان صاحب خون جنبه است اگر چه کمتر از قدر دریم بلکه بقدر سرسوزن بعد باشد
 مگر خون که در بدن حیوان ماکول اللحم مذیوح باقی میماند اگر معلوم شود که از کشیدن نفس یا بجهت جنبه بودن
 جارسر و خدر نشسته است یا آنکه معلوم نباشد که از کشیدن نفس یا بجهت جنبه بودن جارسر است
 اگر چه احوط در صورت دریم جنبه است و هرگاه معلوم شود دخول خون در بدن بواسطه نفس کشیدن
 یا جنبه بودن جارسر خون باقی مانده نجس است و نجس است علقه و آن خون است که مسفته
 میشود بعد از انعقاد نقطه و استقرار آن در رحم و هم چنین خونیکه در غده شکم مرغ یا بک می شود و شیر
 در بعضی اوقات نجس است بنا بر اقوال و نجس شدن تخم مرغ بواسطه آن خون محض است
 و احتیاط در جستن است و اما شیر پس نجس میشود و بیرون خون در آن قطعاً ششم و هفتم
 مکر و خاک پایانه است و نجس است تمام اجزای آنها اگر چه صاحب حیوة نبوده باشد مثل مودلش و استخوان
 و ناخن و در ریای از آنها پاک است و هرگاه حیوان پاک بکشد بر ماده آنها یا بجنبه بر ماده حیوان پاک
 و متولد شود از آنها چیزی پس اگر در عرف متولد را باسم حیوان پاک بخوانند و ملحق بآن میسده
 پاک است و هرگاه باسم حیوان نجس خوانند نجس است و اگر باسم هیچیک خوانده نشود بلکه قسم
 سیم یا ششم یا نهم شراب و فقع است و فقع شراب است و فقع شراب است که از
 شیر و جو کشیده میشود و ملحق است بآنها در نجاست هر چیزی که مست کنند و بالذات مایع
 بعد باشد اگر چه خشک شود بعد از میعان و هرگاه در اصل مایع نباشد مثل چرث و نجس پاک است
 اگر چه رطوبت آن رطوبت می شود و عصیر غیر بعد از جوشش آن و در شسته و پیش از رفتن
 دولت بعلیان و یا بآتش یا بغیر این نجس است و بعد از جوشش آن و پیش از شسته و احوط
 اجتناب است و پاک می شود خود آن و هر چه در آن باشد از جسام طاهره مثل کرم و باورام و خاک
 و غیر آنها و ظرف و آلات که در بختن آن بکلی مسیه بر فتنه شست و در پاک شدن جامه
 مباح است الکحل است و اجتناب احوط است و اگر در دیک اب در جمل عینان چنه دانه
 الکحل در نجته شود پس اگر اب الکحل در جنب اب دیک مضمحل است و در عرف آن را آب میگویند
 پاک است هر چند احوط جستن است و اگر الکحل را آب مضمحل کنند و از الملاق بیرون
 بر دین الکحل آن آب نجس خواهد بود و اگر مسایه باشند و هیچیک غالب بر دیگری نشوند پس
 مسکه فاما از الکحل نیست و احتیاط راه نجاست است و عصیر زبیدی و متمر بعلیان

باشند و نیز در زدن بخش نمیشود و اشکال و اسکال و خلاف در صورت آن است و در محل
 خود آن را به ایشان خواهد شد و هم از نجاسات کافریست و آن بر سه قسم است قسم
 اول کافر حشری که متدین بدین اسلام شده باشد و احکام اسلام را بر حشر بخورده و خود
 مسلم در پیشگاه نموده باشد و صاحب کتاب نباشد نجاست این قسم به اشکال است
 قسم دوم کتبی است که آنها کرده اند که کتاب بسیاری دارند چون یهود و نصاری
 باشد کتاب دارند چون مجوس و این هر سه طایفه بنا بر اینست و از طهر نجاست چون حشر به
 قسم ششم که نیکه بدین اسلام مشرک و در نزد اسلام داخل شده اند و لیکن بعضی از جهت
 که نکرده اند از زمر مسلمین خارج و در فرق کفار داخل شده اند و ایشان چند قسمند
 قسم اول ناصبی و آنها فرق هستند که از طهارت عداوت فاطمه زهرا و ائمه اطهار علیهم السلام
 صلوات الله علیهم میکنند و مقارنه با ایشان را حلال میدانند و بعضی آن برگزیده کان حشر
 سبحان را لازم میدانند خدا قسم که داخلیم و اگر کنیم حقیقت و احکام و این فرق به نیکه
 بخشند قسم دوم غلات و آن طایفه هستند که قائل به الو هیئت و خداوند یکی ازندگان شوند از آن
 و غیر ایشان و نجاست این طایفه بی اشکال است قسم سیم نیکه مکرر یکی از آنکه ضروری نیست
 مثل نانو و روغن و حج و زکوة و خمس و جهاد و مثل اینها از فروع و چه از اصول و نجاست در بعضی
 اقسام به تأیید است و در بعضی کس اشکال است و تفصیل کلام در بیان اقسام و احکام
 مقام دیگر است و در کتب معتبره تفصیل ذکر شده است و از طهارت کفار را طهر نجاست
 آنهاست هر گاه میز نباشند و یا میز نباشند و از طهارت پسراری از طریق آب و اسلاف خود
 نمایند و اگر میز نباشند و از طهارت بتری نمایند طهارت آنها در نهایت قوت است اگر چه نجاست
 احوط است و اولاد کفاری که اسیر مسلمان میشوند یا بگریزند یا بکشند میشوند هر چند میز نباشند
 یا میز نباشند جبری بگویند و فرقی نیست در نجاست کافر میان خزانة حیوانات در آنجا که حلال
 باشد یا نکرده باشد و هر گاه شخص مضطر شده باشد در ملاقات با کفار بر طوبت از جهت
 خوف بر نفس یا بر مال یا بر عرض بر او حرجی نیست بلکه در بسیاری از مقامات بر او واجب
 خواهد بود بر او و بعد از خلاصی از ورطه منسطر شود و فرای آنکه نجاست آنها را لازم نیست
 متعینا در بیان اشیا نیکه طهارت و نجاست آنها فخل خلافت است از آن جمله

در حال

میشمارند

فایده

مخالفی و این است و از جبهه آنها رو به و خرگوشش و در نزد او است و از طهر در اثر
 در جمیع اینها طهارت است و از آنها عرق حب از غرام است چه در حال حصول موجب
 جانب هر سه یا بعد از آن چه موجب جانب زنا و لواط و وطر پیوسته باشد یا استنسا
 و وطر در حال حیض و صوم و طهارت از آن است طهارت از حیض باشد و از طهر نجاست آن است
 در جمیع صورت کوره و از آنها عرق شتر عذره خوار است و از طهر در آن نیز نجاست است و در نجاست
 عرق غیر شتر از حیوانات عذره خوار تا مر است و احوط نجاست است و از آنها سوخت است
 مثل عقرب و خوس و میمون و زنبور و امثال آنها و از طهر در جمیع طهارت است و نجاست است آب
 پاشیدن جامه که ملاقات نماید با یک و خوک یا بدن کافر یا خشک بلکه مطلق نجاست است بلکه احوط
 در یک و خوک اشک نرک نشود و هم چنین جامه که ملاقات کند با بدن موش و در زغنه
 یا با در سیده باشد بدن موش با رطوبت و اثر آن معلوم باشد یا رسیده باشد یا در
 مذری عرق حب از مدلل یا بول شتر و کوسه یا فاشا ده باشد بر بدن یک
 مرده یا خشک و جامه و یک داشته باشد در نجاست آن یا منظمه نجاست آن داشته
 باشد بمنظنه که شرعاً محبت منجم باشد و نجاست است مالیدن بر خاک دستی را که مالیده
 باشد یا خشک بر بدن یک و خوک و خرگوش و رو به و موش و چلباسه و یهود و نصرانی
 و ناصب بلکه هر بنی شتر و خشک باشد و دست بر آن بماند و اگر کفایت شستن از آن باشد نجاست
 اشک است و کفایت میکند پاشیدن غیر بلکه باران و استنجاب پاشیدن برای
 ناز و یا چیزی که شرط آن طهارت است ثابت است و خود منفی نجاست است و در احکام نجاست و در آن
 حرام است جو زدن نجس و اش میدان و خریدن و فروختن آن بتفصیلیکه مذکور خواهد شد و بعد
 میشود ناز و طواف با نجاست چه سحیح باشد چه واجب دوم واجب است از الله نجاست
 از جامه و بدن بکته ناز و طواف واجب مگر آنچه معفو به باشد و تجویز شده باشد شرعاً
 ناز با آن مثل خونه که از در هم بفتد باشد و از محل که از در آن بر آن در حال
 ناز چه قهر و یا زور از محلی بکنند یا بکنند و از سایر مسلمانان و حرام است و در فخل خل نجاست

در احکام نجاست و در آن
 چه نجاست است و در آن

و حسد است و اذکر و نجات در مسجد چه بتا در کند و هر مسجد رسد یا نرسد و بر مسجد مالیده
 یا نشود و فرقه سنت میان دیوار و زمین و فرش و محتض و دیوار و واجب است ازاله فوراً و باطل است
 اعمال واجب و سجده نماز و غیره با وضعت وقت قبل از ازاله مگر آنکه غیر قیام بآن نماید زیرا که
 ازاله واجب کفای است و بعضی از بعضی ساقط میشود و اگر احوط است هر احوطی که مقتضای اولیای
 مباح در حرمت احوط است اگر بناست اگر بناست و در صورت عدم بنا و احتیاط
 احوط است و هم چنین احوط ازاله بناست از آنها بلکه احوط احتیاط از احوط بناست است
 در مقابر علماء و صلحا و ازاله بناست از آنها و فرقه سنت در حرمت احوط است و وجوب ازاله بناست
 و بسیار تسبیح نجس نمیشود هر چه ملاقات کند عین بناست یا یا چیز را که نجس شده باشد
 نجس یا بار طوبی و سیرت با آن حاصل نشود و هر چه ملاقات کند با عین نجس
 یا متنجس بر طوبی نجس میشود چهارم هرگاه ملک در ملاقات کند با شبهه پاک است و اگر
 آن است که در ثبوت بناست بنظر اکتفا نمیشود مگر آنکه حاصل شود از قول و نفر عادل یا آنکه مالک
 جز در بنیاست و قبول میشود قول او اگر چه افاده منقطه هم نکند مگر آنکه محض ریه و اشتباه باشد
 و فرقه سنت در قبول قول مالک میان آنکه او خود ذوالسبب باشد در ملک حقیقی یا مال او در دست
 دیگر باشد و لا بشرط آنکه آن غیر مقتضای او کند در دعوی بناست یا ساکت باشد
 و اگر مالک کند و اما هرگاه الحاکم کند سخن مالک را پس اکتفا است و احوط
 احتیاط است چنانچه هرگاه ذوالسبب غیر مالک باشد و جز دهد از بناست آنکه در دست
 او است از مال غیر احوط احتیاط است هر چند که الحاکم او نکند و اگر مالک جز دهد
 بناست عین از اعیان بعد از تلف آن با استعمال قول او معتبر نیست و اگر بعد از
 استعمال و قبل از تلف جز دهد پس معتبر است در استعالات آینده و معتبر نیست در گذشته
 در آنچه معتبر است در او علم علم بناست و واجب نیست نگاه کردن عین بناست بلکه در عام
 یا بدن او باشد بلکه ترک احوط است چنانچه حکم نمیشود بطهارت بعد از تلقین بنیاست
 مگر با علم قطعی یا شریعتی از قیام احب مالک و شهادت عدلین بلکه عدل
 واحد اگر چه در صورت اجیزه احوط احتیاط است و اقوی شستن قول
 ذکا لید است هرگاه مالک باشد و وکید در تطهیر باشد یا نباشد و اگر بغیر ذکا لید مالک

مالک یا به نجس عیان نجس را پس جز دهد مالک ثانیاً بتطهیر یا هر قول قول او است اگر چه مقتضای
 حسد از سبع یا به حمله شریعیه باشد باب چهارم در بیان اقسام طهارت و کیفیت تطهیر است
 و در آن چند فصل است فصل اول در بیان تطهیر آب است و در آن چند مسئله است مسئله اول
 شستن درین نیست که آب پاک میکند جامه و بدن را چه جاری باشد و چه استیفاه چه گرم باشد و چه سرد
 از کرم و آب کرم و جار و باران پاک میکند زمین را و در تطهیر زمین نرم آب قلیل کفالت است و اقوی احوط
 عدم امکان تطهیر است با آن اما زمین سخت مثل مغروش یا جرد سنگ پس پاک می شود با آب
 کم و بسیار و آخر آنکه که جاری می شود بر زمین شود بنا بر قول بطهارت عین پاک و بنا
 بر قول بنیاست نجس است و هرگاه بناست نفوذ در زمین کرده باشد پاک می شود باطن آن نیز
 با علم نفوذ آب و نقاء صدق آب هرگاه باران یا آب جاری یا کربا باشد و هرگاه قلیل
 باشد پس در احوط کفالت است و هم چنین پاک میشود آب جاری و باران و آب کربا
 مستحیات عین مایعه از قیام کشت بخت و پنجه و صابون و میوه و کل و خمیر و غیره نجس که
 در زمین مذکور شد اما آب قلیل پس اگر بناست نفوذ نموده است و شستن هم
 آب سه است یا باطن نمیکند پاک می کنند نظیر آن را بر بختن بر آن هر چند از قیام
 صابون خشک و زردا که در آب باشد و اگر نفوذ کرده باشد باطن پس پاک
 میشود بر سایندن آب یا باطن آن و لیکن احتیاط در احتیاط است خصوصاً در
 غیر رکه از شیره نجس مایعه باشند یا کل و خمیر رکه آب آنها نجس باشد بلکه نه است
 اشکال را دارد که گوئیم این جزا با اینکه رطوبت داشته باشند پاک توان کرد
 با آب قلیل یا هرگاه خشک شوند و بعد آب قلیل بمقدور بریزند که با عاق آنها رسد
 بدون آنکه مضاف شود نظیر آنکه پاک شوند و جامه که رنگ نجس رنگ شده باشد
 مثل حن پاک میشود شستن با آب تا ازاله عین شود و احتیاط در بقاء مایه رنگ
 سنت و فرقه سنت میان شستن آن بعد از خشک شدن و پیش از آن و میان شستن
 با آب قلیل یا کثیر و جامه که بر یک مستحسب شستن ملایم است بناست کرده باشد
 رنگ نکند ظاهر و اقوی جواز تطهیر آن است نیز با آب قلیل و کثیر در حالت
 نقاء و رطوبت و خشک شدن اگر چه عین باقی باشد لکن معلوم شود وصول آب باطن

آن در حوط اجتناب است در صورت بقاء عین و لایقه است که مرکب یا شجره فانی بخش
 باشد پس ظاهر آن است که پاک توان کرد بآب جادو و مرکب بآب قلیه بعد از خشک شدن عکس قلیه
 از خشک شدن و نهایت احتیاط را دارد در حال رطوبت تطهیر آنها بآب قلیه بلکه بآب
 جادو و کشیر دوم حق است که عذاب از چیز مانده که روان باشد قبول تطهیر نمیکند و بلکه
 بر حقیقت خود مانده باشند پس از انتفاء حقیقت قابل انتفاع نیستند و بعضی از علماء و فرعی
 حصول تطهیر و امکان انتفاع در مثل روغن کرده اند باینکه در آب بریزند پس از گرم کردن
 و بعد از آن بحد از روی آب بکوبند و احوط اجتناب است و هرگاه مایع متنجس منجم شود ظاهر
 آن پاک می شود بآب و اما باطن آن پس از نفوذ میکند آب باطن پاک می شود و الا فلا چون
 طلا و نقره سیم حق است که فشرودن در جامه و مثال آن که قیاس فشرودن باشد
 واجب است و بدون آن پاک نمی شود پس اگر بشوید جامه را و فشرودند و بآب قلیه
 و دوشک شود بر نجاست خود مانده خواهد بود و این در صورتی است که تطهیر آن بآب قلیه
 کنند و اگر بشوید بآب جادو و فشرودن لازم نیست لکن احوط در شستن بکوشش و آن
 است و لازم است فشرودن هر چه دو دفعه لازم است شستن آن بعد از سه دفعه شستن
 و احوط آن است که بعد از هر شستن یک دفعه میفشردند واجب نیست در تطهیر بدن و مثلاً آن
 از اجسام سخت که ممکن است فشرودن آنهاست باید که مکرر موقوف باشد از آله عین
 بر آن واجب نیست فشرودن آنچه مشک است فشرودن آن عاده مثل تو سگ و لحاف و
 فرشهای که غلطت دارند بلکه اگر نجاست نفوذ باطن آنها کرده باشد برنجتن آب بر آنها پاک
 می شود مگر آنکه از آله عین موقوف بر دست مالیدن و کوفتن و امثال آن باشد پس واجب است
 در این صورت که آنچه از آله عین نجاست بر او موقوف شده بجا آورد و اگر نفوذ کرده باشد نجاست
 باطن پس پاک می شود بر سائیدن آب باطن و لی هر آن در احوط بلکه اقوی است که میفشردند
 و بکوبند تا عین از آن خارج شود و اگر نجاستها تطهیر ظاهر نمایند محتاج بر سائیدن آب
 باطن نخواهد بود و سبب است باطن بطا هر معلوم نیست و ممنوع است در شرط نیست در تطهیر
 و از آله نجاست و در شستن آب برنجتن بلکه هرگاه نجاست هم دارد بر آب پاک می شود و نهایت احتیاط
 دارد و البته ترک نشود و در تطهیر از بول پسر و شیر خوار که عادت بخوردن غذا کرده باشد و از زهر شکر و زهر

غذا نخورد کفایت میکند مجرده ریختن آب بر موضع آن و دفعه نیست میان آن شیر و دوشیر بخورد یا شیر
 یا هرگاه طفل را شیر کاه و کوسه دهند و امثال آنها دهند احوط الکاف کردن بجز در ریختن آب است
 اگر چه اقوی جواز آن است و دفعه درین حکم مابین جامه و غیر جامه و در ریختن آب کفایت
 میکند همان فرد کوفتن آب جای بول را و جدا شدن آب از آن محض در نیست و اما
 دوشیر شیر خواره پس واجب است شستن از بول آن بجز در ریختن آب الکاف نمی شود
 حاکم واجب است شستن جامه و بدن از بول غیر پسر شیر خوار و دفعه اگر چه خشک
 شده باشد و در شستن غیر جامه و بدن از آن و شستن غیر بول از نجاست از جامه
 و بدن و غیر آنها اقوی کفایت یک دفعه است هر چند نهایت احتیاط در دو دفعه شستن است
 و باید میان دو دفعه فاصله کم باشد و در آب جادو و هر یک که مانده است اگر چه بول باشد
 در آب کشیر احوط و خوب فشرودن است و اعتبار بر شستن در تطهیر از نجاست با مانده رنگ
 و بول آنها با هرگاه رنگ مانده در محل بطریق باشد که تا روز از محل گسسته و نشتر کند از موضع
 احتیاط در از آله است و طعم و زهر و هر چه با هرگاه مانده در محل پس اگر یقین بر زوال
 عین بهم رسد بقاء آنها مضرت نیست و اگر متیقن نشود بشوید تا یقین حاصل کنید
 بر زوال عین پنجم اگر معلوم باشد نجاست در جامه یا در بدن کفایت می شود
 شستن آن و هرگاه مشتبه شود موضع نجاست معلوم نباشد یا آنکه جامه نجاست
 مشتبه شود بطا هر پس واجب است شستن تمام جامه اول و مجموع جامه یا در شستن هرگاه
 محصور باشند یا بنفشه بسیار باشد محتمل استنباه بقسمه مشک یا محال باشد عاده
 شستن آنها و اگر ملاقات کند بایک از آنها چیزی بر رطوبت محکوم بطهارت است و اگر
 بعضی از محتمل نجاست را بشوید پاک می شود و ضرر ندارد مقصد باینکه آن با قرآن محکم که نجاست
 ششم ظرف شراب پاک می شود بآب جادو و غیر آنها و اظهار آن است که واجب است
 شستن آن سه دفعه و نهایت احتیاط در شستن آن است هشت دفعه و ظرف سایر مرت
 کنند تا احتیاط در شستن آنها سه دفعه و هشت دفعه است و واجب است شستن
 ظرف سه شک باشد چیزی از آن بطرف زبان سه مرتبه مرتبه اولی بجا کرده مرتبه دیگر
 بآب فاصل و شرط نیست خشک بودن خاک بلکه هرگاه رطوبت داشته باشد که کال باشد

کتابت میکند و خاک مالیدن در تطهیر باب جار و کریم لازم است و احوط آن است که بپوشان
شدن بخاک بشویند آن را بخاک که مزوج باب بوده باشد و مالیدن خاکستر و ابله آن
و مثال آنها کفایت نمیکند اگر چه ترسد از ضایع شدن ظرف مالیدن خاک بر آن
و در جایت دست مالیدن بر ظرف با خاک بلکه کفایت میکند ریختن خاک
و حرکت دادن که برسد خاک تمام ظرف که نجس شده است و اگر آب دمان یک بقعه
در ظرف یا عرق او بریزد در آن یا دمان او برسد ظرف را بدون خوردن و یا بلبه او بریزد
و جایت سه مرتبه بشویند اگر چه احوط است در هر گاه آب لویج یک بریزد بر ظرف هر حکم از
حکم سایر نجاسات است و لا احوط جمع مابین حکم لویج و حکم سایر نجاسات است
که ذکر خواهد شد و هم چنین است غلظت که رنگ از آن است آمده باشد و اگر نجاست
برسد ظرف را که یک از آن است آمده است پس اگر نجاست است که کمتر از سه دفعه بار
شدن آن را با همان شستن از آن شدن اکفای می شود و هر گاه بیشتر از سه دفعه بار
شدن شد از آن شدن خاک پس اکفای می شود شستن آن است مرتبه و اگر
دفعه پاشد یک ظرف را کفایت میکند سه مرتبه شستن چنانکه مذکور شد و در جایی
شستن ظرف که پاشد از آن خاک است مرتبه باب خالص و غیره است مبدن از
قبیل افشادن آب و این مطلق است کردن بدن حکم آن حکم سایر نجاسات است
چنانچه مذکور خواهد شد و هم چنین در جایت شستن ظرف از مردن موش بزرگ در آن
یا افشادن مرده آن است مرتبه و حکم افشادن موش بزرگ یا غیر آن از انواع موش حکم سایر نجاسات
اگر چه احوط شستن است مرتبه است هفت شسته شود ظرف از سایر نجاسات مذکوره
باب خالص سه مرتبه و اگر باب تطهیر کنند بریزند آب در ظرف و برسانند بموضع نجاست
و بریزند تا سه دفعه تمام شود یا آنکه با قاشق یا آنکه با کوزه در ظرف بگردانند
ثابت باشند طریق تطهیر نجاست این قسم بهتر است که اندک کنند از پاشن و بشویند تا بالا و پیرون
فله او را بطرف یا کتفه و برنگردانند آن ظرف که در آن مکرر بعد از تطهیر بنا بر قول نجاست غلظت
و اگر ظرف نجس باب باشد شسته شود یک دفعه کفایت میکند در هر نجاست خمر در و مثلاً است مبدن
یک و خاک و خاک مالیدن ساقط می شود باب جار و کریم و فصل دوم در بیان
تطهیر با کتاب است و آن پاک میکند زمین و بویا و حصیر و چرم را که نقد کردن آن

عاده مشکب شده یا محال شد در جایت که بر پا باشد و میوه که در درخت باشد و گیاهها و غیر اینها هر چه نقل او معتقد شده
یا معتقد باشد یا نقل او حاصل آید چون در و از آن و خمره نجس کردن آن بعد از زوال عین نجاست هر گاه نجاست
که باشد بول باشد یا غیر بول و احوط احتیاط حکم است ببول و اگر ظرفی که ممکن است نقل آن و ضرری مترتب بر آن
نمیشود نجس شده و نجس کننده بعد از نجاست بطریقیکه نقل آن ممکن نباشد یا موجب ضرر شود آفتاب آن پاک
میکند و اگر ممکن نباشد نقل و نجس شود و بعد نقل کنند در پاک شدن آن با آفتاب اشکال است و احوط اشک
اکتفا با آفتاب کند و پاک می شود اشیاء مذکوره بخشکیدن بغیر آفتاب مثل هواد باد و نجس کننده آن با آفتاب
و غیر آفتاب هر دو نجس کننده بکرات آفتاب یا آنکه آفتاب بر او بتابد و هر گاه آفتاب غیر آفتاب چون
باد هر دو خشک نمایند پس هر گاه هر دو است و نیند در خشک نموند و در زمان پاک نمی شود و هر گاه ضعیف باشد
غیر آفتاب و در جایت خشک نموند بقتضای یک در عرف کوفت آفتاب خشک نمود پاک می شود و هم چنین
هر گاه هر دو در هر خشک نموند و بی شنبه که جزو احوط است را آفتاب بردارد و غیر آفتاب مدخلیتی
نباشد و در رفع آن باز پاک می شود و هر گاه نجس کننده بغیر آفتاب رطوبتی برسد محل نجاست و آفتاب
از آن خشک کند پاک می شود و پاک می شود باطن اشیاء مذکوره بخشکانیدن آفتاب از او که معلوم باشد
خشکانیدن آفتاب باطن را پس حکم بطهارت غلظت از احتیاط نیست و هم چنین پاک میکند آفتاب سنگ
و کلو می که در پیا بان باشد و در موضع خوف نقل می کنند و اگر نقل کرده و هنوز بنا کرده اند پس طهارت
غلظت از قوت نیست فصل سیم در بیان تطهیر به ستم است و آن بر چند قسم است اول آنکه باطنی است که
شد غایب نجس که خاکستر یا دود یا زغال شود و باین پاک می شود و مثل غایب است سایر اعیان نجس و اما
هر گاه همه نجس خاکستر یا زغال شود یا کل نجس آلود شود پس قوی بقا و نجاست است و سیم آنکه غایب یا پیر
دیگر از اعیان نجس یا متنجس کرم یا خاک شود پاک می شود بعد از استعمال و اما موضع مطلقات بر نجاست
سابقه باقی است سیم آنکه خاک و خاک شلایک شوند چهارم آنکه لفظه حیوان پاک شود یا آنکه بول نجس
بول حیوان ماکول الکلی یا شراب یا عرق او شوند سیم آنکه خون از بدن کسی که خون او نجس است نقل شود و بول
حیوان که خون او نجس نیست شلایک و شیش و کتفه ششم شرب که شود بخودی خود یا
ببلعج پاک می شود آن ظرف آن بقیعت فصل چهارم در بیان تطهیر زمین است و آن پاک میکند
کف پا و تپه چکه و کفش و غیره شد از چرم یا کتان یا سبک یا ابر و دست کیر و دو باله بموضع نجس بازو ال
و اثر راه رفتن بر مالیدن بر زمین و اما هر گاه خاک یا سنگ یا ابر و دست کیر و دو باله بموضع نجس بازو ال

عین و از شود پس احوط اشک اکثرا آن نشود و چون بیک پای بریده بر جانی پائین خود قرار دهد و از آن دو کف است
از کسی که بر آنها راه رود و نه عصا و نیزه اقوی اشک باک نمی شود با لیدن بر زمین و اقوی اشک باک
بودن زمین در پاک کردن شرط نیست و هرگاه رطوبت کمر در زمین بهیچ ضرر ندارد اگر چه احوط اجتناب است و شرط نیست
خفک بعد از این که کرده و اطراف نفس و چپ که مقصد کف آنها بشود پاک می شود با لیدن بر زمین هر چند احوط اشک
کف است و پاک شدن بر راه رفتن بر آجر و سنگ خالی از قوت نیست هر چند احوط عدم کفش بر آن است فصل
در بیان سایر چیزها پاک کننده هستند و آنها چند چیز است اول سبدم که پاک میکند بدن کافر را دوم غصه که پاک میکند
بدن میت را سیم تبعیت که پاک میکند اولاد کافر را که سیر کند او را مسلمان یا اگر مسلمان شود پدر و مادر او و طرف
شراب که سر که لغو و طرف عصیر غنی که شش آن برده بنا بر قول نجاست آن و هم چنین پاک می شود سایر آلات که
وقت بخفتن عصیر غنی بر برده می شود چنانچه خود عصیر غنی بر رفتن آن شش آن بعد از غیاب و زیر و زبر شدن پاک
می شود و فصل آن در بحث نجاست ذکر شد و از مطهرات است غایب شدن آن بدن را و جامه او در صورت
نجاست جامه بشود و قدر سه سال شود که ممکن باشد او را در آن مدت پاک کردن جامه یا بدن خود بلکه حقیقی است
هرگاه معلوم شود که عالم است یا نه و فرقه نیست درین حکم ما بین صغیر و کبر و ما بین موافق در جهتها و تعقیب و مخالف
موافق در نهاب و مخالف در سنیان و پاک میشود حیوان در صورتیکه بدن او ملاقات نجاست کرده باشد بهیچان
او از نظر بازوال عین و پاک می شود باطن هر عنصر مشر و مانع و دهن و گوش بزوال عین نجاست از آنها هر چند حکم
نجاست بود ولی شکر است و حق اشک ملاقات نجاست نجس نشوند و هرگاه آب دهن و دماغ ملاقات
بنجاست کند و بیرون آید و عین نجاست با او نباشد پاک است **حکم در بیان حکم پوستها** جایز نیست
استعمال پوست حیوان نجس و پوست عینه چه در عبادت که مشروط است بطهارت جامه چون ناز و وجه و غیر
آن خفک باشد یا تر و پاک نمیشود پوست عینه بد باغی کردن آن و اگر معلوم باشد بعد از پوست از حیوان
که تذکیر شتر خبیث است جایز است استعمال آن و هرگاه معلوم باشد تذکیر نشود آن جایز نیست استعمال آن
و هرگاه معلوم نباشد هیچکدام پس اگر آن شو بکمر از دست مسلمانی در بازار مسلمانی پاک است چه آن مسلمانی
که میهد بدوست را از مسلمانی گرفته باشد یا از کافر و خبر داده باشد تذکیر یا نه اهل ایمان باشد یا از
مخالفین مثل اهل سنت و جماعت هلال داند میت و ذبیحه یا حی و انسانی را یا نداند کافر یا غیر و ششند
شتر و باز از پوست را یا فرو ششند نه است شخص دهنده طهارت پوست عینه بهیچ باغی یا نجاست
مادر که شخص فرو ششده و دهنده پوست خبر نداده بعد تذکیر شریعه و هم چنین هرگاه بکمر بدوست

از دست مسلمان در زمین مسلمانی چه اهل آن مسلم باشد یا غایب یا بکمر از مسلمان و باز از مسلمانان در زمین
کفر یا تمام اهل آن زمین اهل کفر باشد چه اکثر یا اقل که دهنده اخبار بعد تذکیر پاک است و هم چنین است حکم هر
بکمر از دست مسلمانی در بازار کفار و در بلاد اسلام اگر چه احوط درین صورت اجتناب است بلکه حقیقی
است حکم هرگاه اخذ نماید از مسلمانی در بازار اهل کفر که واقع است در زمین اهل کفر هر چند احوط در مفسدت
هم اجتناب است و اگر اخبار کند دهنده بعد تذکیر پاک است خالی از اشکال نجاست و هم چنین است هرگاه دهنده
کافر باشد یا کسی که نداند حال او را از اسلام و کفر و خبر دهد از عدم تذکیر و هم چنین هرگاه اخذ نماید از
مجهول الحال در بازار مسلمانی که در بلاد مسلمانی است پس آن پاک است هر چند او را از کافر گرفته باشد مگر آنکه خبر
دهد بعد تذکیر و هم چنین هرگاه اخذ نماید از مجهول الحال در شهر مسلمانی یا در بازار آنها معلوم طهارت
خواهد بود و هرگاه بکمر دهنده را از مجهول الحال در بازار کفار و بلاد ایشان معلوم نجاست است مادر که معلوم
نباشد کفر حق آن اثر مجهول الحال آنرا از دست مسلمان و اگر معلوم باشد معلوم طهارت است و اگر بکمر دهنده
از دست کافری ندانم است اجتناب از آن اگر چه بکمر دهنده را از مسلمانان یا در شهر آنها گرفته باشد
کوفتن او را از دست مسلمانی خبر داده باشد تذکیر آن که در مفسدت اجتناب لازم نیست
و هرگاه بیاید پوستی دهنده که تذکیر شده یا نه پس احوط بلکه اقوی لزوم اجتناب است از آن و اگر بکمر
پوستی را از دست مسلمان دهنده که از حیوان است که قابل تذکیر است یا نه جایز خواهد بود استعمال آن چون
نمک و مکروه است استعمال پوست حیوان غیر ماکول اللحم که قابل تذکیر بود باشد مشرب و ملک و کرب
و امثال اینها در غیر ناز و در ناز حرام است پوشیدن آن و باطل است با آن ناز **باب پنجم**
در بیان حکم وضو و غسل و در اینجا دو مقصد است مقصد اول در وضو و حکم آن و در آن چند فصل است
فصل اول در آنچه ناقص و باعث وضو میشود و در آن چند چیز است اول بول و غایط و باد هرگاه
از موضع طبیعی بیرون آید هر چند با عادت حاصل نشده باشد و هم چنین است حکم هرگاه مخرج غیر موضع
طبیعی باشد بحسب اصل خلقت یا موضع طبیعی شده باشد و غیر طبیعی مفتوح باشد و اما هرگاه موضع
طبیعی هم چون غیر طبیعی شده باشد و از غیر طبیعی ازین سه چیز چیزی بیرون آید پس احوط استحباب
است و هرگاه بیرون آید مکرر و ملوث باشد بنا بر این پس بر کرد و وضو را واجب نشود لازم نیست وضو
و بادی که باعث وضو میشود و بادی است که از مقصد بیرون آید و اما بادی که از فرج زن بیرون آید
پس آن باعث وضو نمیشود و سوای ای آن سه چیز هر چه بیرون آید ناقص وضو نمیشود مگر بادی

و دوزی و دوی بنفیس که میاید و در حین جنس و نفاس و استیاضه دوزیم خواب که غلبه کند بر چشم و گوش
 بنشیند و نشوید چیزی را و هرگاه تا بنیاید که باشد باید قسمی باشد که هرگاه بنیاد نشواید بود و بنشیند
 و اگر ننگ کند در خواب و صوی او باقی خواهد بود بلکه با کان خواب هم باقی خواهد بود و در حکم خواب است
 در شستن و وضو و پوشی و دیوانگی و آنچه عقل بواسطه آن زایل شود سیم استیاضه قلیله چنانچه بعد از خواب
 فصل دوم در ادب خلوت است و در جب آن چه ضرورت اول پوشیدن و عورتی از ناظر محترم و مراد
 از عورت در مردان ذکر و خستینی و مفقود است و در زمان قبل و در بر است و عورت یک بر زمان لازم است
 که ستر نماید در نماز غیر نیست چنانچه می آید و هم چنان عورت که در جب است بر زمان پوشیدن آن در همه
 حال غیر است چنانچه در کتاب تکلیف ذکر میشود و مراد از پوشیدن آن است که هرگاه ناظر محترم می باشد
 و یا آنکه عادت اقتضا کند که باشد در جب است پوشیدن آن اما در صورتی که ناظر محترم
 نباشد عادت هم اقتضای آن نموده که باشد پوشیدن عورت لازم نیست و مراد بناظر محترم در حق
 مرد غیر زن و کینه خود و غیر اطفال غیر محرم و در حق زن استیاضه است و احوط است که از غیر شوهر و هرگاه
 دوم اینکه رو بقبله و پشت بقبله بنشیند در حال بول و غایط در وقت نشستن چند صورت متصور
 می شود اول آنکه تمام پیش روی بدن و جلیل رو بقبله باشد دوم آنکه جلیل خود را بر گرداند و این
 دو صورت رو بقبله نشستن است و حرام است سیم آنکه جلیل رو بقبله باشد و پیش روی بدن
 رو بقبله نباشد و این صورت را نمیتوانیم گوئیم رو بقبله است هر چند احوط ترک است چهارم آنکه
 تمام پیش روی بدن با جلیل رو بقبله باشد و اما روی خود را از قبله بر گرداند و این سه صورت
 رو بقبله نشستن است و حرام است و پشت بقبله نشستن هم حال او معلوم میشود از آنچه ذکر کردیم
 و هرگاه امر و ایراد این آنکه یا رو بقبله بنشیند و یا پشت بقبله بنشیند چنانچه هر کدام را خواهد
 اختیار نماید و احوط است باز است و غیر حله قلیله مساوی است و در جب است که رو بشرق
 یا مغرب بنشیند بلکه غیر قبله هر محترم خواهد می نشیند و استحب است که رو بیک از آنها نشیند و
 هرگاه قبله معلوم باشد حکم بخوند گوشت و هرگاه مشتبه باشد پس اگر تواند که معلوم نماید که طریقی
 که قبله نیست واجب است تحصیل نماید و ممکن است و هرگاه تحصیل ممکن نباشد منظره و کان داخل نماید و ممکن است
 و هرگاه کان هم نباشد مجزات بر غیر خواهد می نشیند سیم شستن و خروج بول است باک هرگاه ممکن است
 استعمال آب بدون صبح و با قدر و خرج تکلیف با قسط است و با احوط از ادرار عین بسکین مثل سنگین

لما بعد از آن

و بعد از آن که طلع زایل شد لازم است شستن و لازم است که آب شستن را در کعبه حقیقه باقی بماند از بول باشد و کمتر نباشد
 و گاهی است که فو شستن و احوط در وقت است و او را سه دفعه است و باید دست زدیم که اگر از ادرار عین موی
 بایمان باشد چهارم استیاضه از طاهر خارج غایط است لازم است آب شستن را باک هرگاه بجا و از محل عادت و متعارف
 کرده است و هم چنان احوط بلکه اتوی بشکند آب لازم است هرگاه با غایط نجاست دیگر از محل بیرون آید چون خون
 از چند محل عادت بجا و کرده باشد و در غیر این صورت مجزات است که پاک کند محل را با آب یا سنگ و جسم
 پاک که از ادرار عین توان با او کرد و در آن صورت هم هرگاه آب هم نرسد و یا استعمال آن معتذر یا معتسر باشد
 و جب است از ادرار عین بسک و نجو آن نماید و هرگاه آب بعد یافت شود و یا عذر رفع شود واجب است شستن با
 در شستن همیشه که از ادرار عین شود و صدق شستن نماید گاهی است و در صورتیکه بسک پاک نمیکند محل را
 و جب است که به سنگ پاک کند و سه یک سنگ کفایت نکند و یک سنگ که سه مرتبه با او پاک کند کفایت
 نمیکند هر چند او را بشوید در هر دفعه باک و هرگاه شکند همان سنگ را بعد از استعمال که سه سنگ سه احتمال اتوی
 بر فو که کفایت کند و احوط ترک است و کفایت میکند یک سنگ در وقت برار میفرماید و غیره شستن آن
 یا استعمال جار یا پاک آن و احوط ترک است و هرگاه غیر سنگ از سایر جسم پاک کند محل را لازم است که از سه
 معتذر باشد و لازم نیست که در هر سنگ تمام سنگ فرو گیرد تمام معتذر باید پاک بشود که با او استیاضه میکند
 و هرگاه بسک نجس استیاضه پس محسوس شود نجاست خارج لازم است پاک نماید محسوس است و اما جسم نجس
 جایز است با پاک کند محسوس را و احوط ترک است و حرام است استیاضه با استخوان و سر کبوتر و آنچه خوفناک باشد از زمان
 و غیر زمان و بر چه محترم باشد چون ورق مصحف یا آنچه نوشته شده با و اسم خدا محترم است یا اسم یا آیه یا
 هر یا ترتیب سید الشهدا علیه السلام و لیس و علا و بر آنکه اصل محرام است محسوس پاک نمیشود و با استیاضه
 خلوت پس آن پوشیدن بدن است با یکدیگر یا بر روی که پیدا شود و از خانه رفته و پوشیدن سر است
 در وقت و غیر شستن و میت کند و هرگاه برهنه باشد و قناع بر سر انداختن و خواندن دعا بلکه خواندن
 دعا بلکه خواندن است نزد انداختن قناع و نزد داده و دخول در مکانیکه القات که نسبت است و جب
 یکمرتبه بسوی آن حرکت خود و یکمرتبه دیگر همان نفس القات باشد و نزد دخول و کشف عورت و نشستن و حدث
 و نظر استیاضه و فراغ و بیرون آمدن یکمرتبه مطلقا و یکمرتبه بعد از مسح شکم و در وقت و غیر شستن با
 جب را پیش که از دو در بیرون آید یکس در حال نشستن اعتماد بر پا چرب کند و چنانکه از برای بول
 مکان بلند یا موضعی که خاک بسیار داشته باشد و بشوید اول معتذر و اختیار آب کند چنانکه سنگ هم

کذاست و جمع میان اب و سبک بفرود در صورت جمع اول پاک که بسبب بود بآب و در سبک و شل آن
 که طاق بود و استبراء نماید و قول بوجوب سبک ضعیف است و کیفیت استبراء اشک سه مرتبه بیشتر و جمع نماید از
 مقعد تا خیمتین یعنی اصل و ریشه ذکر است مرتبه و از آنجا هم سه مرتبه تا خیمتین ذکر و بهتر اشک بعد از آن پاک
 مسح از اصل و ریشه ذکر مسح نماید تا سه مرتبه و سه مرتبه هم از اول سر ذکر تا آخر آن مسح کند و بیشتر در
 مسح مده خط یعنی ترتیب باید بسف و هرگاه که خود از اول مسح شود و بعد یکدیگر از هم یکدیگر هم از هم یکدیگر
 قسم تمام شود عیسی ندارد بطریق افعال ثلثیا افعال و در عین سبکات هرگاه یک شود بنا بر این که اگر در دو هم
 استبراء کرد و بعد از استبراء هم نشسته و پاک است و در صورتی که در هرگاه که بعد از استبراء و بعد از بول اول هم نشسته
 چند پس آن بخش است و وضو هم میزند و آنچه ذکر کردیم در حکم استبراء مخصوص نمیشد است و اما هرگاه
 معلوم شود که آن سبک یا بول است مثلاً پس آن بخش است هر چند استبراء کرده باشد و هرگاه استبراء کرده باشد
 و یقینی کند که او در نماز و ذکر است او پاک است و هرگاه در آن هم نشسته باشد پس آن پاک است بجز حرف و اما اگر
 غلوت پس نشستن در شارع عام که طبع باشد و اما در اینجا که طبع باشد باذن مالک حریم و از آن بیاید
 و هم چنین نشستن در کن رنزا و در سبکها و در خانه و جاه که عابرین منزل میکنند و در رستگاری مسجد و
 سر قبر و میان آنها و در حالت که میباید به هر چند بالفعل میباید نشسته باشد بلکه احوط ترک است
 و بول کردن در زمین سخت کما موضع نشستن بلند باشد یا دانند که بول با ترشح نمیکند و نیز سر در خانه
 و منزلهای حشرات در زمین چون سوره در حمام و رستگاه مکر با ضرورت و اینکه بول خود را در جایی
 و در بجرم ماه و آفتاب نشستن در وقت بول یکدیگر فایده هم بلکه حوط جنب است خصوصاً در اول آن هم چنین
 نشستن با آفتاب و ماه که در حال تقوط و در حال اشک در حال بول هم نشستن با آفتاب و ماه نشسته و
 رو و پشت یا در پیش روی بدن نشسته وقت تقوط و اینکه بول بلکه تقوط کند در طلق آب و شاید
 آب است که اگر است بر تر باشد و بول از غایط و با ضرورت اگر است نه اند و اشک در وقت در وقت در وقت
 میت بخند برای بول یا تقوط بیشتر که اسم خداوند عز و جل یا صبر از قرآن در او نقش شده باشد
 داشته باشد و اما در غیر میت بخند اگر است نیست و اینکه با عدم ضرورت استی و کینه بدست است باب
 یا سبک و اینکه استی بدست حکم کینه و حال اینکه در او بیشتر باشد که اسم خداوند عز و جل در او نقش شده
 باشد بشرط آنکه طوط نشود در حال استی و انا حرام است و با اسم خداوند عز و جل نشسته باشد و اگر در وقت
 اسم ایجاد و آنکه هر دو فاطمه زهرا صلوات الله علیهم یعنی و در سبک معنی گوید با عدم ضرورت در وقت

در وقت

و در وقت است که در وقت است غیر از غیر آنکه سبک است و حکایت آن دان و تقاطع و در سبک طول در
 نشستن را در سبک کند و بخوبی و با شهادت در وقت است که در وقت است که در وقت است که در وقت است که در وقت است
 فارغ شود فصل بیستم در مقام وضو و آن در حجب است و در حجب است و در حجب است و در حجب است و در حجب است
 نماز است و اما اجزای فراموش شده از نماز حوّل سجده میباشند که فراموشی در ترک نشسته باشد و سجده سهو
 پس سخن در آنها در محضر حقیقی آید و از برای طواف واجب و از برای مالیدن دست با عضو دیگر از بدن است
 قرآن هرگاه مالیدن بند یا عهد میباید و واجب باشد و کاهی وضو بند یا عهد میباید هم واجب شود
 و اما وضوی سبک پس از برای نماز و طواف مستحب است و هم چنین بر نماز خانه و بر این سبک حج که وضو
 در آنها شرط صحت نباشد بلکه وضو هم صحیح باشد اتم از آنکه سبک حج واجب است و سبک برای سبک
 کتاب قرآن هرگاه واجب باشد و خواندن قرآن از نوشته یا از حفظ و نوشتن و خواندن آن
 بخود برداشتن آن و برای اعلان شدن سجده و ضرایح مقصد است که هر مکان شریفی از بقیع شهید است
 و میل علماء و صلی آریا و آنها و اموات آنها و بر این که با وضو باشد و برای هم باشد نماز واجب برای
 پله ملحق و حاجتی رفتن و زیارت قبور مؤمنین کردن و خوابیدن و برای هر نمازی تجدد کردن و برای
 حائض که ذکر خواهد نماید و برای جنب که خواهد غسل و در میت را در آن سبک غسل داده است و وضو
 عند کبر خواهد جماع کند و برای قبر که اردن است و برای باره طاع کردن و اما با خلد جماع کردن
 و با زن استن جماع کردن و برای دفن شدن و اما در عروس بر کمر گذاشتن زخاف مش از ریه
 یا از آنها بد بگریه و پیش از هر غسل سنتی و کینه و الوش و مسافری بخواند و خود برای نشستن قاضی در
 مجلس حکم و درین مقام حذو سبک است که باید ذکر شود اول آنکه از سجده ذکر شده از وضو است مستحب
 باعتبار غایات و اموریکه نظر میکرد شخصی و یا است که مستحب میشود باعتبار حساب یعنی اموریکه روی
 میهد هر که باعث استیجاب وضوی شود مثلاً آنکه آب مذی و غضبنا که شدن و بوسیدن زن و بهوت
 و دست مالیدن بفرج زن غیر از روی شهوت و تقصیر در نماز عمد کردن و خون آمدن از غنی و ظلم
 کردن و غیبت کردن و زیاده از چهار شعر با طهر خواندن و در دفع گفتن و بعد از بیرون آمدن آب مستحبی
 از مخزن بول بعد از استبراء و غیر اینها دوم آنکه آنچه ذکر کردیم از استیجاب وضو با اعتبار غایات و
 اموریکه نظر میکرد در صورتی که مستحب محض است که وضو داشته باشد و اگر وضو داشته باشد و عمدت نباشد
 و غیر وضو مستحب نمی شود برای آن بهان وضو کفای شود برای هر یک از آن امور که نظر کردیم وضوی

شخص

بگویند و آنچه از حد دست بیرون رفته است

ناضیا پس آنچه از حد دست بیرون رفته است پس در او اشکال است و اقوی آنست که آنچه از حد متعارف بیرون رفته است
در آنچه بیرون رفته است از حد دست و جهت شستن او کمتر از او واجب است و اما احوط در صورت اول آن
شستن است و اما در نااضیا اگر از بطن شست شود دست باز که از سر انگشتان تجاوز کرده است واجب
ست آن بآن رسد و اگر از طوایر محسوب شود واجب است و اگر قطع شده باشد از پائین مرفق شستن با
لازم و اگر بالای مرفق باشد شستن با آن دست را تا کف بشویند و اگر از اصل مفصل قطع شده باشد
واجب است شستن طرف بازو و اگر زیر مرفق در ذراع یا کف یا پشت یا گوشت زایدی باشد شستن آن لازم
و هم چنین هرگاه دست زایدی باشد اما هرگاه دست زایدی بالای مرفق باشد شستن آن نیز از اصل واجب
در واجب است شستن هر دو اگر متعین است و در شستن معلوم نیست و اما احوط شستن است و در شستن
رو و دستها بعد از آنکه در عرف آن را شستن گویند لازم و کافی است و این وقتی است که آب از جزایا خارج
و دیگر جاری و نقل شود در حال ضرورت یا ضیق و هرگاه آب یافت نشود و بعد از روغن مالیدن احوط است
جمع کنند با پن و وضو و تیمم چهارم مسح پیش بر است از نو اگر باشد و اصل شستن اگر نباشد و اگر موی غیر
سرش سر آمده باشد در پیش سر مسح بر آن جایز نیست بلکه در شستن که صحیح نباشد مسح بر آنچه از موی پیش
سر بلند شده باشد بعد از آنکه کشیده شود از پیش سر بگذرد و به پشت نرسد و ستای مسح کافی است اگر
بعضی یک انگشت باشد و اما احوط آنست که بعد از شستن در عرض سر اعتبار کند بلکه در طول هم اعتبار
مراعات کند و پیش سر از قبیه سر است تا اول رستخیزه و مکه متصل به پشت است و هرگاه پیش سر جای باشد
از عمامه یا غیر عمامه بردارد که مسح بر اصل سر شود پنجم مسح با پا است و حد آن در طول از سر انگشتان
تا کعبین که آن دور آمده که دو پا باشد و احوط آنست که تا مفصل که ابتدای ساق است و در عرض ستر کاف
است هر چند یک انگشت و کمتر باشد و اما شستن که به کف دست مسح کند در حالتیکه انگشتان است از
هم کف ده باشد و باید دست را بپا کشد نه عکس و اگر در جای مسح جای باشد چون سوزه و جوراب و
او در با احتیاط و اگر ضرورت باشد چون تقیه و خوف دشمن و سرما و باز ماندن از قافله جایز است
مسح بر جوراب و چکمه و کتو اینها و هرگاه غرض رفع نجس باشد و وضو هرگاه باقی باشد ناز حیوان کرد و اگر
مورد شستن باشد شستن با پس اگر زیاد باشد پس در او اشکال است و احوط مسح زیر موی که
که متعارف است ضرر ندارد و در مسح سر و پا از بالا بپائین و عکس هر دو جایز است و اول و احوط در
سر از اعلی و در پا از انحناسها و لازم است که این دو مسح بقیه آب وضو باشد که در کف باقی باشد

و اگر

و آب تازه غریب و وضو جایز نیست بلکه جایز نیست بر غیر کف هر چند از مواضع وضو باشد و هرگاه نم
در کف باقی باشد از سایر اعضای وضو بجز کف و احوط تقیه نم ریش است و اما احوط آنست که از ریش که در وضو
واجب است شسته شود از ریش بر دانه غیر آن پس از آن بر دانه و مژگان و اگر در باقی اعضا هم آب باقی باشد
وضو را از سر گیرد و هرگاه بجهت باد و هوای گرم شده بدستش باشد که مستحضر شود باقی ماندن آب در اعضا هر چند
باین نحو کند که جزایا از دست چپ باقی که اندک انگشت آب بزرگ که آب باقی ماند بر سر مسح در صورتیکه
اشک جایز است از آب تازه بر دانه مسح نماید و در احوط جمع با پن و وضو و تیمم است و هرگاه در موضع مسح
با پن باشد پس اگر سهولت در جنب آب وضو ضرر ندارد و اما باید خشک نماید و باید نم کف دست
تا نرکند در سر یا پا یا بیکه حاصل شود غیر از او در موضع مسح و واجب است که مسح سر و پا بطن کفین شود و اگر
مستحضر شد پس بطن هر دو اگر او هم مستحضر شد احوط مسح بذراع و تیمم است و البته احتیاط اینست که اگر سر و پا
است مسح خود دست راست و پای چپ دست چپ و هرگاه قطع شده باشد بکف یا فقط است شستن بر
است با یک اول رو و بشوید بعد دست راست را بجهت چپ مسح سر و مسح پای راست و بعد چپ و تیمم
موالات است با متعین و بقیه ریش و غیره شستن عضو را که جمع اعضا که پیش از آنست خشک شود که
هرگاه خفی شود وضو باطل میماند و بعد از وضو از وضو یا فراموش باشد یا از حدت جهل باشد و اما هرگاه
رطوبت افراد باقی باشد پس ضرر ندارد فاصله عرض هر چند احوط آنست که در حال اعتبار شستن باشد که بفصل
عرض هم نباشد بلکه در حال وضو از هم احوط این است و هرگاه خشک اعضا را بقیه از جهت نافرمانی باشد بلکه بجهت
بادی یا گرمی یا سرما یا سوز اینها باشد باعث بطلان وضو نمیشود شستن آنکه خود باشد احوط وضو
باشد و اگر دیگر روی او را یاد است او را بشوید مثلا وضوی او باطل است و هرگاه حلقه در نباشد که بجا
آنکه اجتناب و وضو را مضطر باشد دیگر را میتواند بدارد که آنکه را نمیتواند او عمل او کند و مضطر از بقیه ریش شستن
و عرج و مشقت شده بدینگونه و بخوف ضرر و تقیه و کتو اینها میشود و اگر دیگری آب کف او بریزد و او وضو
اعضای او را بشوید ضرر ندارد هر چند کرده است و در جای که نایب میکند باید خود غت کند و البته احتیاط
کند که نایب هم غت کند و هرگاه کف نایب بخوف با جرت باشد واجب است اجرت دهد مگر
اجحاف در اجرت شود و ضرر بحال او رساند و باید علم هم رساند که نایب عمل او درست است یا اوله و نایب
مستعد میتواند بگوید که در یک وضو باشد شستن آنکه آب وضو مطلق و پاک باشد و وضو بلفاف
یا بجنس جایز نیست چنانکه در رجعت میانه است و شستن آنکه آب وضو میباح باشد و غصبی

عضو از مواضع مسح
باقی ماندن در آن
قطع شده

باشد و وضو با یک عصبی باطل است با آنکه دانه عصب است و اما هرگاه نداند که عصب است یا میوه است اگر
کرد وضوی او صحیح است اگر چه احوط اعلم است در ایام و احتمال عصبیت بلکه کان بغضیت ضرر ندارد و در
بیاض بودن آنکه اشک یا مالک یا بیاض الاصل باشد چون در یا ما و نه را و شد آنها که مالک نه از
یا آنکه اذن صریح از مالک داشته باشد یا اذن مخفی چون همان از مخفی سخن نیز بان در تعرف در آنکه
بافتن وضو یا شهادت محل چون شهادت محل دوست در حق دوست یا غشی وضو با یک اود احوط
اعتبار علم است در شهادت محل گفتن بکان نشود یا جایز است تعرف با ش میوه و وضو غشی و غسل مخفی
و شستن با گردن و سایر احتمالات جزئیة متعارفه از نه را و قنوتها و تشهدا و جاهای غیر مخفی هر چه
علم بلکه کان بر صراط مالک آنها باشد بلکه کان با علم به هم رفتار مالک باشد و فرقی نیست درین حکم با این
مسافر و حاضر و با این آنکه آنکه مالک بالغ عاقل یا صغیر و مجنون باشد و این حکم از برای آنها و قنوت که مالک
عصب کرده باشد اما هرگاه غاصب نیز یا قنوت را عصب کند وضوی خود غاصب با اشکال فاسد
و اما غیر غاصب پس در او اشکال است و اقرب جواز است هر چند احوط احتیاط است و فرقی نیست در عصب
بیان آنکه تغییر محرکه باشد یا نه آنها که جمع میکنند در جاهای از قنوتها و نه را مالک غیر هرگاه در آنها
قدیم و طریقه مستمره بود است که اشکال نداند که وضو و غصب آنها فاسد است با عدم اذن مالک اگر
قدیم و طریقه مستمره بود است چنانچه در اکثر دوات باین نحو است پس اگر اشک وضو و غسل با عدم اذن
مالک صحیح خوانند به خصوص غسل و کمر دوات و کمر دوات وضو است اما اول پس آن چه ضرر است اول
مسواک کردن و مالیه و نه آنها شستن از وضو شستن دستها بلکه دستهاست در غیر وقت وضو و
خواهد اول سبابت آنرا آن اشک با کثرت مسواک نماید و اگر فراموش کند پس شستن بعد از وضو
دویم آنکه ظرف را به است که از هرگاه بر کشد باشد و چه که از هرگاه تنگ باشد و محتاج بر کثرت
باشد از او سیم آنکه از دست راست بر دوا و آرا و دستها را بشوید و در ظرف بر کشد یا غیر آن چهارم
شستن رو و دست راست و مسح بر و دست راست است و با یک دست چپ چنانکه سیم است گفتن
پیش از آنکه دست با یک رسد و وقت دست که الون با یک و وقت بختی آب بصورت در اول وضو
گوید بسم الله و الله جللی من التوابین و جعلن فی المظهرین و در سیم گوید بسم الله و مستحب است
گفتن بسم الله الرحمن الرحیم در اول قبل از آنچه ذکر شد شستن شستن دستها تا ندانند که از
و خواب و بادی که از او جدا شود و در مرتبه بر این غایط پیش از آنکه در ظرف کند و هرگاه خواب بول

۴۶
هر دو را کرده باشد پس اول اشک دوم مرتبه باز بشوید و هرگاه بول غایط هر سه رو و له باشد سه مرتبه بشوید
اچتم مضغه و شستن است و مستحب است اینکه هر یک سه مرتبه باشد و افضل اشک هر یک از سه مرتبه را یک
مشت آب جدا بردارد و اینکه مبالغه نماید در زدن آب در جمیع دهن و کشیدن آب بیاله در دفع و اینکه
مضغه به مقدم دال بر شستن است و مستحب است که به است شستن خواندن دعا مالک و الله سه
است در مضغه و شستن و شستن رو و دستها مسح سر و پا در آخر وضو و وضو خواندن سوره
انا انزلناه و وضو مستحب است و شاید در وقت شستن دستها اول باشد و هم غشی شستن خواندن آیه الکرسی
در وضو و محمد دعا در مضغه و شستن بعد از عمر و در بقیة نرد اعمال نیم آنکه مردان است که شستن بظاهر
در این در شستن دستها و نه باطن و اگر دستها را در ده بار بشوید در شستن اول ظاهر و در سیم
عکس دهم آنکه موضع وضو را خوب بپیرای که اگر آب بعد از یک تا یا زاید باشد آب وضو یا نه هم
آنکه هر یک از رو و دستها را ده بار بشوید و میاید ذکر این در حکام است از دهم کشودن تشهدا وقت
وضو و شستن نواحی آنها نیز دهم اینکه در وقت وضو غشی رو و قبل نشیند بلکه رو و قبل نشستن مطلق
مستحب است و اما مکرویات وضو پس آن نیز بسیار است یک آنکه ذکر را یک بدست او ریزد و بول عذر دهم
آنکه خشک نماید بدستمال بلکه اول اشک بغیر دستمال هم خشک کند سیم آنکه وضو را در ظرف که صورت
چو از او نقش باشد چهارم وضو غشی با آنکه در اشک کرم شده باشد چنانچه بقیض در شستن یا
ذکر شستن آنکه از وضو شستن وضو غشی در مسجد یعنی موضعی که میبار برای نماز
شده است نه صحیح مسجد و وضو نه که در مسجد باشد غصب شستن در میان سایر حکام وضو است
در این چند مسئله است اول آنکه در شستن دفعه اول در رو و دست لازم است و دهم سنت است و سیم بدست
در این مقام چه فرع است که باید ذکر شود اول آنکه احتیاط است با شستن در هر وضوی ثابت است و
می تواند مراعات احتیاط بود در وضوی که در وضوی دیگر کند و در اجزای یک وضو احتیاط معلوم است
دویم آنکه شستن و قدیم حرام است اما بطلان وضو پس در او اشکال است هرگاه مسح کند با آب آن
بلکه طاهر عدم بطلان است هر چند احوط اعلم است سیم آنکه مالیه و رو و دست برای یقینی بر سیم است
ضرر ندانند بلکه لازم است هرگاه موقوف باشد و الا جایز خواهد بود چهارم آنکه هرگاه آب بود دفعه
دویم و سیم چنان ریزد که همه موضع را فرو گیرد و صدق کند شستن وضو و دفعه اول هم شستن بعد از
باشد در این صورت دویم مستحب است بدست و الا جایز نیست در سیم احتیاط و در سیم بدست چنان

خ

۴۸
 هرگاه یعنی نفوذ ترک عنونی از عشاء باید جا اوله در اوله و در اوله موضع شستن باشد و چه مسح باشد
 خاطر از پیش از آنکه خشک که سبیل است روی دلعه بشه و الا وضو را اگر کمر و مسئله مفتاح هرگاه یک
 درین از وضو وضو کند پس اگر در حال وضو است همان مختلست و اما بعد از آن جائه و الا وضو صحیح است
 و اگر در حقه وضو بعضی وضو تفاوت نداده و حکم یک مذکور محقق است بمسئله که گفته شد باشد و بیشتر
 است اعتباری بسبب خود نمیکند و تفصیل این در کتاب صلوٰه ذکر می شود و کما هم مشرک است در آنچه ذکر
 مسئله ششم آنکه اگر ترک نماید شستن یا از مخرج بول و غایط را بعد از مسح لازم است اعاده در وضو و قضا
 و اگر از فراموشی باشد پس ظاهر آنست که باز اعاده لازم باشد و اعاده وضو لازم نیست مسئله نهم آنکه اگر با وضو
 بعد از نماز که ترک و در وضو که است اعاده کند وضو و نماز او اگر در میان نماز باشد قطع کند نماز
 و وضو گیرد و نماز را از سر کمر و مقصد دوم در غدر است و آنهم واجب است و منجی پس در اینجا مطلب است
 اول در وجب از غدر است و آن شش غدر است و در شش مضربان می گویند فضل اول در غدر ضایع است
 و سخن درین بنیاد سبب جنابت است یا در حکم جنابت یا در بیان آنچه که غدر است از جهت او واجب یا مستحب می شود یا
 بان و جنابت غدر یا بیان او آب غدر یا بیان احکام متعلق بان مقام پس در اینجا شش بحث است بحث اول
 در سبب جنابت است و آن در غدر است اول بیرون آمدن من و آن آب است که بشوئید بیرون می آید و جنبه
 وستی از آنکه او بهم میرسد و در هر حکم صحیح و معتدل باشد و در اینجا چند مسئله باید ذکر شود مسئله اول
 آنکه معلوم شود که غدر است بیرون آمدن آن باعث غدر است در مدهاری یا در خواب از مرد یا از زن بجای
 یا غیر طاع و اگر مشبه باشد پس در خطه آن صفات سه گانه آنرا دارد منر محسوس داده و آنچه ندارد و همه
 آنرا یا با لوفی از آنرا منر محسوس نه اند و در وضو یک صحیح باشد و ضعف نداشته باشد و اما اگر مرئی باشد یا غف
 داشته باشد از جهت مرئی مثلا یازن باشد همان سهو است و اعتبار کند و از برای احوط عدم اعتبار است
 به آن است مسئله دوم اگر در خواب جنبه که محتمل باشد پس اگر تر در بدن یا جانه جنبه غسل بر او است
 مرد باشد یا زن صحیح یا مرئی و اگر تر جنبه پس اگر یقین کند که منی است غدر کند و اگر مشبه باشد
 پس آن کسیکه صحیح است رجوع بصفا که ذکر شد میکند و اما مرئی احوط است که غدر کند هر چند بناید
 شهوت اما وجوب آن معلوم نیست مسئله سیم غدر لازم نیست اگر یک منر بیرون نیاید هر چند از
 محقر اصلا نقد شده باشد و نزدیک آید باشد و اگر بیرون آید غدر لازم است اگر اندک منر است
 چه آن منی باشد که پیش تر از جای خود نقد شده است یا غیر آن هر چند آن اوصاف سه گانه داشته باشد

و اگر مشبه به غسل لازم نیست مگر با آن صفت که ذکر شد باشد مسکله چهارم غسل لازم است اگر در آن
 بدون آنکه است یا چیزی که آن صفت باشد هر چند که رنگ خون باشد اگر شرط نیست در منزهون بلکه بعد باشد
 بجهت آنکه میشود از جهت کثرت وقوع رنگ خون داشته باشد مسکله پنجم اگر دید در بدن یا جامه خود منزهون را
 بعد از خواب بدون فاصله زیاد در غسل لازم است و اگر غیر اینوقت دید پس گرفتن عهده از خود او است
 باز غسل لازم است و الا لازم نیست و الا حوط است کرد از غیر است این حکم در وقت است که در جامه تحقیق
 پند و اگر در جامه مشترک که نبوت میشود شریکها بیند پس طاهر است که غسل لازم است بر کسیکه صاحب نوبت
 مادی که اندازد شریک است و لازم است بر کسیکه غسل لازم شده اعاده هر نماز که احتمال دهد بیک پیش از خواب
 مسکله ششم آنچه از فرج زن آید و معلوم شود که از مرد است باعث وجوب غسل بر زن میشود و هم حوطه
 شک بلکه در صورت کان ای که از خود او است و احتمال صغیر هر که از مرد است دوم چیزی که باعث وجوب غسل
 میشود داخل کردن در فرج زن زنده یا مرده هرگاه حشفه غایب شود و کیسکه حشفه او بر شیه یا بحسب خلقت
 حشفه نهشته باشد در حق او اعتبار حشفه میشود و اگر و اگر ششکه در زن بلکه مرد هم حکم فرج و قبل از آن
 در حق فاعل و مفعول و حیاط در حضور آنها ششکه بعد از غسل احداث شد کند و در حضور آنها و اما فرج یا در
 حیوان پس در او اشکال است البته حیاط کند و غسل حوز که کند درین مقام چند فرج است اول آنکه و طلی نیست
 شد حق باعث غسل می شود در همه شقوق سابقه و اما در گذردن آلت نیست در فرج پس در وجوب غسل اشکال است
 و البته حیاط کند و غسل کند با احداث حدث و در حضور او بر میت غسل لازم نیست در هیچ صورت دوم
 اگر و طلی کند با کسیکه در خواب است پس لازم است بر او غسل و در وجوب غسل بر آن کسیکه در خواب است اشکال است
 و بنا بر آنکه پیش ذکر کردیم و بعد هم ذکر خواهیم کرد که غسل واجب لغیره است اقوی وجوب غسل است بر نام و مستی
 سهوشی شد خواب است و اگر اه چون طوع و حیث است در همه صورت سیم اگر ذکر خود را بچیده بجزیه یا در
 در آلتی از نقره یا مس یا نیکو اینها پس در وجوب غسل اشکال است و عدم وجوب قوت دارد در خصوص در صورتیکه
 در آلتی باشد و حوطه غسل است خصوص در صورت اول چهارم اگر و طلی کرد بالغی یا بالغی را یا بالغی را بالغی را
 لازم است بر بالغ فاعل باشد یا مفعول و در وجوب غسل بر بالغ هرگاه بالغ شود اشکال است و بنا بر محقق
 که غسل واجب لغیره است و واجب است و حوطه هم این است محبت دوم در احکام جنب است حرام است بر او
 چند چیز نماز و طواف چه واجب و چه مستحب و خواندن سوره که آیه سجده در او باشد که هم سجده و نیز نعلین
 و اقرب باشد و حوطه بلکه اقوی است که اباغض اینها هم حرام است و آنچه مختص باین سوره باشد که معصوم

عند

و آنچه مشترک باشد مثل بسم الله پس نیت سوره سجده خواندن حرام است و نیت قرآن یا تفصیل که نیت
 در سبب وضوء و هم حقی حرام است پس آنچه اسم خدا عز اسمه در او باشد لفظ جلاله یا غیر آن بها نیکو علم باشد
 یا غیر اینها و حوطه جناب از اسماء انبیاء و ائمه هدی علیهم السلام است و کث در سجده یا و کث شستن از اینها پس آن
 حرام نیست مگر سجده حرام و سجده رسول خدا چنانچه بعد از ذکر می شود و حوطه و اقرب است که جایز است از مسجد یا کث شستن
 در صورتیکه از روی داخل و از روی دیگر بیرون رود و اما اگر از روی داخل شود و از همان در باز بیرون رود و راه را
 رست رود جایز نخواهد بود چنانچه جایز نیست تا برسد و در راه رود و یا راه رود بجا است هر چند از روی داخل و از
 در دیگر بیرون رود بی لازم نیست اینکه بگذرد از نزدیک ترین راهها هرگاه راه عبور متعدد باشد و هم حقی لازم
 نیست در صورتیکه راه یک باشد بگذرد و از او بخواهد مستقیم بکند جایز است که عبور کند بطور انحراف و اعوجاج
 بعد از بیرون زدن از صدق غرض عبور کردن و کث شستن و فرقی نیست در حکم مذکور ما بین مسجد آباد و مسجد خراب
 مادی که نرسیده باشد خوابه حدیرا که او را ازین موات بگویند و مسجد نگویند و اگر مضطر باشد در کث مساجد
 یا نیکو قادر بر بیرون رفتن نباشد یا از مال محترمی داشته باشد در بیرون احوط است که نیت کند و طمعی نرسیده باشد
 مزایج مقدسه و مثا هر شرفه و متوقفهای بزرگ چون مشرفه و منی هر چند احوط الحاق است دوم نیت بیرون رفتن
 در مسجد یا هر چند مستلزم کث نباشد سیم و غسل شدن در مسجد حرام و مسجد رسول الله ص هر چند بکث شستن باشد
 و اگر حقی می روی دهد در یکی از آنها لازم است تیمم کند پس بیرون رود هم جنب هرگاه در ساری عدا یا سهو جنب
 و یا داخل شود و حال آنکه جنب باشد عدا یا سهو یا بغض و درت یا با ضرورت و مکروه است در حق او چند خبر خواندن
 زیادتر از هفت آیه از غیر عزیم هر از لفظ و هر از روی قرآن و حمل آن در او بخت آن و خوردن و آشامیدن
 و بوضو گرفتن که است دفع میشود و سبک میشود شستن دستا و مضمضه و استنشاق و شستن رو و پس تر از این
 در سبک شدن کرامت است کفایت چیز اول یا دو چیز اول یا چهارم پس تر ازین گفتا بهان در ضرر اول و ستر از
 این گفتا بهان اول و تکرار درین امور ضرر و نیست بکرا خوردن و شستن میانه هر چند فاصله میان آنها زیاد باشد
 و هر چند در صورت وضوء صادر شود یا اول تکرار وضوء است و خوابیدن و زایل میشود کرامت بوضو غنی
 و اگر محدث شود بعد از وضوء و پیش از خواب پس وضوء نهد و خوابد کرامت رفع می شود و احتیاج بکرا وضوء
 نیست از جهت تکرار خواب و غناب و حال آنکه متعارف میان مردم است در ریش یا دست یا پا یا نیکو
 مکروه است که خود را جنب کند و حال آنکه غناب دارد و دروغن مال بدن و جماع کردن اگر جنب است اول از
 احلام باشد بجهت سیم در آنچه نماز که غسل از برای آنها می شود و آن دو قسم است اول آنکه غسل لازم

مرشد از برای آن و آن نماز و طواف واجب غیر نماز است و واجب از منصف و قراوت غرام و داخل شدن
در مسجد معروف و مکث در آنجا و از برای نذر و عهد و قسم و از برای روزه و نماز
و غسل واجب غیره است و واجب نفسی ندارد و اما چنانکه غسل مستحب است برای انباشتن آنست چنانچه
نماز و طواف مستحب است و مکث در مسجد و داخل شدن در دو مسجد بلکه همه مسجد را و خواندن سوره غرام و
خوابیدن و خواندن قرآن و امیکه کلمات باشد و برای متابعت نماز فرضیه محبت چهارم در دو حالت
غسل است و آن چنانکه است اول نیت تقرب بهان قسم که گذشت در وضو و کفایت میکند قصد غسل
هر چند طهقت بجنابت هم نباشد و هر چند غسل بسیار در روزه او باشد و دوم شستن بشوید و تقسیم کنیم
بعل ایست چنانچه که نشد در وضو سیم فرو کردن شستن بشوید تمام بشوید را و اگر داند جزا را هر چند کم باشد
غسل فاسد خواهد بود و در اینجا چنانچه است اول آنکه واجب است رسانیدن آب بر هر عضو از اعضا
و هم چنانچه دیگر که مانع از رسیدن آب بشوید باشد و دوم واجب نیست شستن مگر موقوف بشستن
شستن بشوید بنا بر این لازم است شستن ابرو و موثر تا آنکه آب برسد باصل بشوید و هم چنان لازم است شستن
ناخن و احوط است که آنکه از حد نکشت که نشسته است بشوید هر چند از حد متعارف باشد سیم واجب است
شستن عضو زاید و برآمده که با دست چوب مرشد و عرفا و آنکه واجب است شستن طاهر بدن
غیر باطن چنانچه در وضو که نشد و از جمله طاهر است پشت گوش و میان آنها و زیر بغل و کمر که در
کسیکه سمن و چانه داشته باشد و زیر پستان زنها و احوط شستن آنکه طاهر شود از باطن بوی مطهر قطع در
و از باطن محسوب میشود و غسل دهی و منی چشم و سوراخ گوش و فرج و تناسل و با بر و سوراخهای گوش و
که دیده نمیشود از باطن خواهد بود و الا طاهر چهارم آنکه خود را بشوید بشوید تفصیل که در وضو که نشد
پنجم آنکه مباح و مطلق و پاک بشوید آب غرض و مباح بشوید مکان شستن تریب است باینکه مقدم دارد
کردن از آب بر سایر بدن و احوط است که بشوید سر را پیش از کردن و کردن را پیش از دو سمت خود و بعد از بشوید
نصف طرف راست کردن را با طرف راست بدن و نصف دیگر با نصف دیگر و اینکه بشوید طرف راست را
از چپ و در اینجا چنانکه است اول آنکه شستن واجب نیست شستن جزو بالار پیش از جزو پائین و
عضو را از اعضا که بهتر است دوم آنکه نصف طرف راست و ناف و عورتین را بشوید با نصف طرف
راست بدن و نصف دیگر را با نصف دیگر و احوط است که بشوید تمام آنها را با طرف راست بدن بیکباره و
هم با طرف چپ سیم آنکه اگر احتلال کند با چپ واجب است از تریب سهوا یا از روی نادانی بر کرد و در

از

ترتیب نماید پس اگر نقطه در سر باشد مانده بشوید سهوا و بعد از فراغ خواطرش آب بر کرد و او را بشوید بعد طرف راست بعد طرف
چپ بشوید و هم چنان چهارم آنکه چنانچه غسل تریبی که شستن سر او را و بعد طرف راست و بعد طرف چپ صحیح است
هم چنانچه است غسل از تناسل که فرو رفتن در زیر آب بشوید و احوط و اشهر و غسل از تناسل آنکه همه اعضا که خود را
زیر آب رود و نه اینکه بتدریج و آرام اعضا را بر آب و غرض است که فاصله عرفیه در میان رفتن اعضا را بر آب بشوید
و در یک وقت در وقت بمقتضای عرفا گویند دفعه زیر آب رفت کافی است اگر چه در آنجا فاصله در میان اعضا بشوید
در اینجا چنانچه است اول آنکه اگر اعضا بدن را جدا جدا بشوید از تناسل بشوید و بیرون آورد و باینکه
فرو برد و اول با بر مشکل و بیرون آورد و بعد دست را و هم چنان غسل صحیح نیست و اگر در غسل تریبی فرو برد و سر را از
آب اول بعد از آن طرف راست بعد از آن طرف چپ یا آب بریزد بر سر و بشوید و بعد طرف راست و چپ زیر آب کند
و هم چنان غیر این صورت آنکه مرکب بشوید از تریبی و از تناسل در وقت غسل اشکال است و اقوی محبت است البته احتیاط
ترک نشود و دوم آنکه موقوف نیست صحت غسل از تناسل بر اینکه جمیع بدن از آب بیرون باشد بلکه بمقتضای سر کردن بر
باشد کافی است و احوط بیرون آوردن بعضی دیگر است و اگر در زیر آب بشوید و نیت کند و بیرون آید یا حرکت بدو
در زیر آب بجا باشد بیک فاسد است سیم آنکه واجب است بر کسیکه در میان آب است بیک حرکت دهد بار از آب تا آب
تازه برسد بر سر یا چهارم آنکه اگر جزا از بدن بماند در از تناسل غسل را از سر کرد و هر چند از روی غفلت باشد
واجب نیست رساندن آب به اعضا در همان حال فرو رفتن آب پس اگر با انگشت باشد و سر را زیر آب کند و بعد
آب بر سر سرزند و در اینجا احوط بلکه اقرب است که با جمیع اعضا در یک وقت زیر آب بشوید پس اگر با پا بیرون کند
پیش از آنکه سر را زیر آب کند کافی نیست شستن غسل صحیح است زیر باران یا بشکال و اشکال در اعتبار ترتیب
عدم است و احوط بلکه اقوی اعتبار ترتیب است پس اول سر کردن و بعد طرف راست و بعد طرف چپ بشوید و عضو
آنکه باران سبک بشوید و نادان و آب شام چون باران است بحث پنجم در مستحبات غسل است و در آن حد امر
اول دست مالیدن در تریبی بر موضعیکه آب بر آن جاری شده است دوم موالاة اعضا را اعتبار کند در تریبی یا در آب
اعضا را بشوید و زیاده فاصله در میان آنها نباشد و لازم نیست پنجم سیم آنکه بول که پیش از غسل
اگر میسر شود بلکه جمعی قائل بوجوب آن شده اند و خالف از قوت نیست پس البته احتیاط کند و اما غیر علم در حق
کسی است که آنرا از کرده باشد نه محض و قول بدو آنرا از آنکه هر چند بهتر است که درین صورت هم بول کند و این مختص
مرد است هر چند بهتر است که زن هم بول کند چهارم است بر آنست که شستن در وضو اگر میسر نشود بول اگر چه
مستحب است بعد از بول مکه پنجم است که دستها را مرتبه تا زنده و افضل ازین زیر بر فقیه و افضل ازین بر فقیه

ح

پیش از منصفه و استنشق مرد باشد یا زن ششم سه مرتبه منصفه و سه مرتبه استنشق کند بعد از دست شستن بمقدار
 آنکه آب صانع باشد در کتاب زکوة خواهد آمد بلکه فضل اشک زیاده ازین باشد ششم آنکه بماند در سائیدن آن
 کند تا ظاهر شود که رسیده است به اعضا و تنم آنکه بشوید بر عضو سه مرتبه دهم آنکه بگوید در وقت غسل اللهم
 قلبی و تقبل سغی و زک علی و اجعل ما عندک خیر اللهم اجعلنی فی التوابعین و اجعلنی فی المستقرین و در بعضی اخبار
 است که در غسل جنابت بگوید اللهم طهر قلبی و زک علی و تقبل سغی و اجعل ما عندک خیر اما بحث ششم در احکام
 متعلق با مقام است و در اینجا چند مسئله است مسئله اول آنکه رطوبتی و چیزی که بعد از غسل هم بپرسد اگر معلوم است که نمی
 یا بول است حکم آن معلوم است و اگر داند که غیر اینهاست آنهم معلوم و اگر مشتبه باشد پس اگر غسل بعد از بول و استبراء
 پاک است و غسل و وضو لازم نیست و اگر هیچکدام نشده است لازم است غسل اگر چه سهواً ترک شده باشد و اگر بول پاک
 یا ممکن است بپزد کرده است باز لازم است غسل بلکه بهتر اشک و وضو هم با نفوذ با عدم امکان بول بکمال است که
 احوط بلکه اگر وضو واجب غسل است و اگر بول کند و استبراء کند پس وضو لازم و غسل لازم نیست و وجوب غسل یا وضو کفایت
 ببرد است و بر زن ضرر نیست حتی آنکه اگر منرا از او بیرون آید و احتمال دهد که منی مرد باشد بر او غسل لازم نیست و اگر
 کفایت در بعضی جاها اعادة غسل لازم است در وقتی است که غسل اول لازم شده باشد یا ترال منرا و اما اگر جنب
 شده و غیر منی پس اعادة غسل لازم نیست هر چند احوط آنکه است و در اینجا چند فرع است اول آنکه عبادتیکه واقع
 شده باشد پیش از رطوبت صحیح است هر چند آن رطوبت باعث لزوم اعادة غسل نشود لکن احوط اعادة است
 دوم آنکه وجوب غسل با وضو در وقت است که خود آن رطوبت خارج مشتبه باشد و اما اگر داند که آن منرا یا بول است
 ولی شک کند که آیا با وضو یا بول بعد است از اجزای با مانده یکی از اینها پس غسل یا وضو واجب نیست هر چند
 اعاده است سیم غسلا که اعاده میشود آیا غسل جنابت محسوب میشود پس اگر در میان دو غسل حدیث صغیر از بول یا غل
 از او سرزند احتیاج بوضو نخواهد بود چنانچه بعد از کرمی شود که با غسل جنابت وضو ضرورت نیست و با جنابت محسوب
 نمیشود پس وضو لازم است درین اشکال است و احتیاط سو باید ترک کرد مسئله دوم در میان غسل اگر حدیث صغیر
 چون بول غایب و با دست زد احوط بلکه اقرار با عاده غسل است و احوط ازین جمیع میان غسل و وضو هر دو است و اما
 لزوم اعادة غسل در غسل ترقی میباشد نه از ناسی بلکه از ناسی تمام میکند هر چند احوط در او هم اعاده است و وضو
 بلکه اتوی لزوم وضو است و در غیر غسل جنابت از سایر غسلها تمام میکند غسل را و اعادة نیست و اما وجوب
 وضو مسئله سیم با غسل جنابت وضو لازم نیست بلکه از بعضی جای مستفاد میشود که سیم هم نیست
 است و در سایر غسلها هم واجب و مستحب وضو لازم است هرگاه بوضو پیش از آنکه احتیاط کند اول وضو ساند

و بعد غسل کند و اما غسلی وضو و غسلی وضو پیش از غسل و یا بعد از غسل ضرری نیست غسل ندارد مسئله چهارم اتوی
 اشک شرط نیست و صحت غسل آنکه اعضا پاک باشد پیش از جبار لغو آن غسل بر آنها واجب است و احتیاط در این است و بنا
 بر محاربه شستن اشکافی شود از غسل و از ازاله نجاست هر نجاستی باشد بکند فیه پاک شود و در آنکه محتاج بدو وضو است
 دو وضو کفایت میکند اگر غسل متعذر بر دهنه باشد یک غسل کفایت از همه میکند چه واجب باشد چه مستحب و چه نجس و چه
 و چه نجس مستحب چه نیت هر سه کند چه بعضی و بعضی را پاک یا بعضی دیگر را نجس کند و یا نیت محکم از یک نیت بلکه با نیت
 قرب کند بدون تعیین در همه فرو می یک غسل کافی است و لکن احوط اشک در صورتیکه همه غسلها واجب باشد نیست
 و اگر آنکه الا اقل غسلی جنابت را کند و اگر جنابت نباشد همه را و هم چنین اگر همه مستحب باشند و اگر بعضی واجب و بعضی
 مستحب پس مثل آن صورت است که همه واجب باشد و وضو کفایتی شود و اگر غسل جایز باشد فصل در حیض است
 در آن چند بحث است بحث اول در بیان خون حیض و آن عجیب است خون مخصوصی است که از زنا بیرون میآید و در آن
 از طهر جبار مستفاد می شود اشک آن خون است کرم و سرخی او سخت است میل سپاهی میزند و از برای او دفع است با وضو
 پس هر خونیکه این صفات را دارد خون حیض است و حکم حیض بر آن ترتیب میشود و پیش از آنکه منی پست و اگر کسی سن او
 معلوم نباشد و خون غایب باشد که ذکر کردیم آید آن حکم حیض است و در خونیکه بعد از یاس منی حیض نیست و حد یاس در سادات
 رسیدن شصت سال است و در غیر آنها پنجاه سال هم خبی خویله از سه روز تا ده روز کمتر میباشد و آنچه از ده روز بگذرد و از ده
 حیض نیست و شرط نیست درین سه روز یکبار در همه روز چند بلکه در هر روز یکبار چند کافی است در حیض بودن و دیدن خون
 در شب اول شرط نیست و در نیم و سیم طاهر اخلاص نیست که شرط است و اگر مشتبه شود بخون بکارت چند بخور دارد و اگر
 صبر کند و بتایه و آرام او را بر دارد پس اگر سوراخ کرده و فرو رفته حیض است و اگر خون طوق بر دور پسته و حلقه زده است
 خون بکارت است و اگر مشتبه بخون زخم زخم شود پسته بردارد و بعد نظر کند اگر از طرف چپ بیرون مرا به حیض است
 و اگر از راست آید زخم است و در اینجا چند مسئله است مسئله اول آنکه زمان پاکیزگی از حیض کمتر از ده روز نمی شود
 و حدی در طرف زیاده نیست دوم اتوی اشک که زن استی حیض مرصه هر چند طاهر شود استی بودن آن
 بنا بر این پس اگر در زمان عادت یا قریب بآن صفات خون حیض خون منی حکم خون حیض است و اگر آن
 صفات را ندارد یا دارد و در زمان عادت نباشد اشکال است و اتوی اشک خون حیض است یا آنچه در
 غیر زمان عادت منی و صفات خون حیض را نداشته باشد حیض نیست لکن ابته احتیاط سو ترک نکند سیم هر خون
 که بصفت حیض باشد یا در زمان عادت منی حیض است و اما هر خونیکه بصفت خون حیض نباشد و در زمان عادت
 هم نباشد اما قرار دهد که خون حیض است تا خلاف ظاهر شود و یا عکس این نماید پس در احوط و اشکال است اتوی

یا کمتر از او بشرط آنکه از سه روز کمتر نباشد پس هر حیض است و زمان پاک که در ایام عادت هم میرسد و بعد از آن خون
تازه تمام شود و از آن زمان حیض محسوب است و مسئله سیم اگر خون قطع نشود در عود عادت پس اگر عده روزه باشد
معلوم است این صفت است و اگر کمتر از ده روز باشد واجب است استظهار کند بر ترک عادت تا ده روز پس اگر عادت
بعده است یک روز ترک میکند اگر هشت روز بعد است و در روز دهم حیض فرقی نیست میان آنکه خون زیاد بصفت حیض باشد
و اینکه استقامت داشته باشد بخوبی که اصلا زیاد و کم نشود یا نه در اینجا چه فرقی است یکا آنکه اگر بداند از اول فرقی
که پیش از ده روز خون قطع نشود آیا با استظهار لازم است یا استظهار در وقت نیست که نداند و احتمال است
اگر خوب استظهار باشد دوم اگر قطع نشود پیش از آن عادت که عادت داشته بعد از آن باز عود کرد در فرجی
زمان عادت و استمرار هر سه استظهار نماید و اگر برید در همان زمان که عادت بعد از آن عود کرد و پیش از ده
استظهار نیست و زیاد و اگر برید پیش از عادت و عود کرد بعد از عادت و پیش از ده روز پس یا با استظهار
است یا نه در او اشکال است و احوط آنکه شاید اقرب لزوم استظهار به سیم اگر از ده روز کمتر است روزی که استظهار
ممنوع و ترک عادت از جهت ظهور صحت که است و آنچه بعد از او بعید است حیض نیست فصایه باید و آنچه را ترک کرد
از نماز و روزه و اگر برید در ده روز یا کمتر از ده روز هر با هم حیض است چهارم اگر دید پیش از عادت و تمام عادت
زمان عادت در آنشای زمان عادت پس باقی روزها را هم حیض قرار میدهد هر اگر همه زمانیکه خون دیده پس از عادت
و در زمان عادت از ده روز کمتر و اگر ده روز کمتر است پس آیا از عده عادی است یا نه یا حیض است و
است اقرب آنکه حیض است مسئله چهارم اگر در فرض سابق خون از ده روز کمتر است پس اگر مجموع خون قدرش
که صحت حیض مستقل را داشته باشد یا یک زاید بر عادت قرار نباشد که بعد از آن زمان پاک که ده روز است
و اگر زمان حیض که سه روز است باشد مثلا زمان عادت شش روز است شش روز بعد و سیزده روز خون پدید نباشد
باشد خون زمان عادت و زاید در صفات خون حیض با آنکه اختلاف زمان عادت و زمان زاید با صفات حیض
و بالعکس این باید قرار دهد هر صورت عادت محض و عادت و باقی سوای صفت و اگر رسد مجموع کثیر که صفت
و حیض را داشته باشد یا بخوبی که ذکر کردیم پس اگر زاید از عادت غیر از نباشد باشد زاید سوای صفت قرار میدهد و تمام
آنکه زمان عادت غیر داشته باشد یا نه و اما اگر زاید غیر داشته باشد پس در او اشکال است خصوص آنکه عادت
غیر داشته باشد و لکن اقرب آنکه عادت را حیض قرار میدهد و زاید را استیاضه و از آنکه ذکر کردیم معلوم شد که
اگر خون دید پیش از وقت عادت و از ده روز هم کمتر است و در آنوقت عادت بریده شد زاید از عادت
که پیش از عادت دید استیاضه محسوب میکند و قضای نماز میکند چون روزه و اگر که نشد از آن زمان عادت

آنچه پیش از زمان عادت دیده و آنچه بعد دیده همه را استیاضه قرار میدهد و زمان عادت را حیض و اگر بریده شود در آن زمان
عادت همان عده لایم عادت سه روز و وقت و پیش از وقت حیض محسوب میکند و زاید را پیش از عادت و اگر در وقت
اصلا خون نپدید و بعد از وقت پدید همان عده عادی سو حیض و باقی را استیاضه محسوب است قسم دوم صاحب
عادت عده ای نهاد و بان حال این قسم هم بزرگ مسأله است مسئله اول آنکه این هم چون قسم اول محقق بود
خون خود را باید حایق دانند هر چند بصفت حیض نباشد مسئله دوم این قسم هم چون قسم اول حیض قرار میدهد
عده ایام عادت سه و غیر از آن حیض قرار میدهد و صفات حیض را اعتبار میکند و باید استظهار کند خون سابق
مسئله سیم اگر آتار که خون مرصه از ده گذشت پس همه آن ایام سو حیض قرار میدهد هر چند ایام عادت از ده
کمتر باشد و اگر که گذشت همان اول سو حیض قرار میدهد هر چند عده عادی صفت حیض باشد یا نه و اگر عده عادی
عادی و بعد از آنکه کمتر زمان ظهر است که ده روز باشد که پاک شد و بعد خون پدید حیض دیدن حیض قرار میدهد قسم سوم
که صاحب عادت وقتیه نهاد باشد و این نسبت که اگر عده عادت سو فراموش کند باشد و حکم او خواهد که اگر از آنکه اگر
فراموش کند باشد همان قرار عده که دو مرتبه دیده است عادت او خواهد بود و این بنا بر این صاحب عادت عده
و وقتیه خواهد بود قسم چهارم سیه مضطرب است و این سه نوع است یکا آنکه فراموش کند باشد عده وقت هر دو سو
و این نوع را تخیر نیز گویند و هم آنکه فراموش کرده وقت شمار را سیم آنکه فراموش کرده عده شمار او بان این قسم
هم بزرگ مسأله می شود مسئله اول آنکه نوع اول از سه نوع که ذکر شد حیض آنکه خون دید حیض قرار میدهد
اگر خون بصفت حیض باشد و یا سه روز یا در پدید هر چند بصفت حیض نباشد و دوم حیض قرار میدهد هر حیض دیدن
هر چه باشد و سیم بیدار در وقت یا پیش از وقت حیض قرار میدهد هر و اگر چنانچه هم که کثیر غیر و اتفاق صفت
خون حیض با عادت عادت سو اعتبار کند غیر زائل آنکه سیکه صاحب عادت عده در وقت هر چه باشد مسئله دوم
نوع سیم که فراموش کرده عده و آنچه خون پدید همه سو حیض قرار میدهد هر اگر از ده روز کمتر بود در نوع دوم که فراموش
کرده وقت را همان قدر عده عادی سو حیض قرار میدهد و در زاید استظهار میکند بخوبی که در سابق ذکر کردیم با ده روز و
اگر از ده روز کمتر است حکم در خصوص زاید از عادت بخوبی که گذشت در صاحب عادت عده ای و اما نوع اول
که فراموش کند عده و وقت را پس اگر تاده روز خون پدید بصفت حیض باشد یا اشکال حیض قرار میدهد و اما اگر
آنچه بصفت خون حیض باشد کمتر از ده روز یا زاید بر سه روز یا بعد رسته روز پس آنکه بصفت حیض باشد حیض است
و باقی استیاضه و استظهار لازم نیست و اگر آنکه بصفت حیض است کمتر از سه روز باشد پس حیض قرار میدهد هر تاده روز
مثله سیم و مسئله سیم اگر که نشد خون از ده پس نوع اول که فراموش کرده عده و وقت سو رجوع میکند

باز لازم نیست بلکه اگر کان هم داشته باشد لازم نیست یا اگر دانه در زاید است هم میرسد واجب است تحویل نماید با قدرت
 و عدم شغف شده به هر چند از شغل مهم خود بازماند سیم اگر طلب کرد قبل از وقت نیافت و جب نیست دیگر وقت
 طلب مگر با احتمال یافتن چهارم جایز است تا بگوید در طلب اگر ممکن نباشد که خود طلب کند بلکه واجب است هر چند
 به دادن اجرت باشد و لازم است که دانه صدق و کذب ناپسند و اگر ممکن نباشد علم کان هم کافی است و اگر ممکن باشد که خود
 طلب کند پس اگر قبل از آن با علم میشود کفایت ناپسند و اگر باید خود طلب کند سیم اگر کوتا هر کرد در طلب و تیمم کرد
 و نماز کرد با و بعد وقت تیمم باطل است و اگر کوتا هر کرد در طلب و آن وقت سنگ شد بقیه یک مینی قدر با و دانه
 که تیمم کند و یک رکعت نماند که تیمم میکند و نماز میکند و احوط قضا است ششم اگر افسد کرد در طلب و سنگ شد وقت و
 تیمم کرد و نماز کرد پس با و اگر بود در طلب پس اقرار عدم وجوب قضا است و لیکن احوط قضا است و اگر طاهر شد خطا
 آن در کانه که در آنجا وقت کرد پس در وجوب اعاده عدم آن قول است و اقرار عدم وجوب است و البته احتیاط
 و اعاده کند تیمم اگر فراموش کند که آب الله و تیمم کند و نماز کند بعد بخاطرش اید پیش از آنکه وقت برود و
 لازم است که وضو سازد و نماز سوا اعاده کند هر چند طلب هم کرده باشد ششم اگر آب داشته باشد و تلف کند یا بکشد
 از آب و وضو نشود یا وضو داشته باشد و با اختیار هم زند وضو پیش از وقت تیمم کند و نماز کند اعاده وضو
 نیست هر چند کان کند یا دانه که آب یافت غرض بیکه جنس است حکم اگر این کار را در وقت کند و لکن کار است
 در تلف کردن آب در وقت و فروش آن صحیح نیست در صورتیکه دانه یا کان کند که آب یافت غرض بود اگر افسد
 یافت و بعد پس در حرمت و سبک احوط است و شاید که حرم و با زاقوی به چنانچه احوط است تیمم اگر باید
 بعد از کفایت میکند طهارتی سو که بر او لازم است از وضو یا غرض تیمم کند و واجب نیست صرف کند افسد را
 که دانه بعضی اعضاء وضو یا غرض و اگر بر او لازم باشد وضو غرض و آب کفایت یک سو کند پس اگر کفایت وضو
 نشنا سو کند معینی است و اگر کفایت غرض کند پس خطا بلکه اتوی تشکیک می یابد حیثا کند و اگر بر او لازم باشد
 وضو یا غسل و شستن جامه یا بدن را و آب کفایت یک سو کند میشود چنانچه جامه یا بدن سو و تیمم میکند بر آن نماز
 دوم از عذر یا تنگ وقت است از وضو غسل و اگر یک رکعت در وقت با آنکه آب داشته باشد و اول از این
 در جواز تیمم آنکه آب در شب و تارفتن و اندن و بیک بر بدن نماز قضا شود و فرق نیست درین مصلحت میان آنکه با
 وضو یا غرض یا تنگ وقت از روی عذر باشد یا از سهو و غفلت باشد در خواب یا محسوس باشد و البته چنانکه
 ترک کند نماز قضا سیم نرسید آب است با وجود آب از جهت عجز از حرکت با وجود احتیاج بکسب در غسل
 یک بجهت کثرت سن یا مرض یا ضعف کسی هم که اعانت کند او سوا باشد هر چند به دادن ضرر که قدر است در آن

و اگر...

داشته باشد و یا از جهت تنگ شدن اتقی که با آب تحویل کند یا از جهت آنکه حکم غیر باشد و بدل کند یا بدل کند بقیه که قادر بر دادن آن باشد
 و اگر تواند که اتقی تحویل کند و چند بستن بعضی از جامه خود بر بفرزد که باشد واجب است تا اگر بیک ضرر در میان نیاید و اگر موقوف به
 تحویل آب پیاره کردن جامه که باعث نقص قیمت آن میشود در وجوب آن اشکال است اگر برسد بیک ضرر و عذر در میان
 آید لیکن احوط بلکه احوط وجوب است و شرف قیمت غیر مقدور است قیمت که ترسد اگر در تلف شود یا بقیه شده باشد با اعتبار
 وقوع در فقر و سنگ شدن وقت سوال یا تنگ معیشت یا بد که شستن از جهت طلب را اما هر گاه دادن قیمت باعث این امور شود
 پس واجب است که بدل کند و بجزو تیمم جایز نیست هر چند زاید از قیمت عادله با صغاف مضاعف دهد و اگر فرد شده بقیه که احتیاج
 داشته باشد یا نه باشد تا آنرا بیکه مقدور باشد دادن قیمت در آن زمان واجب است که بخرد و اما وجوب قرض کردن قیمت در صورت
 احواف یا عدم احواف عدم وجوب آن اشکال است و احوط وجوب است اگر اقرار نباشد اگر صاحب آب بکشد آب خود سوا یا اجاره
 دهد واجب است قبول کند و هم چنین اگر بکشد کسی قیمت سوا یا آنکه سوا لازم است قبول کند و تیمم صحیح نیست درین صورتها
 و اگر بیک آب یا قیمت آن با و باشد در دست مالک یا ذل و اگر دانه که با قوام است پس اگر دانه بخواهند دانه هم بخورند
 نیست طلب اظهار کردن و الله لازم است چهارم آنکه تحویل آب محتاج بقیه شده باشد بیکه فرض یا در سافت یا شستن آنها
 حجم آنکه ترس بر نفس خود داشته باشد از تحویل آب از رفتن غیر ترسد از بر تحویل آب یا شستن آنها و در خوف فرق نیست
 بیکه خوف هلاک نفس خود داشته باشد یا از غم و وجوب خود داشته باشد یا بفرزد که بکشد عرف و عادت فذر بر نفس به یا تلف بر
 هر گاه دانه که تلف میشود و اما هر گاه دانه در احوط و احوط است پس در ادکال است مگر در بسیار به بخور که در معرض
 تلفه تلف برود و اگر در آن تلفت باشد و طاهر مشهور علی سقوط وجوب طلب است با خوف تلف یا هر چند کم باشد و احوط
 طلب است و اما مال غیر پس در صورت علم تلف طاهر اشک و وجوب نیست طلب اما محض افساد یا کان تلف پس وجوب است
 و شرف بر نفس و مال است خوف بر عصمت و عرض و خوف که از جهت ترس جنس هم رسد بر خوف یا بر غیر ششم خوف از افساد
 است هلاکت یا بکسر مال یا بخراب فرج و یا غیر اینها یا یا دانه آنجا در جرح دفع تعصیل بخور است که در جرحه کشت
 و فرق نیست در جواز تیمم درین صورتها میان آنکه مستعد اخذ در جنب کند و عذر که بپایان هر چند احوط در صورت تعدد جمع است
 با عدم خوف تلف و در اینجا جهه نزاع است که اگر مرض که حصول آن یا یا دانه آن باعث جواز تیمم تر شد تشکیک فذر
 محسوب شود عادة و عرفا هر چند کم باشد شد در دسر و دانه آن در هر چند احوط در بیفورت جمع است و دوم آنکه خوف
 از حصول مرض اعم از آن است که بطریق یقینی باشد یا بطریق کان که حاصل از تجربه یا خبر دادن صاحب تجربه باشد عاد
 یا غیر عادل مسلم یا غیر مسلم مرد یا زن صغیر یا کبیر یا باشد یا زیاده تر یا از غیر اینها از امارات و علل که باعث حصول
 کان میشود بلکه احوط است که صورت سنگ و دانه چون کان است هر چند احوط درین صورت جمع است سیم شستن

اکتفا باین میکند و واجب است که دست و پا و بدن را در آنجا که باید در آن باشد بگذارد
 کافه است در بدل و نمودن عمل بکمر تیره زدن و در حوط و دفعه است بکمر احوط جمع میان هر دو قسم است و در عمل البته ترک کند
 را و در شرط است در صحت تیمم اینکه باغ ماند در کف علق خاک بگذارد آن بکمر حوط در تیمم بکمر یا باقی است بعد از بکمر
 شود و در تیمم واجب است که دفع نماید عایل میان دست و آنچه باو تیمم میکند پس اگر در وقت نخست باشد لازم است که بر آن
 آید و هم چنین عایل و اگر دیگر باشد باید دفع نماید و تیمم است که نخستین را در وقت نفل از هم کشاید و تیمم از وجبات تیمم
 سه وجهه بلکه چنین است و در اینجا چه مسئله است اول واجب است که هر وجهه و چنین را از و کبر با یکدیگر مسح کند
 که در طرف عرض مانی و گوش است و در طول از زدن و در طرف بالا و دماغ و حوط و در طرف نفل ابرو است و در تیمم
 است در مسح وجهه و چنین البته از دست بالا کند یعنی از سمت رویدن صورت و بیشتر باید و با شوق و بعضی از امور را از باب بگذرد
 لازم است که در آنکه تیمم واجب است مسح روی باطن کف هر دو دست باشد و کف است کافه نیست و اینکه یکدیگر باشد
 مسح بدو کف و هم از عقب یکدیگر کافه نیست و بعد از یکدیگر مسح کافه نیست و با هم که پشت آنها شرط نیست هر چند احوط است
 چهارم واجب است که هر فردی از کفین مسح نماید هر فرد از وجهه و چنین را با بقیه مسح نماید و کمتر را باید گفتند و در تیمم
 بکافه و در حیطه باید ترک گفتند و اما اینکه هر فرد از کفین مسح نماید هر فرد از کفین مسح کند لازم نیست قطعا چهارم
 از امور واجب است که تیمم است از زدن تا سه شستن و در اینجا چه مسئله است اول واجب است که در تیمم
 و در ناید از باب تیمم هر قدر بر بالا تر از زدن شود و بکسر مسح نماید هر کف با طم آنها و اگر متعذر باشد مسح باطنی و باطنی
 کند و اگر مسح طم هر متعذر باشد باطنی مسح کند و حوط اشک جمع نماید در این صورت میان آنچه ذکر کردیم و اینکه دیگر را هم میتوان
 که باطنی و طم را مسح شود و واجب است که اول دست راست را مسح نماید بعد چپ و دوم واجب است که نام طم هر کف با مسح نماید و
 در و ذکر شد پس چنانچه فذل بعضی آنها که عدا با سبواکم باشد یا زیاده و اگر بیشتر در دست باشد بدون آلوده و عاقل اگر
 زاید کند و مسح میان انگشتها و زیر ناخنها اگر طبع شده باشد ضرورت نیست اگر انگشت زایدی باشد پس اگر متعذر نیست از انگشت
 اصغر واجب است مسح او و اگر متعذر است پس محذور است و حیطه راه بکف است تیمم اگر بریده شده باشد بعضی مواضع
 باقی را مسح کند و اگر باقی مانده جز مسح او باقی است باقی را مسح کند و اگر زدن قطع شده باشد زاید را با مسح کند و اگر
 بریده شده باشد یا از دستهای در و جو مسح نماید هر کف دست دیگر بر زمین یا بر ذراع یا دیگر بر شویا که انگشت است و اول
 و احوط جمع میان هر سه است البته حیطه کند لا اقل جمع میان اول و دوم که چهارم تر است با اینکه مسح که اول و دوم
 دست راست بعد دست چپ و تیمم آنکه عطف باشد بر شویا و اگر عطف خواند ناب کبر و پس نیز نه است بکسر و در مسح یکدیگر
 و اگر محذور باشد که دست او بر زمین زدن دست خود را بر زمین زدن و اگر زدن خواند عطف زدن و مسح را از آنکه
 خود مسح کند نه ناب و اگر متعذر باشد نفل دست را با یکدیگر مسح کند لازم است که مسح کند و در حوط جمع میان
 و ناب اگر این است و اگر کسی بریده شده باشد هر دو دست و مسح کند در حوط و زمین و احوط جمع میان این و ناب اگر این است

و اگر...

تیمم مولات است میان اجزا و مسح با یکدیگر حاصل میان آنها نشود زیاد و اما فاصله کم که مفر مولات نباشد عرفا پس ضرورت
 تیمم یک بدن آنچه باو مسح میکند و با کبودن و محذور و در جو با بخر مله نظر و اشکال است و البته بر آن احتیاط کند و اگر محذور
 نشود پاک کردن صحیح است تیمم بغیر این بشرط آنکه نجاست قه رنگ نکند و اگر قه رنگ است بعضی از علماء گفته اند تیمم
 و نماز هر دو ساقطی شود و درین تا مدت پس حق نیست که واجب تیمم و نماز و حوط جمع میان این و ناب که نفس است
 و فصل پنجم در حکم متفرقه است و درین چند مسئله است اول صحیح است تیمم از بران نماز پیش از دخول وقت اگر خواند
 که بعد رستمر خواهد بود و وقت با اشکال با ضیق و قسم صحیح است با اشکال و اما بعد از دخول وقت و وقت وقت
 پس در او اشکال است و احوط بلکه اقوی تا غیر تا ضیق وقت است هر چند کان کند بلکه دانند که غرض از این میشود تا آخر وقت
 و در اینجا چند فرع است اول طم هر شکله واجب تا غیر در همه اعم است و حقیق اعم از آنکه با آنکه او دوم اگر کان کرد و کمر
 یا است ضیق وقت و تیمم و نماز کرد و بعد خط را خط هر سه اعم از آنکه تیمم نیزان در تعیین تا آخر وقت همان احوط
 وقت وقت است هر چند احوط رجوع به چهارم اگر پیش از دخول شدن وقت تیمم سابق بود و در جایز است نماز را در اول
 وقت بکند هر چند کان بلکه قطع بزوال عذر داشته باشد تا آخر وقت و حیطه راه بکف است چنانچه جایز است تیمم
 بران نماز قضاء واجب یا تیمم در هر وقت که متذکر شود و خواهد یکبار او که هر چند بتوسط وقت یا قبل ثوبیم چنانچه حقیق
 اختیار کرده ام بلکه جایز است تیمم بر کسیکه قضا و الله هر چند نخواهد یکبار او که و مثل قضا است آنچه بر او وقتی مقبلی نشسته
 است و واجب چون نذر مطلق و مستحب چون نماز نافله که حاجب سبب غیر موقت باشد یا مستباده باشد و اما آنچه از برای
 او وقت است چون نذر موقت و فوائیل یومیته و نماز آیات و عیدین پس در آنها اشکال است و اقوی آنست که جایز است
 تیمم از بران آنها در وقتیکه خواهد آنها را یکبار او که و هر چند احوط تا غیر تا آخر وقت است ششم هر وقتیکه تیمم کرد
 بران هر یک جایز است تیمم بران جایز است که او نماید هر نمازی شود در وقت خوش اعم از آنکه آنچه نوعی اوله
 باشد یا نه و در واجب نیست تا غیر نماز لاحی تا آخر وقت اگر موقت باشد چنانچه گفتیم هفتم که حاجب سبب غیر
 موقت باشد و اما آنچه بران او وقت است چون نذر موقت و فوائیل او که و نمودن غسل هر چه لازم باشد پس اگر آب
 بقدر وضو باشد معینی است و نمودن تیمم یکبار بران غیر و اگر بعد از نماز غرض معینی است و اگر بران محکم ام باشد و طم هر
 اشکله یک تیمم بران هر دو کافه باشد هر چند احوط تیمم است ششم کسیکه نماز کرد به تیمم صحیح اعاده نکرد در وقت
 یا در خارج وقت در سر یا در حجر هر چند عذر اعم از آنکه ترس یا نفوس خود از استعمال آب و احوط در وضو است
 اعاده است در وقت و غیر وقت هر چند تیمم بران او تمام عذر کرده باشد یا بران شکی است حال آنکه بران بجا تر بود به تیمم نماز کرد
 هر چند احوط درین موضع اعاده است خصوصاً اول مسئله پنجم کسیکه متعذر باشد از بران استعمال آب هر چند بران وضو داشته

یا مستباده باشد

باشد و حال آنکه با طهارت نباشد جایز است از بر او کعبه و حجب کعبه ششم هرگاه آنکه چیزی که تیمم بآن توان کرد
 یافت بخلیف ادله از ادما قاطرات و در حیطه و قوس و حجب قضاوت تیمم اگر بعد از تیمم و پیش از شروع نماز
 آنکه یا وقت تیمم نگذشته باشد و اگر بعد از فراغ از نماز آنکه باید نماز صحیح است و اگر در میان نماز یا بدین اگر بعد از
 رکوع رکعت اول باشد نماز تمام گشته صحیح است و اعاده و قضاء نیست و اگر پیش از این بیاید پس در لوگشال است
 و اگر در شکله منقوض است هم شد سابق است هر چه شروع بقراوت هم کرده باشد و اعاده اتمام و اعاده بقضاوت است و اگر
 وقت بگذشت باشد یا شکال نماز تمام کند و اداء و قضاء بر او نیست و اینجا دو فرع است اول آنکه اگر بیاید یک بود
 و قدر که لازم است که نماز بگذرد و تمام کند و پیش از آنکه از نماز فراغ شود آنکه بیاید بخوابد یا بر سر نماز دیگر اعاده تیمم لازم
 دوم فرق نیست در آنچه ذکر شد میان فریضه و نافله ششم اگر حجب و یا کسیکه شریف لازم است بر او غرض تیمم کرد و بعد از
 هر چون بول و غایط از او مدرشه است حیاط کند و اعاده تیمم بدل از غرض نماز یا اعاده تیمم لازم است هر چند که در بر او
 و در حیطه جامع میان تیمم و وضو است با قدرت بر وضو و با عدم قدرت میان تیمم بدل از غرض و تیمم بدل از وضو است
 ششتم فرقی تیمم بجزر کر یا بجهت شسته شود وضو و غرض یافتن آب با قدرت استعمال آب و وضو مانع از استعمال
 آب از وضو مانع که معلوم شد از سابق و شرط است در کشتن تیمم آنکه بگذرد از وقت یافتن آب بعد از آنکه تواند وضو
 نماید و یا شرط است در کشتن تیمم یافتن آب در وقت شسته نمی شود و غیر وقت و یا شرط نیست و قول است حیطه که
 اشک شرط نیست با شرط است در کشتن بگذر از عرف و عادت که بآب رسیده است و گذشته است و در رکعت است
 پس اگر آب از او ریزد و رو بآب رکعت شسته می شود تیمم او هر چند که داند بآب میرسد در وقت دوم هرگاه در غیر از محض
 تیمم یا در همه محض جیره باشد یا جای دیگر که مقدر باشد دفع آن مسح کند آن جیره و جای سو جایچه در وضو که کثرت نماز
 در هر جا که تیمم مشروع است از باب غرض است و جایز نیست وضو و غسل بلکه حرام اگر سبب تیمم ضرر باشد و اگر
 سبب سردی باشد پس در وقت او اشکال است که قصد شستن کند و یا در بطلان اشکال نیست از دهم در حکم
 نماز است و در این چند باب است اول در مقامات است و آن پنج چیز است یک طهارت است که گذشت و دوم
 وقت است سیم قبل است چهارم بکس است پنجم مکان و این چهار بانه را با احکام اذان و اقامه و غیر
 مقصد ذکر می کنیم مقصد اول در اوقات نماز و احکام آنها و در آن دو فصل است فصل اول
 در تعیین اوقات و در آن چند مسئله است مسئله اول وقت نماز ظهر و عصر زایل شدن آفتاب از وسط
 است و است و اگر وقت آنها غروب باشد و در زوال و غروب بعد از مشغولیت ظهر مقدر ارجا آورد
 آن از اول زوال تمام باشد یا قصر سیرت جائز است یا نه شرایط را بعد از دخول زوال بجا آورده باشد

یا بعد و اگر نماز نکرده باشد پس میزان که نشین همان قدر از زمان است که تواند نماز که گفت شود در وقت و جایز است
 و شرایط کسب حال مختلف از آنکه در وطن یا مقیم و یا مسافر باشد صبح باشد یا برض باشد فرائض کند یا نه و پیش
 از دخول وقت شرایط را جاعل آید یا نه و مخصوص است با نفع از زمان که بانه ماند از غروب مقدر ارجا آورد نماز عصر بخوبی
 گذشت در ظهر و ما بین این دو وقت مشترک میان ظهر و عصر است و دوم اول وقت نماز مغرب غروب آفتاب است
 و آخر آن تا آنکه در رکعت باشد نصف شب بعد از اداء عشاء بخوبی مسلم باشد که کسیکه مضطر باشد یا آنکه خواب بود
 یا در امورش کند و یا خوف داشته باشد و مشترک است در حق او یکشنبه تا انقضای وقت که ماند بصبح مقدر ارجا آورد بخوبی که
 ذکر شد و اول وقت عشاء بعد از نماز مغرب است بخوبی که در ظهر و عصر گذشت و آخر وقت آن نصف شب است که کسیکه
 مضطر باشد در حق او یکشنبه تا صبح و ما بین این دو وقت مشترک است با نفع از وقت نماز صبح طلوع صبح صادق است
 و آخر آن طلوع آفتاب است سیم وقت نافله ظهر زوال آفتاب است تا سایه بعد از زوال بعد از وقت نافله ظهر
 بعد از فراغ از نماز ظهر است تا آنکه زایل شود چهارم نماز شب و اقوی در اینجا چند فرع است اول اگر گذشت آخر
 وقت نافله ظهر و عصر قضا خواهد بود و جایز نیست که پیش از فریضه بجا آید و قضا شود دوم اگر مشغول شد بیک از این دو نافله
 هر چند بگذشت باشد پس بیرون رفتن وقت بگذرد بجا آورد پیش از فریضه و یا در نهایت وقت و بعد از آنکه مشغول شده
 باشد اصلا یا آنکه از وقت بگذرد باشد بعد از آنکه بگذشت یا کمتر از رکعت مشغول شده باشد پس حکم آن غیر حکم
 کسی است که مشغول شده بگذشت سیم حق آنکه جایز است تقدیم نافله ظهر و عصر بر زوال و یا حیطه
 اشک این عمل در صورت ترس فوت آنها در وقت باشد و افضل اشک آنها سو در وقت بجا آورد چهارم
 اول وقت نافله مغرب بعد از نماز مغرب است و آخر آن به بر طرف شدن عمره مغرب و رکعت و تیره عشاء
 بعد از عشاء تا آخر وقت عشاء و اول وقت نافله صبح بر کسیکه نافله است و در هر یک بعد از فراغ آنها
 است هر چند در اول شب باشد در حق کسیکه جایز است پیش از آنکه از نماز شب و او را کسیکه نماز شب میکند
 مطلقا تمام شب است هر چند در اول شب باشد بعد از آنکه بگذرد از زمان بعد از زمان نماز شب بگذرد و جاعل
 که جایز است پیش از آنکه از نماز شب سو بگذرد در صورتی که بگویم جایز است کردن آن در اول شب هر چند در
 جائز باشد که پیش از آنکه از نماز شب جایز باشد در این مسئله چند فرع است اول افضل نماز شب
 نافله صبح است تا طلوع فجر اول و دوم لازم نیست که این رکعت با نماز شب باشد بلکه جایز است کردن
 آنها و حال آنکه نماز شب سو بگذرد یا کسیکه نماز شب سو بگذرد تراست سو باید مراعات کند و آنها سو بعد از نماز شب
 بجا آورد سیم اگر قبل از فجر اول کرده باشد مستحب است اعاده کند بعد از فجر اول و کرده است خواهد میان نماز شب

روی خود را بپوشد و نماز او صحیح است و اگر بعد از فراغ باشد و در وقت نماز که بپوشد بر خط
نکست و اگر بپوشد بر خطی خود نمونست که اعاده داشته باشد باید اعاده کند و اگر در راه اجتهاد
و تحقیق کون یا سلم علیه السلام کند مثل آنکه عمل کرد و بگوید کسی با اعتقاد آنکه مسلم است و باید
ست بعد معلوم شد که کافریست و حال آنکه نماز گذارد و از روی اجتهاد یا تقلید آن باشد
که عمل بقول گذارد و بپوشد باید که مثلاً با عمل بدیهه بدست گیرد و بعد معلوم شد که کافر است
و اگر کسی در آن وقت نماز کرده باشد و او شده است یا غایب است یا در سجده سجده کند و بعد معلوم شود که
نبوده است پس اگر اجتهاد اول که خط در طریق او شده بود و موافق اجتهاد و و بپوشد
ست نماز او صحیح است و اگر اجتهاد دوم که اشتباهی در او شده است بر خلاف اول
پس اگر در اشتباه نماز ظاهر شد خطا بر یک کرد و در وقت نماز او صحیح است بشرط آنکه کجی کند
رست و چپ صحیح باشد یا شد و اگر باقیه صحیح شده باشد اعاده لازم نیست و اگر
بعد از فراغ آگاه شد اعاده لازم نیست مگر غلطی برساند یا که خطا در قبل کرده است
و اگر موافقت یافت معلوم شود مثل آنکه کفران سبب از قبله خبر داده است معلوم شود
و حال آنکه مسلم بود بر خلاف بدیهه پس اگر در اشتباه نماز هر شود خطا پس با کفر از اجتهاد است
اجتهاد کند و اگر نماز تمام کند و دست نماز دیگر است دست دیگر او را و اگر ممکن از اجتهاد
باشد نماز قطع کند و اجتهاد کند اگر اجتهاد موقوف بقطع نماز باشد و اگر بعد از فراغ
نماز باشد پس با اعاده بر او نیست مگر آنکه معلوم شود که خطا در اصل قبله کرده است که در
صورت حکم به نجاست که در سابق ذکر شده و اگر قبول شخصی نماز کرد و دیگری خبر یافت
او را و پس اگر بعد از فراغ از نماز است اعاده نیست بر چند اعتقاد بدیهه یعنی بیشتر است
مگر قبول و هر سه سبب در اصل قبله که در این صورت نیز حکم چون سابق است اگر در اشتباه
نماز خبر بدو بر دو نفر مساوی باشند و اعتقاد نماز گذارد و دیگر حکم بان است
خبر داده است با آرد و حکم اگر جهت اگر دست قبله را بپوشد و بعد از آنکه
نماز کرد و نماز او باطل است بر چند معلوم شود بعد که رو بقبله نماز کرده است و همچنین

نبار

نماز

نماز کند و مراعات قبله را نکند از بی مبالایی یا از جهل حکم ولی از روی غفلت نماز او باطل است
رو بقبله نماز کرده باشد ششم اگر چند نماز اجتهاد کرد و در آخر هر کدام سینه را بپوشد پس ششم
است که با زیر دست افتاده بعضی بعضی دیگر با آنکه هر کدام سینه که مقتضای اجتهاد او شده است
نماز کند و اقوی محتمل است و احوط عدم افتاد است مقصد ششم در حکام لباس
و سر و صورت منصفی است و در آن چند فصل است فصل اول در بیان آنچه باید در نماز پوشید
و حکام سر و آنچه متعلق بان است و در آن چند مسئله اول واجب است بر مرد که عورت را
که ذکر قضیت و حقه در است از نماز پوشاند هر چند کسی او را نداند و شصت و شصت
نیم نیست لکن سخت است که پوشاند سایر موانعی را که عادت در پوشاندن آنها جاری شده
ست و بر زن واجب است که پوشاندن همه جسم خود حتی موی سر هر چند بلند باشد و از حد کردن
جسم که نشسته باشد مگر رو و طاهر کفها و قدمها و باطن آنها مگر کفها و ستر باطن
قدماست بلکه ظاهر آنها و کین نیز هم حکم را دارد مگر آنکه پوشاندن سر و گردن بر او واجب
نیست دختر بالغ هم مثل کین است سر پوشاندن شرمه عبادت و نیست و در بعضی
پوشاندن باید کوی باشد که عرفا گویند عورت باید آن خود را پوشاند پس اگر به حکم متعارف
پوشاند نماز صحیح است هر چند از ستر باطن یا پائین توان دید چنانچه از زیر پیراهن بلند
نظر کند یا از جاکت گریبان نظر کند ملاحظه کند عورت یا زیر جامه فراتر پوشیده باشد
که از زیر آن اگر نظر کند عورت را بپوشد در این صورت نماز صحیح است و همچنین اگر در طرف راست
چپ جامه فرجه و سوراخ تنگی باشد که اگر کسی بدقت نظر کند تواند عورت را بپوشد ضرر ندارد
و اگر تنگی بخود بندد و در سر پشت می باشد که از پائین توان دید عورت را در این جا است
کند هر چند در نیست حکم نیست سیم قدر و جهت پوشاندن این است که زینت بدن
نمایان نباشد که کسی تواند ششم نفس از او بدو بدن را نوازی پوشاند که اگر کسی نگاه کند از پیشتر
پس او را بپوشد و جایز است اگر ششم بر خود بپوشد یا موافقت نماز باطل است هر چند زینت شخص داده شود
مثلاً آنکه جامه نازک بپوشد از پشت آن بدن یا سویده شود هر چند نتواند شخص بداند که زینت است

نیست منتهی اگر عالم بیکت شود و افشاغاز پس از اندر پیش از شروع در غایز بوده است فارسی
 و از سرگرد و هر چند مگر بود برای او از اندر افشای غایز و اگر اندر پیش از اتم از آنکه دان
 و بنوده است یا آنکه شکت داشته باشد پس از آنکه است از آنکه دان و اتم از آنکه دان
 دیگر باشد و جهت بر او از آنکه کند یا جامه را اندازد و غایز را تمام کند و اگر نه قطع کند غایز
 سرگرد و فرق نیست در صورتیکه دانند که پیش نبوده است میان آنکه زبان علم او همان زبان
 باشد یا بعد از آن و اگر آنجا نیست که در افشاغاز است زایل شود با امکان از آنکه غایز
 غایز در همان حال جا که در پیش شکت است و حوط آن است از آنکه کند و غایز را تمام کند
 اعاده کند و البته ترک کند چنانچه هر چند اقوی عدم اعاده است و اگر بعد از آنکه قطع
 از فعل غایز را آورد و دیگر مگر شود و از آنکه کند غایز را سرگرد و اگر عالم باشد به شکت
 و دانند پیش از غایز بوده یا دانند پیش نبوده و شکت با غایز وقت از آنکه و از سرگرد و غایز
 ظاهر این است باید غایز را تمام کند و حوط آن است در قطع چنانکه مسلم است از آنکه تربیت ظاهر
 را باید در غایز را آورد و باید اگر یک جامه داشته باشد با غایز است آنکه بود و از سرگرد و غایز
 اتم از آنکه کند ظاهر با غایز و غایز را غایز را غایز یا نه و این حکم مخصوص زمان است
 و مرد در تربیت که این حکم را ندارد و مخصوص جامه است که بد نیست و احصای
 بول دارد و در غایز و غیر آن از شکت نیست و شکت در روز باید با غایز نه شکت و افشاغاز
 شکت در غایز و شکت و غایز در غایز و غایز را غایز را غایز یا نه و اگر احوال غایز شکت
 پس در قضا غایز را مخصوص در غایز شکت است و اقوی عدم حوط قضا و حوط قضا است
 سبب جامه اگر بر شکت جامه با غایز و غایز را غایز را غایز و غایز را غایز و غایز را غایز
 شکت را غایز را غایز با هر یک از آنها باید جا آورد و در این جا چند فرع است اول آنکه اگر
 جامه دیگر غیر از جامه داشته باشد با غایز و غایز را غایز را غایز و غایز را غایز
 با جامه غایز را غایز و غایز را غایز و غایز را غایز و غایز را غایز و غایز را غایز
 و اگر جامه با غایز و غایز را غایز و غایز را غایز و غایز را غایز و غایز را غایز

طایفه

این هر یک از آنها میتواند غایز کند لیکن اولی آن است یا جامه یا شکت یا غایز که در حکم سابق
 نیست اگر شکت یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه
 شکت یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه
 در لازم نیست که در غایز یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه
 غایز را در یک از آنها ظاهر شود و دیگر ترکت است چهارم اگر شکت شد و غایز را در
 غایز یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه
 یا آنکه وقت و جهت داشته باشد یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه
 غایز یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه
 و اگر ظاهر را در یک از جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه
 در جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه
 شکت یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه
 اینها غایز یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه
 غایز یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه
 حوط اعاده و قضا است در این جا نیز چند فرع است اول فرق نیست در حکم مذکور میان آن
 وقت و جهت داشته باشد یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه
 و از این میگوید سبب جامه را غایز یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه
 جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه
 با جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه
 از اینها میگوید سبب جامه را غایز یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه
 تعیین میفرماید هر که در جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه
 و باید در غایز یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه یا غایز یا جامه

معارضت

030

و قیاد و خسته میشود و بخشن باشد و مرز ندارد و هر چند موطن لطیف است و کما قیام محض است و احسب ط
در کما نباید ترک شود و منم خون قروح و جروح در غار غوطه است و هر چند که از ازاله
ان باعث جرح و نفقت شود و یا نه تا زمانی که خون شود و در این مقام جرح است و اولک موضع
خون جروح و قروح و مغفوت در غار کما کردن آن اگر ممکن باشد و اگر نیست و هم چنین و هم چنین
جرح است یا غوفی کون جلوه هر چند ممکن باشد و دویم خون و هر چند جرح و مغفوت
مادره خوب باشد و یا نه هر چند خون قطع شده باشد و سیم اگر نقد کند خون از محل جرح است
و موضع جرح از رسیدن خون با نه نیست عادتاً و موضع دیگر از جامه یا بدن رسد پس اگر خود آن
خون نقد تر کما است مرز ندارد و اگر بود بطله جز دیگر نقد تر کما است با ناله دست بان که از ده و ده
با منور از جامه را برداشته بر ویران خون که از آن خون مغفوت چهارم اگر خون قروح یا جروح رسد
به نکاست و دیگر و ملاقات کند جامه یا بدن را مغفوت خواهد بود و اگر ملاقات نکند بان جز رون
با کما مشغول و در کما و آن ملاقی بدین یا جامه شود پس قوت آن است و مغفوت است و کما حوط
اعتنا است و در کما حسیط نباید ترک شود البته پنجم فرق نیست در غوفی آنکه
جرح است و دایره داشته باشد و یا آنکه جرحی باشد و در قلع زمانه رفع شود و مشغول و جرح است
و خون که از رفتن خار بر بعضی بیرون آید و همه آنها مغفوت است و یا حسیط است یا سیدر یا است
و در صورت کما البته حسیط را ترک نکند ششم اگر چند جرح قروح در بدن باشد
بعضی خوب شوند و بعضی باشند پس خون آنکه خوب است و خون آنکه خوب نشده است
هر دو مغفوت است لکن حسیط نباید ترک شود و نهم مستحب است از برابر صلب عذر آنکه
بشود جامه خود را و زیر یک تبه اما بدن پس این حکم در ادب است ششم فرق نیست در کما
مها آنکه ممکن باشد یا نه سابقین مجروح و جرح میشود و سیم یا کما خون در جرح است لکن
از جرح است و هم با نه غیر آن خون که بعد از آنکه بکشد و در جامه یا بدن یا نه غار زبان مرز ندارد و در این
محل کما جرح است و اول فرق نیست در این حکم اما بدن و جامه دویم خون حسیط
نفس بلکه ایضا مغفوت هستند و در خون تجس العین خون که خود را و کما فراموش است و اقوی

عوضت و احوط عدم غفوت است احوط و اقوی در مساحت در هم باشد بقدر بند یا لا را نکشت
 بزرگ است باشد چهارم غفوت شدن قدر در هم از خون بعضی بصورتیت و در تحت مجتمع باشد
 و خون متفرق هر که دم بقدر در هم نماند غفوت هر چند بر وزن اجتماع در هم و زاید از در هم
 و پدید این صورت است تا را ترک نکند پنجم اگر مساحت خون متدر در هم نماند
 اما در این حالت است و خشک شده بقدر اگر همه این قدر در هم باشد و در هم نماند
 و در نظر آید عرف و صحت قدر در هم را ندانسته باشد و مدق نکند و در هم است و در هم
 ششم اگر خون بدو طرف جامه رسد ظاهر آن و خون محصور شود اگر بطریق نشر بنابر خون
 بطرف دیگر نشر کند و دو طرف بقدر در هم باشد و یک طرف آن معتبر است چه آن جامه
 نازک باشد یا غلیظ منقسم آنرا به خون از محصور شود و بجز شدن از جهت محدودیت
 مخلوط کند خون را با یکدیگر و اگر پس از آن حالت بر آن خون غلبه داشته باشد و بخور مدق است
 بر او شود پس غفوت نیست و الا پس و او اشکال است که مستطابا نباید ترک شود و اگر در
 کند با خون جزای که پس در او غفوت است و اقوی آن است که اگر باقی مانده مدق است و خون غفوت
 و الا فلا کفر احوط چنانچه است دوم از آنرا اینست که پس از آنکه لوبت میست نه باشد
 هر چند و یا غفوت شده باشد و بویست که مشتبه باشد و ندانند از میده است یا نه اقوی آنست که
 و غازی با او میخاست هر چند ظاهر اکثر افعای سخن نیست اند و جهت طبعی است
 و بنا برند همیشه در حکم مشتبه آن است و احتیاط از او شود و غازی با او باطل است و غفوت
 و در بعضی صورتها بازمحکوم است بیا که و غازی با او صحیح است اول آنکه بویست را از میان
 لغیر ط آنکه گوید و در چنانچه است اعلم از آنکه گوید تذکیر و درج شده است یا است با آنکه
 و نمیدانم ضرر ندارد و هر چند مذموم است آن با آنکه بویست بدو با آنکه غفوت و غفوت
 و پنجم اگر در حلقه است و با آنکه از زمین در بار زمین و در زمین است آنکه از علم بگوید و غفوت
 مسلمان بگوید در زمین است بگوید در زمین است بگوید در زمین است بگوید در زمین است بگوید در زمین است

و اگر بطریق نشر باشد

و اگر

بنام

نباشد و یا در بازار را بگوید و در زمین آنها پنجم آنکه بگوید از دست کسی که معلوم نیست
 اسلام و کفر او در بازار را بگوید اسلام و کفر آنها و یا بگوید از دست او در زمین اسلام که
 بازار آنها و نه بازار را بگوید یا نه اگر بگوید از دست او در بازار را بگوید یا در زمین اسلام
 که بازاری بنابر این شکل است و خط هر آن است و این صورت بنا برند همیشه در حکم غفوت
 و بطریق نشر میشود و قویا بر قاعده مختار از آنکه هر جلدی محکوم بطهارت است و در بعضی صورتها کشتن
 شده است این قاعده به شبهه به اشکال شد آنکه از دست کافر کرد و هر چند در بازار و زمین
 باشد و هر چند خبر از تذکیر شرعی و بدو باقی بویست که در دست کسی باشد و جامه افتاده باشد آیا
 از قاعده طهارت بیرون رفته خون سابق یا نه پس و محل اشکال است و نسبت به راه سنی است
 و در این چند فرع است اول آنکه اگر همان کند و جلدی که اسلام گرفته است این جلد میست
 با حکم لطهارت آن میشود و خصوص آنکه در بازار است و در زمین آنها باشد و اگر کسی از کافر کرد
 کند و تذکیر شرعی شده است حکم به نجاست آن میشود و هر چند در بازار و زمین مسلمان باشد یا نه جاری است
 گرفتن جلد اسلام و محکوم بطهارت است هر چند داند از کافر گرفته است بشرط آنکه در بازار مسلمان
 و در جلدی که غالب آن اسلام هستند بگوید و بگوید گرفتن از کافر یا آنکه داند او از مسلمان گرفته است
 اشکال است و جهت طهارت نجاست چهارم فرق نیست در باطل شدن غازی و پوست متبسته میان
 آنکه آن پوست بخور باشد یا نه و سائر عورت باشد خون جامه یا بنابر خون قد بند بلکه طهر حکم در آن
 خود در مشتبه باشد از جلدیست هر چند لباس باشد چنان است و پنجم خون لاف نیست میان آنکه میست
 از حیوانی که از بر او غش نخورده سائمه یا نه یا بنابر خون هر دو مار و کبک و کبک و مورچه متناهی
 باشد ضرر ندارد پنجم بدانکه آنکه ذکر شد در پوست میست در جمیع اجزاء میست در روح در آنها معلوم
 کرده با آنکه در بعضی میساید ششم اگر کسی از زمین و داند یا نه که داند حکم غازی و جلد میست بگوید یا نه
 جلد میست و غازی کند پس اگر این چهار داند از تقییر و به مثالی است که معلوم است این کس متناهی خواهد
 و اگر از روی تقییر بنا بر این است که در وقت معلوم غازی یا پوست میست که بعد از غازی داند
 خود را شام غازی غازی را عاده کند و اگر در خارج وقت این معجز معلوم قضا لازم نیست منتهی

۲۳۳

10

و در دین هم چنین است و هر که از راه حق و عدل و انصاف و در صحت کند و

34

و چون که گویند تا آنکه اذن مالک آنها خود پس بعد از غصب چنانکه هم برادر در ملک این جا رود
 به یکسان اقسام اذن که بدست جابر است برای او گنای کند در آن زمین و هر کس بداند برادر جابر است
 مثل غصب و شاید تو متوجه شوی که در عرض غصب ملک حتی خود مالک هم حاضر نیست نه در زمین و نه در ملک
 بیوجه است و مثل مالک است و آنکه ملکی را غصب شده است هرگاه آن ملک از آن کسی غصب نشده
 حرکت از آن موقوف علم در آن ملک میتواند سوار کنند چه وقف چنانچه مالک آن ملک وقف
 برادر دارد باشد با وقف عام مثل آنکه وقف بر علم یا بر سالک یا بر مسلمانی باشد پس در احوال
 حرکت از او دارد که در آن ملک مالکند تا آنکه غصب خواهد بود و غصب که کند اگر غصب در جوی
 باشد حرکت از علم یا بر سالک یا بر مسلمانی صحیح خواهد بود و غصب که کند اگر غصب در جوی
 شخصی موقوف بر آن نفلی گرفته باشد از آن غصب نموده باشد غاصب مثل آنکه متولی ملک و
 اجازه داده باشد شخص دیگر را غاصب غصب کند که در آن صورت تمام غصب در آن صحیح
 است و اگر غصب در آن مساجد و موقوفات علم باشد ولی بعضی غصب که از آن و بعد معلوم میشود
 که آن ملک از ملک وقف باشد پس اگر از آن و بیاورد آنکه حتی مالک در آنجا بر سر مسلمانی
 مالک است این غصب در آن ملک و موقوف علم بر سر مسلمانی مالک است و اگر غصب در آنجا بر سر
 علم بر سر مسلمانی وقف یا موقوف علم بر سر مسلمانی غصب است و اگر غصب در آنجا بر سر
 و آنجا و مسجد و اماکن از ملک که حق مالک و مثل نماز و آنجا مالک است و غصب
 باشد پس در آن صورت تقصیری نیست و آن تفصیلی است که آن ملک وقف یا وقف است
 مخصوص یا عامه مسلمانی یا سالک و علم در آن مالکند مثل مسلمانی و با وقف است که هم در
 موقوف علم منتفع شوند هر چند که در آن از منافع باشد پس اگر اقسام اول باشد جابر غصب
 غیر موقوف علم هم که در آن سوار کنند اگر چه متولی یا موقوف علم هم در آن سوار کنند در آن صورت
 ملکی و وقف قرار داده باشد که هر کس از متولی یا موقوف علم هم در آن سوار کنند در آن صورت
 نماز جابر خواهد بود و موقوف علم پس جابر است بر سر حرکت نماز که در آنجا بر سر مسلمانی
 با موقوف علم باشد ملکی معلوم شود که قرار وقف بر آنجا اذن بهی که در آن صورت باید از آنجا
 و همچنان
 از آنجا

قرار دارد اعتبار نفی موقوف علم هم که در خصوص حجب است اگر وقف کرده باشد ملک
 با مالک مالکند برای غیر این جابر خواهد بود و اگر وقف بر غیر آن باشد برای آنکه جابر خواهد
 بود و این معلوم باشد با وقف بر مسلمانی نماز جابر خواهد بود و آن کسی که غصب
 کرده باشد مسجد یا عامه یا سالک یا بر مسلمانی غصب است و اگر معلوم شود که کسی وقف بر مسلمانی
 و یا معلوم شود که وقف بر آن شخص نفی است و غاصب از آن قائم باشد تا فعل آنکه غاصب هم
 مثل آنکه از موقوف علم خواهد بود اگر در آن صورت وقف بر جابر خواهد بود و اگر در آنجا جابر
 نخواهد بود و اگر در آنجا جابر است و اگر در آنجا جابر است و اگر در آنجا جابر است و اگر در آنجا جابر است
 باشد برای موقوف که در آنجا جابر است و اگر در آنجا جابر است و اگر در آنجا جابر است و اگر در آنجا جابر است
 اقسام اول است بر سر حرکت از علم یا بر سالک یا بر مسلمانی نماز جابر است و اگر در آنجا جابر است
 کند اگر مالک قرار وقف معلوم شود که وقف بر جابر است و اگر در آنجا جابر است و اگر در آنجا جابر است
 و وقف را باید رعایت کرد و حق مالک وقف بر جابر است و اگر در آنجا جابر است و اگر در آنجا جابر است
 بر یک از مسلمانی است غصب نماز در آنجا جابر است و اگر در آنجا جابر است و اگر در آنجا جابر است
 که در آنجا جابر است قرار وقف را باید که وقف بر مسلمانی است و اگر در آنجا جابر است و اگر در آنجا جابر است
 سالک باشد و اگر در آنجا جابر است وقف بر جابر است و اگر در آنجا جابر است و اگر در آنجا جابر است
 نماز جابر است و اگر در آنجا جابر است و اگر در آنجا جابر است و اگر در آنجا جابر است و اگر در آنجا جابر است
 و این اقسام است و اگر در آنجا جابر است و اگر در آنجا جابر است و اگر در آنجا جابر است و اگر در آنجا جابر است
 نماز جابر است و اگر در آنجا جابر است و اگر در آنجا جابر است و اگر در آنجا جابر است و اگر در آنجا جابر است
 آن ملک وقف را باید رعایت کرد و حق مالک وقف بر جابر است و اگر در آنجا جابر است و اگر در آنجا جابر است
 در آنجا جابر است و اگر در آنجا جابر است و اگر در آنجا جابر است و اگر در آنجا جابر است و اگر در آنجا جابر است
 شود پس اگر از آنجا جابر است و اگر در آنجا جابر است و اگر در آنجا جابر است و اگر در آنجا جابر است
 یا سوار بر آنجا جابر است و اگر در آنجا جابر است و اگر در آنجا جابر است و اگر در آنجا جابر است و اگر در آنجا جابر است

عمل آید و باید از آن حکم بر مواضع سه راه را در اینک گفتیم که هرگاه جابجایی نجس باشد نماز باطل
 است و در وقتیکه سجده بر مکان محل نجس کنند و اگر بر سر برود و او اندازد که پاک باشد و برود
 او نماز کند حرز ندارد مسلم چهارم مکره است نماز در تنه جایی معنی که ثواب آن کمتر است از نماز در جای
 دیگر اول حمام است یعنی جاییکه متصل به حمام و غیره است که در آنجا آب از حوض و باره بر میسد
 و شست و شو و غسل کنند که خلوت می باشد آنها را و اصل نجس حمام که برایش شست و شوی است
 جایی مکره است در حوض و اما خلوتها مسلم را بر سازه و غیره ندارد در حوض خمر سه متعارف است
 نه میست و در آنها هم شست و شو میکنند و حرکت بد سرامی کردند هر چند بعضی حکم میست
 فرموده که نماز در آنجا که است ندارد و نماز نکردن در آنجا بهتر است تا حکم نیست اما و خاکی که
 شده است بر سر او که در آنجا شست و شوی است در محلی که خاکی است و در آنجا شست و شوی است
 آنها یعنی محلی که نمیدانند بر سر او انداختن ستران و آب دادن آنها جایز است مسلم
 اتفاقا شتر را می بخواهند مکره و مکروه است در آنجا باشد در طوطی و حصاری که میباید است ستر
 کلاه یا کوسند یا بندهای شتر یا بالابها و در خانه های برجه یا مکعبه و کباب که بر یک سحرانه آنها باشد
 در میان دو خانه حاجه خوف بیل باشد یا نه بلکه در هر یک از آن که با الفعل است نه است
 چون نماز در میان ساطی که بر سر آنها باشد نماز در آنها کره است ندارد و اما شترها که در آنجا
 باشد پس نماز در آنها کره است دارد و در باره او را بهای عبور زیاد شود یا کم و در زمین شود
 و بر روی قریه و مسافر و بر روی قریه معلوم اینست و پیش روز قریه حریفیت در آنکه مرجوح
 اما آنکه بر سبیل حرمت است یا کره است در آنجا است و ظاهر کره است و در حوض جنین
 و قبر را پیش روز قرار دادن جایز نیست بلکه سبب مجرم باشد و عذر آن و ظاهر آن
 سربار را بستاندن پس مکره است و احوط الشک است از آنجا پسند و ثبت است بایستادن افضل
 است از آنجا که اگر کسی را کره است نماز در سرباز و غیره و غیره معلوم فرق نیست
 میان آنکه فرقی باشد یا نباشد و اما کره است میان قریه پس آن در صورت نقد و قریه
 و هم چنین فرق نیست در ثبوت کره است میان آنکه اموات آن قبور را اند که بنیوسه و طاک

و اما

باشد آنکه اگر داند که بنیوسه یا خاک شده است بار کره است و در و هم چنین فرق نیست در آنکه
 فرموده باشد یا نه و قبور مسلمی باشد یا کفار وقت و مکان نک باشد یا نه و در جایکه پیش رو
 آن باشد افزوده محل حرام یا غیر آن چون منقل و اگر آتش درین باشد چه در قبل کره است
 شدید تند آمد بود در خانه قریه و نجس و نجس و در خانه قریه و نجس و در خانه قریه و نجس
 باشد و ستره نیست در حوض نماز در معبد اهل ذمه آنها بلکه با منع آنها هم جایز است بلکه اگر سحر
 معلوم شود که معبد را جنبی حرک و او را بماند و قرار داده اند که مسلمی نماز نکند و آنها باز نماز کره است
 و هم چنین حکم معبد مخالفی مکره است نماز در ستره خانه و آتش خانه بلکه هر یورقی
 که شراب در آنها باشد و در حوض یا آتش باشد و در جاییکه در پیش رو او قرار گرفته
 باشد حوض نماز کره است بنفید از جهه تاریکی یا کبود و در جاییکه پیش رو او قرار گرفته و یا آینه
 و یا جوهر باشد مسلم هم مستحب است بر سر خاک که ستره پیش رو او قرار گیرد و اگر کسی از
 پیش نماز را بگذرد یا نه و ستره جز کره است که مرتفع باشد از زمین چون دیوار و اقل ارتفاع آن یک
 ذراع باشد با وجود ابرکان و با عدم ابرکان قرار دهد مثل شیشه یا ستره پیش رو او قرار گیرد و اگر ستره
 و اگر ستره حوض و کعبه و اگر شتر و حوضی که در پیش رو او مستحب است که نزدیک باشد و در حوض
 کرده اند نقد و در حوض کعبه و ستره و این بانی ندارد و ای اندازه در حوض نقد و در حوض
 و هرگاه پیش از آنکه بنماز نماز کند از دیوار یا مثل دیوار در پیش رو باشد یا نماز اقرار بر ستره
 ستره عمل آمده خواهد بود و مستحب است که در وسط باشد میان ستره و ثواب نماز در آنجا
 چند فرج است اول آنکه ستره خواند بود بر سر او محض ستره دیگر ستره خواند بود محض ستره
 کسی جایز است بر آنجا و در مقصود با آنکه حال ستره فرق نیست در آنجا که در ستره خواند بود
 که چهارم مکره است که شستن از پیش رو نماز که از ستره که است ستره خواند بود مستحب است جایز نیست
 کردن نماز در جای اختیار و حلال سوار بر حوض در محلی یا تحت بقال باشد و هم چنین در حلال
 رو در و اما بطور و در ستره مثل آنکه محل خوف است یا کسی از عقب آید جایز است نماز در آنجا و در
 راه رفتی بکار آورد در اینجایکه فرج است این آنکه فرق نیست در نماز و اگر نماز در آنجا کره است

سهم شرط است ترتیب میان اذان و اقامه و میان حصول آنهارا که بیکه اشاره شد و اگر فراموش
کند خبر از اذان را داخل جزو دیگر شود و دیگر کرد و آنچه فراموش کرده است و آنچه بعد از اقامه
بیاورد و اگر خبر از اذان را فراموش کند و حال آنکه داخل اقامه شود یا آنکه بعد از اقامه
خواهرش آید پس مختار است که بگذرد و یا برگردد و فراموشی سه در اجازت است و هم افضل است
پس ایسان بآل جفرود باقی اجزاء اذان که بعد از آن باشد تا آخر اذان ایسان نماید و اقامه عمل از
دگر ضرورت است اعاده نماید و حکم فراموشی از اقامه بدی سختست و اما اینکه داخل نماز شده
باشد حیثاً اگر شک نماید در خبر از حصول یا در عدد آنها در ایسا وارد مارا اینکه از محل او نکرده باشد
باشد و اگر گذشته باشد پس اعتنا شک حقه نکرده و گشتنی بمانی میشود که داخل در غیر آن
فضل شده باشد و اگر شک در اصل اذان و اقامه کند بعد از آنکه داخل نماز شده باشد اعتنا
بآل شک نمیکند و هم حیثاً اگر داخل فعل دیگر عز از نماز شده باشد فعل دیگر افضل از نماز میگردد
و اعتناء نمیکند و اگر شک در خبر از فضل اذان یا اقامه کند که اولی است از ثانی و اگر شک در خبر از
و اعتناء شک نمیکند و اگر شک در خبر از فضل اذان و اقامه کند از فضل اعراب
بعد از آنکه داخل فضل دیگر شده باشد نمیکند و در اصل فضل کند بعد از آنکه داخل فضل
دیگر شود و ممکن است که در اذان و اقامه خبر از هر یک جزو عمل از هر دو و ممکن است که
معمول آنهارا که هر یک از آنها قطع نفس شود و اولی بمانی نماید در اذان و اگر شک
نماید در اقامه و هم آنکه در الف و حمزه و کاف و راء اذان و اقامه باشد ظاهر است و هم آنکه میان
اذان و اقامه فاصله نماید بعد از هر یک نماز یا سجده یا به نشستن یا بقیام پیش که اگر در این
باب شک باشد یا بی شک نیست و لکن در مغرب فاصله باید نگذارد و غیر آن اگر در هر یک
از بعضی اجزاء میشود و فاصله گذاردن پس بقیه نشستن و بمانی نماید و در این مقام خبر از
باید ذکر شود اول آنکه نماز که فاصله میکند در هر یک از اینها است برواقب در اذان و اقامه
بعضی اصحاب اذان در فاصله بین آنها داده اند و هم آنکه نماز در بعضی که است
افضل است از غیر نماز و ظاهر ظاهرین و شاید نشستن اصلی باشد بعد از نماز و

人

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خ

56

که در هنگام بیهوشی یا غیوم در مسجد یا غیر مسجد اگر حاضران ندانند که اذان و اقامه بعد از آن
اول بعد از آن جماعت است یا نه پس اگر صفوف جماعت اول تفرق نشده اند از او هم ساقط است و اگر
بگوید و تقوی در آنجا در صورتی است که امام آن جماعت کسی باشد که آن شخص تواند فهمیده و او که بحسب اعتقاد خود
اذان و اقامه خود بخوبی و هرگاه ناز جماعت که نشسته است یا ایستاده است هنوز تمام نگردد بیهوشی و اذان
گفته باشد در سقوط اذان و اقامه اشکال است چنانچه اگر عطف سقوط است و اگر حال ایستادگی است معلوم است
باینکه ندانند اذان و اقامه گفته اند یا نه و اگر گفته اند یا صحیح بعد است یا فاسد بنا بر صحت میگرداند و اگر
اگر ندانند که نازیکه گفته اند یا صحیح بعد است یا نه بنا بر صحت میگرداند و اگر شک کند که نازیکه گفته اند یا نه بنا بر
مرکز او و اگر یک از اذان و اقامه گفته شده باشد همان یک ساقط است و دیگر را بگوید و خلاف کرده اند و اگر
اذان و اقامه در آنجا غریب است یا رخصت و احوط بلکه اقوی اول است پس نباید بگوید مسئله چهارم اگر اذان
گفت بعد از آنکه فرائض نازیکه بعد قصد که که بیاعت نازیکه مستحب است که از سر گیرد چه امام باشد چه مأموم فعل
در میان باجماع اذان و اقامه است و این بذکر چند مسئله اول اگر ترک کند اذان و اقامه را در
نازیکه پس اگر سهوا ترک کرد و بعد از رکوع خاطرش آه متعجب است که برگردد اذان و اقامه بخوبی و نازیکه
بگردد و اگر بعد از رکوع خاطرش آید نازیکه تمام کند و برگردد و اگر بعد از رکوع متعجب است باید برگردد و ملحقا و این
در ترک هر یک از اذان و اقامه و در ترک بعضی از هر یک است یا هر چند احوط اشک در صورت بعضی برگردد و
مسئله پنجم مستحب است که اگر اذان و اقامه در رکعتی خواند و بگوید اذان و اقامه بخوبی و نازیکه
نازیکه از قرائن بخواند قطع کند و حکایت اذان را که و اقامه را پس استجاب حکایت معلوم نیست اما حکایت
فقط شنود استجاب حکایت معلوم نیست و اگر بعضی را صحیح گوید و بعضی را غلط صحیح را حکایت کند و فاسد را نگوید
مستحب است حکایت بعضی را که بعضی را نخواند و بعضی را بخوبی یا بعضی را شنود و بعضی را شنود و بعضی را
لیکن اذان صحیح و عرب را شنود گوید اللهم انی استسئلتک باقبال نمازک و ادبار الملک و حضور ملائک
و صلات و دعاء و تسبیح ملائک ان تنوب عني انک انت النواب الی رحیم باب پنجم و اذان

و اگر با قصد قربت چیزی دیگر ضم کند در نیت نماز چه ریا باشد چه غیر ریا بقصیل آن بهمان نحو است که در وضو گذشت و ضم
 ریا در اصل نماز با یکدیگر از جهت ریا نماز کند و الا اصل نماز را میگرد و یا آنکه فرمودی از افراد نماز ریا نیت ریا که مثل آنکه
 وقت یا در مسجد نماز کند که دیگر او را بلند و الا در هر وقت و در غیر مسجد نماز میگرد و یا آنکه جز آن از افراد نماز ریا نیت
 ریا عمل کرده باشد آنکه رکوع یا سجده یا قنوت راقعه ریا باشد و الا رکوع یا سجده یا قنوت راقعه نیت و یا او خدا را در نماز
 نماز راقعه ریا کند مثل آنکه بسبب حضور شجره محض را بخواند یا بسم الله را بلند خواند در همه اینها ریا نماز باطل است
 و اما ریا در امور خارجیه مثل آنکه خضوع و خشوع کند در نماز یا چشمها را بهم بندد از جهت ریا یا مثل آنکه از امور دیگر که نماز
 و نه صفات آنها باشد ضرر ندهد هم آنکه اگر نیت سبب کند در نماز واجب مثل آنکه نیت کند که نماز ظهر را میگویم نیت
 الا الله یا نماز استغفار ریا نیت و موجب کند مثل آنکه نماز شب را نیت و موجب پس اگر از در سهو کند راند نیت خود را
 از خاطر و یاد او خلاف واقع شده از روی سهو و یا از روی جهل اعتقاد حذف واقع را کند نماز او صحیح است
 با علم بسبب پس ممکن است نیت حذف بخاتم در وضو که نیت تکلیفیه که بر عهده بند و در قرار دهد و در نیت که باطل
 ایما نماز باطل باشد و دخل تشریع باشد پس آنکه اگر متردد باشد در اول نماز که دم یک از نماز ایما او بود
 مثل آنکه متردد باشد که نافله صبح کند یا فريضه او با این تردد نماز راقعه قربت شروع کند پس اگر باین تردد نماز
 باشد تا نماز تمام شود ظاهر خلاف نباشد در میان اصحاب که نماز باطل است و یا حوط است و اگر در میان نماز مطلق
 بعضی از مشایخ ما فرموده اند که صحیح است و ظاهر آنکه بنا بر اصحاب در صورت هم بر طبع است و اسرار حوط است و اگر
 خوف مخالفت اصحاب بنحو غیر راقعه قربت یا کبر تعینات و تشکیکات یا اصلاً لازم نمرد استیم که مخالفت اصحاب است
 مستند چهارم آنکه اگر راقعه قطع نماز شود قطع نماز باطل نمیشود هرگاه در آن حال مشغول جز آن افراد
 قویا یا غیبا و غیر اینها متعجب نباشد و تسبیح نباشد که صورت نماز محو شود یا میانه عدل پس نماز باطل نخواهد بود
 مشغول جز آن افراد نماز باشد پس آن فرمایند از مستحبات است یا از وجبات و بنا بر اولیاء از افعال است
 از اقوال پس اگر از افعال باشد حاضر نماز ندارد و اگر آنکه فسر کند که خدا کمتر عدل است و اگر از اقوال باشد پس از راقعه
 و اگر مطلق کند نماز باطل نخواهد بود و اگر راقعه جز رکعتی صلا پس در او اشکال است از آنکه این هم از جمله مشایخ

که محتاج است هر که ام سو خواهد پیش از آنکه در بعضی از احوال
از احوال عاقل باشد باید مراعات حال قدرت سواد باشد چهارم اگر عاقل باشد از رکوع و سجود و قنوت و غیره
باشد البته بایسته و اگر عاقل باشد از استیذان در بعضی از احوال بایسته است بایسته و اگر عاقل باشد از استیذان
داشته باشد زمانیکه وقت قنوت و رکوع هر دو مانده است بایسته قنوت کند بقیه رکوع بایسته و رکوع بایسته
جا آید و اگر مردود شود امر میان آنکه بایسته و قنوت کند بایسته و رکوع و سجود بایسته و اگر عاقل باشد از استیذان
رکوع و سجود و جا آید و قنوت و قنوت متصل رکوع را متوقف دارد اول را پیش از آنکه مسئله تمام شود
از استیذان باشد بهر قسم آن در همه نمازها از استیذان در بعضی مواضع قیام عاقل
بهتر است و در بعضی باشد در همان بعضی که قدرت دهد قیام را جا آید و در جای دیگر قدرت ندارد بایسته و
عجز که با وجوب است نشستن یا ایستادن اشکال بحیثیت قدرت بر ایستادن بطریق سکون و آرامش
باشد هر چند قدرت بر راه رفتن داشته باشد در زمان نماز و انیم حلقه و عذرها که از میدان چوین نماز
بمال عفو و مشغول قدرت است صورتیکه مشغول شده بود در ایستادن و یا آنکه مرضی است در ایستادن
یا مرضی او زیاد شود یا باعث طول مرض او شود یا علاج مرض او مشکل شود یا مثل اینها که در همه اینها
می نشیند و اگر مردود شود میان آنکه نشسته ناز کند و یا ایستاده راه رود و ناز کند بعضی از احوال و مشایخ
فرموده اند بایسته محتاج است هر که ام سو خواهد پیش از آنکه در بعضی از احوال بایسته است بایسته و اگر عاقل باشد از استیذان
نشست از جهت عدم قدرت و مشغول قنوت شده و در میان قنوت قدرت هم رسیده بر خیزد و بایسته
قنوت کند و اگر بعد از قنوت قادر شد بر خیزد قیام متصل رکوع سو جا آید و در این صورت طایفه
کرضی لازم نیست و اگر بعد از آنکه رکوع سو کرد قادر شد که بر خیزد و قیام بر سجود سو عذر الله بر خیزد و عذر
و وجوب طایفه عدم وجوب آن تابع اصل است اگر وجوب است این هم وجوب است و الا وجوب نیست
در محقق عفو و اگر قنوت کند در حال غم نشستن و بعد از فراغ از قنوت قادر شود که ایستد و رکوع و عذر
است که ایستد و بعد بر رکوع سو مسئله ششم کیسه نشسته ناز میکند بایسته عفو غم نشسته که او را رکوع کند

و بهتر است که ایستد و غم نشسته که پیش از آنکه در بعضی از احوال بایسته است بایسته و اگر عاقل باشد از استیذان
رکوع و قیام باشد در آخر وقت لازم نیست تا خیر تا آخر وقت بلکه اگر در اول وقت نماز عاقل باشد از استیذان
صحیح است مسئله ششم اگر عاقل باشد از نشستن باشد مطلقا حق بیکسره دادن و رعایت و خیر کرده باشد بهر صورت
میخواهد و اگر عاقل باشد از ایستادن بایسته بطرف چپ میخوابد و اگر عاقل باشد از ایستادن بایسته بطرف چپ میخوابد و لازم است که روی
و سایر مقامات بدن در یکجا باشد قبل از نشستن در رکوع و اگر عاقل باشد از ایستادن بایسته بطرف چپ میخوابد و لازم است که روی
و بقیه کند و یا اگر بایسته مثل کیسه مختصر باشد و بهتر است که در زیر سر خیزد که الله که رو او بقبله شود مسئله ششم
و اگر کیسه ایستد بایسته ناز میکند قادر باشد که انقدر غم نشسته که برود لازم است در رکوع و سجود غم نشسته
حق الله غم بایسته بعد از یک صدق رکوع و سجود بر او بایسته اگر ممکن باشد و الله بعد از یک صدق رکوع در سجده
باشد و قدرت داشته باشد که خیزد از زمین بلند کند چوین نشستی و مثال آن غم نشسته و بر آن سجده کند و چوین
که خال کند و با وجوب این گفتا بایسته و اگر بلند کردن و خیزد که اشک بر روی آن سجده کند بایسته نشسته
تلفیف از او ماقط است ۸ انقدر غم نشسته که صدق رکوع و سجود شود و او را عذر الله و اگر اینهم ممکن باشد
و قدره ممکن است غم نشسته چنانچه باشد و اگر ممکن نشسته نشستن و سجود بایسته بایسته بایسته بایسته
در نماز است در سجود که آنچه صحیح است سجده بر او کند الله بر جهه و لازم است که برای سجده زیاد تر سر را غم کند و اگر قادر
باشد که بر ایستاده لازم است که چشم بپا کند با بطریق که بایسته قیام چشمها را بپا کند و بیکار رکوع
چشمها بر هم که الله و بیکار سر بر دوش چشمها بپا کند و بیکار سجده باز چشمها بر هم نه و بیکار سر بر دوش
بپا کند و عذر الله که اگر در چشم بر سجده شتر از رکوع باشد و لازم است بر آن سجده هم خیزد که سجده بر آن
صحیح است بر پاشنه که الله و کیسه کور باشد و عاقل از ایستادن بایسته بایسته بایسته بایسته بایسته بایسته
کیسه عاقل نشسته در میان نماز از ایستادن می نشیند و از نشستن عاقل نشسته میخوابد بطرف است و اگر آن عاقل
نشسته بطرف چپ هم چوین از هر یک نشسته عاقل نشسته بکالت پس تر از او که قدرت بر او داشته باشد مکلف می شود
و هرگاه عاقل نشسته از ایستادن پیش از قنوت یا میان قنوت یا می تواند مشغول قنوت باشد در

آن حال است و احوط بلکه اقوی و در پنج نحو باقی است اگر نداند از فاتحه خبر بر احوط پس باید از خبر از آن
غیر فاتحه یا نه پس اگر نداند لازم است خواندن آن و اگر نداند واجب است که ذکر نماید و در صورتیکه لازم است ذکر نماید
ذکر و تسبیح نماید و لازم است که اگر اول عدد را نداند و وسط و آخر را بداند عوض را اول خواند و بعد از آن را بداند
از عدد هم چنان است حکم وسط و آخر و لازم نیست اینکه آنچه عوض فاتحه میخواند از ذکر و قرائت آن بقدر حد باشد
اگر کمتر باشد کافی است هر چند احوط مسدود است و احوط بلکه اقوی در صورت اعتبار مساوات است که مساوات
مساوات در آیات و حروف هر سه نحو آنچه ذکر شد در حق کسی بود که نداند عدد را یا خبر از آن را احوط و واجب
داند که نظر غلط و بنویسد که بدل حروف و کلمات نماید پس اگر بتواند یا دیگر لازم است که در آن نماید و اگر وقت
باشد پس آنچه را که میداند بخواند و آنچه را نداند لازم نیست خواندن بلکه در آنست که بخواند باعث بطلان
شود و اگر نتواند که یاد کند از همه فقره که در زبان یا در خارج حروف دارد لازم است قرائت یا تسبیح
تواند و تسبیح کند باشد در خصوص خواندن حمد یا تشهد زبان را حاکم دهد قدر که ممکن باشد و لازم نیست
علاوه بر این بیکبار باشد یا بکثرت و عقد قلب نماید یا یک حرکت زبان را بخواند عدد است مسئله پنجم واجب است قرائت
سوره تا مرعده عدد در هر یک از هر رکعت اول از نماز را واجب در هر رکعت تا تسبیح هرگاه ضرورت نباشد چون خوف و غیره
وقت و قدرت نه باشد بزیاد کردن آن و ندانند آن و در نوافل مطلقا هر دو است و چه غیر روایت و واجب نیست که
مستحب است در مطلق نوافل بلکه شرط صحت است در موصیعه رسید است چه سوره معتبر باشد یا مطلق سوره یک سوره
زیاده مسئله ششم واجب است خواندن حمد پیش از سوره پس اگر سوره پیش خواند و بعد حمد سوره نماز او باطل است
بعد حمد نیز سوره بخواند و جاهد در حکم شد عاقل است نماز او باطل است و اگر سهوا اتفاق افتد و در حال رکوع یا در وقت
صیغ است و اگر پیش از رکوع یا در وقت قرائت ناید سوره بعد نماز او صحیح است بدون صلوة و اعاده حمد از وی نه لغو است
مسئله هفتم خواندن سوره بجهه دارد در نماز و هر جائز نیست و اگر تمام سوره بخواند نماز او باطل است بلکه محقق تر آنست
خواندن نماز باطل میشود اگر قصد جزئیت خواندن از باب مطلق ذکر و دعا باشد و اگر سهوا خواند و یا در صلوة یا در رکوع
نمود نماز او صحیح است هر چند هنوز رکوع نرفته باشد ملازم است سوره غیر سوره غریبه بخواند هم چنان هرگاه فطر الله
تمام شده بود و بعد از قرائت آیه سجده و اما هرگاه یاد داشت از قرائت آیه سجده پس واجب است که اول کند و سوره را
بخواند و در صورتیکه تا تسبیح باشد آیه سجده خوانده باشد نباید سجده کند بلکه باید آیه سجده کند بعد از خواندن آیه سجده
جائز نیست خواندن سوره طولانی که باعث فوت تمام وقت فریضه یا بعضی آن می شود و اگر یقین کند که آن که در آن

بخواند و اگر خواندن و نخواندن آن قول است و احوط بلکه اقوی عدم جواز است و اگر شروع بخواندن کند بجا آنکه وقت
است و احوط و میان نماز معلوم شود که وقت است است عدول بسوره دیگر لازم است و اگر وقت و یا هیچ سوره نمیکند
در نماز آنکه کند مسئله نهم جائز است خواندن سوره سجده در نمازهای سنتی و چون بوضع سجده رسد باید سجده کند
و بر فرد از آنجا بگذرد و اگر کرده است بگذرد تمام کند و اگر سجده در آخر نوره باشد سنت است که بعد از برخاستن فاتحه را بخواند
و اگر در دو هم چنان است حکم اگر در نماز نافله باشد که بشنود آیه سجده مسئله دهم حرام است در نماز را واجب جمع میان
سوره تمام که متغایر باشند در نماز فریضه و نماز باین واسطه باطل می شود قصد جزئیت کند یا نه و خواندن یک سوره و بعضی
از سوره دیگر و مکرر کردن یک سوره ضرر ندارد هر چند احوط ترک است و هم چنان که از حمد یا سوره یا با سوره و خواندن
در نماز یا در تر در نمازهای سنتی ضرر ندارد مسئله یازدهم جائز است عدول از سوره بسوره دیگر هر چند بصفه
در آن خلف گذشته باشد جائز نیست و در سوره حمد و توحید مطلقا جائز نیست عدول بسوی غیر جمعه و منافقین و محقق
شروع در آنها لازم است که تمام کند و اگر عدول از آنها بجمعه و منافقین پس جائز است بنا بر شهر بلکه اظهر لکن احوط
است که اقتضای نماید در عدول جمعه و منافقین بغير عین و در معرب و فاش شب جمعه عدول نکند و احوط است که
در غیر عین این هم اقتضای نماید بصورت که هر چند اقوی جواز است در صورت عدم و آنچه ذکر شد از جواز عدول در
سوره است که از نصف گذشته باشد و اگر گذشته باشد جائز نیست و در آنچه چنانچه ذکر شد یا اگر تمام سوره
و در است پس بعضی گفتن آن بقصد حمد و توحید دیگر عدول نمیتوان کرد و این بر سبب احتیاط مؤکد است و اما وجوب
آن معلوم نیست دوم آنکه وجوب است اعاده کند سوره را در آن سوره که عدول بآن کرده اتم از آنکه فاصله زیاد در میان
باشد چنانچه عدول در او از سوره بقره نماید یا نه چنانچه در تبه ای سوره عدول نماید یا در او از سوره ی که اتم از
آن قصه کرده باشد از سوره که آن سوره را که اول شروع بآن کرد یا نه باینکه قصد سوره مخصوصی کرده باشد بلکه هرگاه
قصه کرده باشد در اول امر از سوره مخصوصی شروع بخواند غیر آن سوره نخواند و جمیع کند همان سوره که اول
مطهر است باز لازم است اعاده کند سوره که جائز است عدول از جمعه و منافقین بغير آنها صحت در نماز نافله که
جائز است عدول کند از حمد و توحید یا آنها چهارم چنانچه جائز نیست عدول از حمد و توحید بغير آنها هم چنان جائز نیست از
باز آنها بیکری پنجم آنکه هرگاه فراموش کند بعضی از سوره سوا یک آیه یا بیشتر از سوره واجب است عدول بسوره دیگر
هرگاه از نصف گذشته باشد در غیر حمد و توحید یا اشکال و اما هرگاه از نصف گذشته باشد و یا بعد از حمد و توحید
باشد پس در او نه اجماع اشکال است و حق است که عدول لازم است نیز ششم آنکه هرگاه در اثناء نماز متردد شود که این

سپاس

تبرکات

انجیل

کرم

25

وَجَاءَ الْوَحْيُ بِأَمْرِ اللَّهِ

توبه و دلی بشره آنکه نرسد بر حد از اطاعت است مستلزم آنکه آیین کفایت بعد از فراغ از حد و عیب طهر
نایز شود چنانکه حرام است در آن فرجه و چنان در غیر این موضع حرام و طهر است حتی در وقت و فرق نیست درین
حنوف میان زمین و خانه و این حکم محقق بطلان آیین است و آنکه بمنزله این خطا باشد مثلاً اللهم حیاتی این حکم را
نه ای دلی احوط بر آن است بختیصر در رکوع است و آن در چیست در هر رتبه که در ایض و نوافل حکم است که
در نماز است و مقصود از وجوب رکوع در خانه آن است که در بدن رکوع با وضو است و در این بحث عذر باید وجوب
آن است یا بختیاب کبریات و در ستمند اگر می شود فصل اول در رکوع و بختیاب و میان این بدو که چند
مسئله می شود مسئله اول در چیست در رکوع ایقدر خم شود که دستها را نوازش دهد و تواند که گذارد بر زانو و نیز
در ب درین دستها آنست که زانوها از سر انگشتان حتی باطن آنها برسد و زانوها و کفها بر سر انگشتان هر چند
و طبع آنها باشد که در اینجا چند خبر باید ذکر شود یکی آنکه بعضی از اصحاب فرق گذاشته اند میان مرد و زن در قدر
در خم شدن و حق آنستکه فرق دارند بهین معنی که در حق زن کمر از آنکه در حق مرد خم شدن لازم است
باینکه دستهای او رسد بقیق زانوهای او ای احوط آنستکه بعد از واجب از برای مرد خم شود و لازم نیست که برای
زن در رکوع زانوهای یک دست او بریده باشد خم شود بقدریکه اگر دست میرسد بر زانو و یکسکه است
بند با نوازه بقدر مستوی آنکه خم شود مسئله دوم که در عذر باشد در خم شدن بعد از واجب بقدریکه تواند یا نه
خم شود اگر صلوات بر سرش کند و اگر از شانه بر هم و جز باشد بختیاب که کند و اگر توانا شود در آنجا بعد از
و این سر زانو که بواسطه عجز او لازم می آید بنیاید دیگر اعاده کند بلکه بعد از رکوع باشد هم می تواند رکوع
درست بیاورد و دیگر نباید اعاده کند بهیچیکه بحدی بعد خلقت باز جهت عارضه مختل باشد مانند رکوع احوط آنستکه
انکه زانو در خم شود بلکه علاوه هم اشاره کند چنانکه در چیست نیست رکوع بکند در خم شدن و اگر بختیاب
مثل اینکه بقدر دشواری چیزی از زمین خوشه و بکند رکوع و بعد از خاستن این را رکوع قرار دهد کفایت میکند بلکه باید
است ثواب بعد از رکوع خم شود بچهار فرق نیست میان زمین و خانه و در این در چه نوع خم شدن و در سایر امور
معمول در رکوع مثل شکر یا رتبه بختیاب که کثری مانند عثمان بر رتبه و اما با عدم غرورت بر هر یک است
و البته احتیاط کند و با غرورت لازم است اما و لازم است تحید آنکه با و اعتنا نماید بکنند طهر طهر
در آن کفایت در رکوع و چیست بعد از رکوع واجب و اگر نتواند بکشد با قضاوت علی بن خنیس است این است که آباد است
که از آنکه از قدر واجب خم شود تا در واجب رکوع در حال رکوع گفته و یا نه در این خند که اند و احوط اعتبار آنست

مسلم

بالسند

برج

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

حصری نوشته باشد اجتناب از اولانم نیست در هر موضعی از مواضع مشبهه بجهت بی زحمت بود و اگر حضور قید
باشد اجتناب از اولانم است همه مواضع مشبهه باید کرد و در هر موضعی از آنها که بجهت صحت نیست و اگر اند
موضع بیانی نیست و بعد از نماز اگرگاه شیخ نماز اعاده می کند هرگاه وقت باشد و اگر وقت باشد و وقت
معلوم نیست لیکن اصول قضای چهارم از واجبات است که مراعات نماید که موضع بیانی از زمانی
که ایستاده از یک پشت بلند تر باشد که تقریباً چهار انگشت است خواه در زمین مستوی باشد یا مندر و اگر کسی را غرض
خدا در قدر باشد و حیاط معلوم است و این حکم در موضع بیانی است و اما سایر مواضع سجود بی بلند بودن آنها
زیاده از قدر مذکور ضرر ندارد هر چند اصول آن است که زیاده بیانی و این بلند و پستی را نسبت به حال سجود یا
راعات کرد و اما در غرض حال سجود بی لازم نیست و اگر از روی غفلت و غلطه سهو بیانی را بر موضع بیانی
نار که از پشت بلند تر باشد از یک پشت یا یک پا تا حدیست رسد و هم چنان اگر بیانی را کند یا بر چهره بکند
بجهت بر آن صحت نیست و با عدم امکان باید بردارد و ثانیاً ندارد و چنانچه اگر موضع بیانی را بکشد و اگر
بیانی بکند صحت نیست هر چند پشت باشد و اگر موضع بیانی باشد و مشبهه با یکست و پس اگر مواضع مشبهه غیر
خصوصه و غیر مذکور باشد بجهت بجهت یک از آنها جایز نیست و الا اجتناب لازم است از همه و اگر نیک است
موضع بیانی نیست و بعد از نماز اند در وقت لازم است اعاده در خارج وقت لازم نیست قضای
نستیم ذکر کردن است چنانکه در رکوع گذشت در هر بار یک رکعت در رکوع العظیم الا علی بعد کوشش و صبح
از آن متن سنگینی بر زوایر مواضع صحت گانه سجود بی اگر حق همان چنان باشد که بیانی نیست بی اگر بکند
و نه بر یک یا بر شش یا در چنان اعاده کند که این عقیده است قرار گرفته هشتم آنکه از اقامه کرد و حال سجود
بقدر ذکر واجب بی اگر نشد بی از آن حال بی اگر در رکعت گوید و گفتا بان کند نماز با طهر است و اگر از آن
گشتن ممکن نباشد تکلیف از او ساقط است تا هم آنکه بر میستد کند که کان باشد بی اگر برود افتد و
و یا خود را بکشد یا بر کتف او بگذارد هم برداشتن بر زکجه اول و نشستن باز و هم لازم گرفتن در وقت نشستن
بقدر متنی فصل دوم در مستحبات است و آن چند چیز است اول گفتن چهار بخت است یکی برای نشستن بجهت
اول و دیگر بعد از برداشتن از سجده اول سیم برای نشستن بجهت چهارم بعد از برداشتن از سجده دوم
و یکی از این چهار بخت مستحب است و هم آنکه مردان ابتدا دستها را بر زمین بستانند و بعد از آن را بکشد
و گفته آنها را با هم بکشد که اگر در زمان ابتدا از آن کار بر زمین گذارد و بعد دستها را سیم مرد تکیه می کند

چند

✓

三

محمد بن عبد الله بن محمد

200

سید

۵۰ سران این کتاب است که در این کتاب
 است که در این کتاب است که در این کتاب
 است که در این کتاب است که در این کتاب
 است که در این کتاب است که در این کتاب

✓9.

و اگر گمان کند که نماز او تمام شده است باین جهت منحرف شود پس مرجع این بلام و ادون غیر موقع خود
بود و آنچه ذکر شد در خصوص انکشاف از قبله و در نیست که فرقی باشد میان زنی و نافه و حکم حقان
بنویسند داشته باشد چنانکه بعضی از اجداد معاصرین اختیار فرموده اند چهارم سخن گفتن بغیر از کار
و جری یا سجده نماز است و آن باینکه مسکنه نماز را هرگاه که روی عمد باشد یا داند که سخن گفتن عمد
مبطّل نماز است یا نداند بخیر در گفتن باشد یا بخیر باشد و اگر چه در اصطلاح فقهرین باشد که شعور نماید
و الله اعلم باینست و برای صحت نماز سخن گوید یا غیر آن و اما اگر سهواً سخن گوید یا غفله یا بیگانه بر زبان
بیاورد بدون التفات یا گمان کند که از نماز سرودن رفته و باین گمان سخن گوید پس در سبب بیک
از این صورتها نماز باطل نمیشود و اگر سلام گوید و احتمال دهد که سلام یکی بوده است پس استفسار کند
بعلوم شود که بجا بوده است پس در او اشکال است و احتمال بطلان نهایت قوت دارد و البته
احتیاطاً از ترک نکند و اگر بعد از آنکه یافت نماز او تمام نشده باز سخن گوید یا اشکال نماز باطل میشود
در اینجا باید چند چیز بیان شود یکی آنکه سخن گفتن که مبطل نماز است چه در وقت بد آنکه لفظی که مرکب
باشد از دو حرف و معنی داشته باشد چون آب و میخ در وقت یا به معنی چون بیاب یا یک حرف
باشد و معنی داشته باشد چون ق که بمعنی آمر بیکه و شستن است و قصد معنی را نمیکند مبطل نماز خواهد بود و اما
تلفظ کردن بدو حرف که ترکیبی در او نباشد یا یک حرف که معنی نداشته باشد یا قصد معنی را نکند نماز را
باطل نمیکند و هم چنین باطل نمیکند نماز را حرف کشیده هر چند بقدر سه حرف بلکه بیشتر معنی اگر چه
مرد و استخوان چربی که با شمع حاصل شود و آنچه آنکه آنکه ذکر خدا یا دعا و دعایشان است و باینکه
آن مبطل نیست در هر حال از احوال نماز باشد هرگاه بلفظ طریقه باشد و اگر نیز عربی باشد پس در او
اشکال است و قول باینکه از اقوی است و احتیاطاً راه نجات است و شرط نیست در جواز ذکر قصد قربت
بلکه اگر بقصد غیر قربت هم ذکر کند چنانکه در حال نماز برای اعلام کسی گوید سبحان الله ضرر ندارد و علی
شرط است اینکه دعا از قبیل تسبیح ال چیز و غیره باشد و این تسبیح قرآن هم چون ذکر ضرر ندارد هرگاه
بقصد قربت با قرآن باشد و اگر نیز این باشد چنانکه هرگاه کسی اسم آن موسی و در دست او عصا
باشد در مقام استغفار از احوال زود و در حال نماز گوید یا ملک یا یحیی یا موسی بدون قصد
قربت و التفات بقرائت پس در او اشکال است و احوط بلکه اقوی احتیاطاً است که گفتار
آنکه هرگاه ذکر او را نمیکند که آنکه بگوید و اعتقاد بجهت آن دارد ضرر ندارد و اگر میسر آید

غلبه است بخوبی که با معنی ندارد و یا معنی فاسدی دارد و میخواند پس در او اشکال است نباید چنانچه
 ترک نماید البته اگر یک کلمه یا زیاد تر را بکشد از برای آنکه حروف را درست از مخرج ادا نماید و
 جمع شود برای حضور قلب هر چند زیاد از احتیاط هم باشد و همچنین هرگاه مکرر کند از
 آنکه حروف داشته باشد که با آن حالت خواندن کلمات آن حروف ادا نماید کلمه را یا بدون مکرر
 آن کلمه ادا نماید کلمه را و باطل نیست و نماز بر سر نه یا تنگی کردن یا آه کشیدن و نماز کردن هر چند
 در حرف هم برسد بهتر است و مقتضای آنست که در آنجا خنده کردن بخوبی که عرفا و اخلاصه گویند و اما بعضی
 تبسم نمودن پس آن مبطل نیست و اگر هوا خنده کند و طمأنینه باشد که در نماز است نماز او باطل
 میشود و در صورت عدم فروغ نیست میان آنکه عالم باشد یا مکه خنده نماز را باطل میکند یا با احتیاط
 یا اضطراب را علم گرفته که برای فوت شدن امر دنیوی و ذکر معنی زیرا که آن نماز را باطل میکند و اگر
 یا هوا اختیار باشد یا اضطراب را اندک مبطل است یا نه اندک تر می شود و شوق نیست و لغت
 و امر متعلق با فوت پس آن ضرر ندارد بلکه افضل اعمال محسوب میشود و گوید در طلب حاجت دنیوی از خضوع
 نماز را باطل نمیکند و هم چنان گوید بر غیر و آنکه در رسد بر این و او میگوید خالصه لوجه الله مبطل نیست و
 کلمه آن آن است که هرگز در عزیمت مقدّمه مستحسن باشد مانند آنچه ذکر شد مغفرت و غیر آن مغفرت
 و شاید تقصیر است که هرگز که موجب خضوع و خشوع و حضور قلب شود و در نماز آن مغفرت
 و غیر آن مغفرت واجب نیست باشد و بهتر باشد و در گوید مبطل نیست میان آنکه عذر باشد
 یا آهسته هر قسم باشد یا آن که حرفه گوید مبطل است عذر باشد یا نه و در وضو باشد یا نه
 و اما هر دو آوردن اشک چشم که گوید نباشد پس آن ضرر ندارد و هر قدر قدر کشید
 خارج از نماز است که شستن نماز گذارند آورد و آن مبطل نماز است هرگاه این قسم باشد
 که هر که او را چند گوید نماز نمیکند هر عملی که چنان باشد از اعمالی که خدا بخیر نیاورد که هرگاه نماز گذار
 او را در میان نماز آرد باعث آن شود که صورت نماز قوی شود و گویند نماز نمیکند آن مبطل
 نماز است اگر عذر آنرا نداند که مبطل است یا نه و با سهو و محذور اشکال است و احوط اعاده است
 بدانکه نماز باطل نمیشود به شستن خون از بینی و از آله نجاستی که در آنها نماز
 بجای رسد و بشستن رکعتهای نماز وضو نمودن و پاک کردن خاک از چنانچه در میان
 با و بوضع سجده از جهت از آله چیزی و دست بردن یا بران زدن و شکر زدن از جهت
 آگاه

نماز با طهارت را به روشی که در فرستادن و درین که اردن و در حال تشهد شریف و در کشتن با غلبه
 پیش و یکدک و یکس و زبورو و کعبه یا زیاد پیش رفتن و نگاه بر پشت و مانند آن هشتم ضرر خوردن و آب پاشیدن
 و در صورتی که در نماز درین دو عمل در صورتی که نماز باشد با اشکال مبطل نماز مستند و اگر باقی باشد
 پس محل خلاف در اشکال است و مشهور میان اصحاب است که تبطل مستند و این احوط بلکه اقوی است و نه اینکه درین وقت
 یا نه باشد هرگاه چیزی از آن را در حال نماز عذر آورد و ضرر ندارد و آنچه ضرر دارد و در محل است مبطل فرقی نیست
 نماز تمام است که یکدک نماز کشنده مکنید و هم کم کردن ضرر از اجزاء و شرایط و وجه نماز یا زیاد کردن اجزاء
 و در تفصیلی که از خود هر چه بکشد در بیان آنچه کردن آن در نماز کرده است و آن نیز چند مرتبه است اول که در
 چشم و در از قبله است و در است فسیله مبطل باشد و الا حرام است و کرده است میانه کشیدن و کشتن انگشتها
 و در پیش و یا عصار و دیگر بازی کردن و آب و این انداختن و آب و داغ کردن و آه کشیدن از برابر آوردن و حسن نمودن
 یا با غلبه یا بغیر آنکه اگر پیش از دخول شدن در نماز بواجب غلبه باشد یا نه و در دخول نماز شود و اگر است در حال
 نماز درین صورت است نه آنکه در نماز رود درین مقام چند مسئله باید ذکر شود مسئله اول حرام است بریدن نماز فرقی
 که در وقت ضرر را یا بغیر آن یا عرضی بر خود یا بر غیر داشته باشد که درین حال جایز است قطع نماز فرقی که اگر با غلبه نماز
 نماز اعاده است و اما نماز نافله پس آن جایز است مطلقا هر چند بهتر است احوط عدم قطع است مسئله دوم مستحب است کسی که
 عطسه کند در نماز یا بشود عطسه و دیگر بر آنچه کند و صورت فرستاده و هم چنان مستحب است که دعا کند در حق کسیکه عطسه کند یا بگوید
 یا برحمتک یا بغیر آنکه دعا کند اینها و اگر نماز که از عطسه کند و دیگری گوید او را برحمتک یا او هم دعا در حق او کند بلکه
 غلط را ترک کند و جواب گوید بغیر آنکه و برحمتک یا بغیر آنکه و غیر اینها مسئله سیم جایز است سلام کردن بر نماز
 نماز بلکه مستحب است هر چند دور نیست که جواب این کمتر باشد از سلام کردن بر غیر نماز که از او واجب است جواب بر نماز که از
 بر او داده که سلام بر او کرده است و اگر اندک بر او و غیر او کرده است در وضو است و جب گفت است هرگاه دیگری جواب
 از او غلبه یا قوی شود گفتن مستحب است جواب گفتن و سقوط جواب از دیگران در صورتی که نداند در داخل است در
 سلام بر آنها شده است و الله اعلم نیست بلکه برای نماز که در مشغول است که جواب گوید و احوط اگر گوئیم اقوی آنست که
 جواب این قسم گوید که سلام یا اسلام و علیک یا علیکم را مقدم دارد و هرگاه در سلام ملک یا علیکم را مقدم دارد

نماز اگر کند یا زیاد کند پس در اینجا مقام سخن است اول آنکه ترک کند چیزی را و این دو قسم است قسم اول
 آنکه نماز را باطل می کند و اعاده لازم در آن این ذکر است مسئله می شود مسئله اول هرگاه کسی نیت
 فراموش کند تا تکبیرة الدعاء گوید یا تکبیرة اللهم استمع شروع بقراءت نماید یا رکوع سوگند داخل سجده بخوابد یا هر یک
 تا داخل رکوع شود نماز او باطل می شود و هرگاه رکوع سه فراموش کند و داخل سجده شود و تکبیر پیش از آن بر چهره کند و اگر کسی
 بر آن صیغ منیت برگردد رکوع را جا آورد البته و بعد نماز را اعتقادا جا آورد البته و اگر سهوا ترک کند رکوع را تا نشاند
 بجز یک سجده بر آن می کند و قرائت نماز او باطل است هرگاه با آن مواضع سجده را نکرده باشد و یا قرائت کرده باشد
 مسئله دوم هرگاه کسی سهوا یک رکعت یا بیشتر از نماز را کم کند یا یک سلام گوید در جای که نباید گوید پس اگر متذکر شود
 و خشکی مع مانع فعل نیاید و بعد از آنکه بر سجده و نیت نماز را جا بیاورد یا کمال او تمام حقیقی است حکم بنا بر مشهور و اقوی هرگاه
 متذکر شود و هنوز نماز او سر نزده باشد و تمام بدن از قبل بر نهشته باشد هر چند زمان طول کشیده باشد و بسیار
 لغو باشد و تسبیح صورت نماز محو شده باشد یا مانع دیگر عمد آورده باشد و اما اگر وقتی متذکر شود که نماز او سر نزده
 باشد یا تمام بدن از قبل بر نهشته باشد لازم است که نماز را اعاده کند و اگر بعد از آنکه نماز او سر نزده باشد و اعاده کند
 و اگر سهوا مانع فعل در رکوع بعد از نشسته و پیش از سلام نماز او باطل است مسئله سیم اگر یقین کند که سجده از وتر گشته
 و نداند که از یک رکعت است یا از سه رکعت در محال است و شاید اقوی بطلان است و احوط اتمام و اقامه
 قسم دوم تقبی است که نماز را باطل می کند و این چند نوع است یک آنکه موجب تدارک و قضاء سجده است و دیگری
 و آن وقت است که فراموش کند همه احتیاطات را در جای که لازم باشد پس آنکه خوانده است اکتفا به آن می کند و بعد از آن
 می کند از همه احتیاطات و هم حقیقی اگر فراموش کند قرائت را یا بعضی از آن داخل رکوع شود یا فراموش کند ذکر رکوع
 یا طایفه رکوع سوگند سر بردارد یا سر برداشتن را فراموش کند یا طایفه در حال سر برداشتن را تا داخل سجده شود یا ذکر
 سجده اول یا طایفه آنرا تا سر بردارد یا سجده کردن بر یک از مواضع سجده غیر منتهی تا آنکه سر بردارد یا دست
 سر برداشتن را یا طایفه در حال سر برداشتن را تا سجده دوم عود نماید یا طایفه سجده دوم را یا طایفه در
 نشستن بر آن نشسته را تا بایستد دوم آنکه موجب تدارک می شود و نماز با آن باطل نمی شود و آن جا است که ذکر
 کند قرائت را یا بعضی از آن و متذکر شود پیش از رکوع یا رکوع را و متذکر شود پیش از سجده یا یا از سجده یا یا
 یا نشسته را و متذکر شود پیش از رکوع لازم است که برگردد و آنکه فراموش کرده است جا آورد یا بعد از آن در اینجا

سواء

مسئله

خلاصه

مسأله یاد گذاردیم که اگر فراموش کند رکوع را در حال قیام لازم است که ریت شود بعد رکوع رود و هم چنین
 از پیش از آنکه نماز تمام شده و پیش از آنکه بجز رکوع سهوا بگذرد لازم است که ریت شود و رکوع ریت هم چنین لازم است
 است و اگر سهوا فراموش کند رکوع را و متذکر شود پیش از آنکه رسد رکوع بلکه هر چند بگذرد از حد رکوع و اما اگر فراموش
 کند رکوع در سجده رکوع و فراموش کند رکوع سوگند بر سجده متذکر شود پس در حقیقت مرجع این بسوی فراموش کردن
 طایفه از رکوع و سر برداشتن است حکم آنکه نشسته مسئله چهارم اگر فراموش کرد صلوات بر پیغمبر و آل سوگند اول پس
 نماز باطل است پیش از رکوع بر سر بردارد و اگر بعد از رکوع فراغ خاطرش آید قضا نماید چون نشسته مسئله
 پنجم اگر فراموش کند سر برداشتن از رکوع یا با طایفه یا با ذکر رکوع و متذکر شود پیش از سجده پس باید برگردد کمال رکوع و آنچه
 از آن کرده است جا بیاورد پس ریت شود بعد هم سوگند مسئله چهارم اگر فراموش کند هر یک سجده و خواهد آنها را
 یا پیش از آنکه نشسته است یا پیش از آنکه نشسته است بعد از سجده اول و اگر کم گرفته است بقصد
 عیال یا آنکه درین صورت هم لازم نیست نشستن پیش از سجده و الا لازم است که عمل آنکه ترک کرده است
 از نشستن و اگر کم گرفت و اگر نشسته باشد لکن بر نیت عیال است هر یک سجده سوگند است پس در کتب
 بیان نشستن و آنکه لازم باشد دیگر مرتبه نشستن و احتمال است و احوط بلکه شاید اقوی آنکه نشسته دفعه دیگر و اگر
 نشسته که آن نشسته است یا نه بنا بر ابرام نشستن که از دو نشسته و مانند این است اگر فراموش کند یک سجده را و متذکر
 شود دیگر سجده لازم است هر دو را جا بیاورد هم چنین مانع این است اگر یاد آورد فراموشی هر یک سجده سوگند پیش از رکوع و
 نماز رکوع سابق یا آنکه نداند فراموش شده و هم سهوا است بنا بر قول باینکه این بحث تجاوز از محل نباشد لازم است رکوع
 یا او سجده نماید اگر فراموش کند نشستن میان سجده و طایفه او را بقیه نماز متذکر شود پیش از رکوع واجب است
 نشسته و اعاده کند او را و بعد از آن نشسته و قرائت یا تسبیح مسئله پنجم اگر فراموش کند دو سجده رکعت
 فرایا یا از آنها را یاد آورد در میان نشسته یا بعد از نشسته پیش از سلام لازم است برگردد و جا بیاورد آنکه فراموش
 کرده است و بعد از او سوگند لازم نیست جا بیاورد نشسته و سلام و اگر هر یک سجده فراموش کند و یاد آنکه
 بعد از سلام پس نماز او باطل خواهد بود مسئله ششم اگر فراموش کند نشسته آخر را و یاد آنکه بعد از سلام لازم
 نماز لازم نیست سلام بعد از دو حکم صلوات بر پیغمبر و آل نشسته حکم نشسته را دارد مسئله هفتم اگر فراموش
 کند طایفه بر حجت را و یاد آنکه بعد از استیذان بنا بر قول بوجوب آن احوط بلکه اقوی آنکه برگردد و جا بیاورد

و اگر یاد آورد بعد از سلام که ترک کرده است یک سجده لازم است

قسم سیم نفی است که لازم است در او تارک و سجده هودان چند خیر است یکی فراموشی یک سجده است کوفه طریقی که
از دخول در رکوع که لازم است فضای آن بعد از نماز و در وجوب سجده هودان و کمال است البته احتیاط شود و ترک نشود
و بعد از نماز و عود ارجاع بر این کرده اند دوم فراموشی نشسته است تا داخل رکوع نشسته اند است فضای آن در سجده
بر آن که حق باشد سجده هودان است بر نشسته اند تا نیز مقام دریم سخن در بیان زیاد کردن خیر سهوا و درین
مقام در مسئله است مسئله اول اگر زیاد کند غیره الاحرام را یا رکوع یا سجده از یک رکعت سهوا نماز باطل می شود
دوم چنان باطل می شود اگر زیاد کند سهوا رکعت پیش از سلام بعد از نشسته یا پیش از نشسته در نماز چهار رکعت نشسته
باشد عقب رکعت چهارم بعد از نشسته یا نه هرگاه متذکر شود بعد از دخول در رکوع رکعت زاید و اگر پیش از رکعت متذکر
شود نماز باطل نمی شود می نشیند و نماز را تمام میکند مسئله دوم باطل می شود نماز زیاد کردن قیام متصل بقیه
الاحرام یا رکوع و در زیاد کردن قیام متصل بسجود سهوا کمال است و حیث طسیر بجات است و اما غیر آنکه در
پس زیاد کردن آن سهوا باعث طبعان نماز است بآب چهارم در رکعت و میان باقیه باقیه که سجده سهوا در رکعت
آن و کیفیت نماز احتیاط و حکم کسیکه نکند و عمل مقتضای شک کند و بعد از فراغ شدن از نماز خاطرش آید که
بیان این امور در آنچه متصل می شود فصل اول در رکعت است و چون تکبیر عدد رکعات است یا غیر آن پس درین فصل
دو مقام سخن است مقام اول در بیان تکبیر عدد رکعت و این نیز در چند مسئله می شود مسئله اول هرگاه تکبیر در
دو رکعت باشد یعنی نماز او باطل است بر وجهی که در فیضه یا غیر یوسه هر چند نماز آیات باشد یا بر قول قوی نماز قصر باشد
یا غیر تکبیر در کم کردن یا در زیاد کردن مسئله دوم اگر تکبیر در رکعت اول از نمازهای چهار رکعت نماز باطل
می شود و هم چنان باطل می شود هرگاه پای یک در میان آید مطلقا هر چند میان یک چهار باشد و هم چنان باطل می شود
شک محقق در همه رکعات نماز و هم چنان اگر تکبیر کند میان رکعت دوم و غیر آن پیش از تمام شدن رکعت دوم
نماز باطل می شود و اقوی آنکه رکعت دوم تمام می شود بر پشت از سجده و هم مسئله سیم اگر تکبیر کند بعد از
تمام شدن رکعت دوم میان دو سه یا دو و چهار یا دو و سه چهار یا میان سه و چهار بنا بر آنکه می کند دو رکعت از
فراغ از نماز و هم این چهار صورت لازم است نماز احتیاط در اول رکعت نشسته یا یک رکعت ایستاده یا یکی رکعت
ایستاده فصل است در قیام تکبیر ایستاده و در سیم رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته و جایز نیست نماز
این رکعت نشسته غیر رکعت ایستاده و احوط بلکه اقوی آنکه دو رکعت ایستاده را مقدم دارد بر رکعت نشسته

در چهارم دو رکعت نشسته یا یک رکعت ایستاده مسئله چهارم اگر تکبیر کند میان چهار و پنج پس اگر بعد از سر برداشتن از سجده
دوم یا سه یا چهار یا یک رکعت و بعد از نماز دو سجده سهوا آورد و اگر پیش از این باشد پس اگر پیش از رکوع هم باشد
نشسته و تکبیر یک رکعت در میان سه و چهار پس بنا بر اینکه در چهار و سلام نهد و احتیاطا یک در سه و چهار
و در پنج یا سه یا چهار پیش از قرائت چهار تا در قرائت چهار تا در قرائت هر قدر که باشد و اگر بعد از رکوع و پیش از تمام
رکعت و سجده باشد پس اگر تکبیر در همین رکعت ناقص باشد که هرگاه تمام شود چهار خواهد بود یا پنج بنا بر چهار یا یک رکعت
و هم یک سجده سهوا آورد و درین حکم فرق نیست میان آنکه سر از رکوع برداشته باشد یا نه داخل سجده او باشد
یا نه اگر تمام شده باشد یا نه داخل دریم شده باشد یا نه در همه این صورتها حکم همان است که در صورت بعد از کمال تکبیر
در مسئله پنجم اگر تکبیر میان دو سه و دو یا میان دو و چهار و دو یا دو و سه و چهار و دو یا دو و سه و چهار و دو
یا تکبیر بعد از کمال تکبیر باشد بنا بر آنکه یک رکعت یا دو رکعت سهوا آورد و اگر تکبیر کند میان دو و سه بعد از کمال
در قیام میان سه و دو و بعد از دخول شدن در رکوع یا پیش از دخول نماز یا نیز بر قدر می کند و سجده سهوا را آورد
مسئله ششم اگر تکبیر کند میان چهار و زاید بر پنج از نشستن و گفت و غیر اینها بنا بر آنکه یک سجده سهوا یا دو
از قیام نیست درین حکم آنکه تکبیر پیش از رکوع باشد یا بعد از رکوع و هم چنان است حکم اگر تکبیر کند میان دو و سه بعد
از کمال تکبیر یا سه و دو و سه و دو یا دو و سه و چهار و سه و دو زاید از نشستن هم حکم چنان است و اگر تکبیر
یا نشستن کند پس اگر بعد از رکوع باشد نماز باطل است و اگر پیش از رکوع باشد سه رکعت و هم نیزند و می نشیند تکبیر
در دو و سه مقام دوم در بیان تکبیر داخل است و این در همه هم در چند مسئله می شود مسئله اول اگر تکبیر کند
غیر از افعال نماز و محل آن نماز باشد لازم است جدا کند و اگر کرده باشد از محل و داخل چنانکه غیر محل است
در غیر این موارد از قیام نیست و فرق نیست درین حکم میان آنکه این تکبیر در رکعت اول باشد یا غیر اینها و هم چنان فرق
بین آنکه آن غیر محل داخل شده است از افعال و حیثه یا مستحبه پس اگر در قیام تکبیر کند که سوره سو خوانده است
بنا بر آنکه در غیر محل داخل اگر تکبیر سجده کند بعد از آنکه داخل بجا افتد که مستحب است باشد یا تکبیر رکوع کند بعد
از آنکه شروع در سجده کرده باشد یا تکبیر در یک از آنها کند و حال آنکه داخل بجا افتد مستحبه باشد پس حالا از
آنکه ثابت و الحاق هر شک در دخول در این احوط است و در غیر محل نیست باید برگردد و خبر مشکوک

جاء و هم چنان هرگاه در مثل مقدمات اجزاء و افعال نماند و بعد شد در جزو سابق کند بر کرد و غیره سابق
مثل آن در حال جوشن بر قیام قرائت نکند که سجده هم حکم است یا نه بر سجد و سجده و جوارق و یا نکند
و بعد بر قیام که یا قرائت کرده است یا نه در قرائت کند و مانند اینها خلاصه دخول در مقدمات افعال نماند
غیر مثل منت مسند هم اگر نکند در مثل منت یا خصوصیات آن کند بعد از آنکه مکرر الاحرام و کشف باشد یا نکند
کند بعد از آنکه شروع در قرائت کرده باشد عتقاد یک میکند و میکند و هم چنان اگر نکند در فاتحه کند و حال آنکه
سوره باشد اگر نکند در آیه از آیات فاتحه یا سوره و حال آنکه شروع در آیه بعد کرده باشد میکند و بعد اگر نکند
و حال آنکه در رکعه بعد میکند و عتقاد یک میکند و اگر نکند در سجده یا سوره کند و در قنوت هم میکند و چنانچه نکند
و اگر نکند در رکوع کند و حال آنکه سر بر داشته باشد از رکوع یا یکدانه خم شده قنوت رکوع و نکند که در یک سجده یا
یا نه بعد از سر برداشتن از رکوع در است نشن میکند و در دیگر دو اگر نکند در رکوع کند در حال خم نشن بر سر سجده
در رکوع را با آنکه مسند هم اگر نکند در سجده کند در حال تشهد یا بعد از تشهد میکند و اگر نکند که بعد از
و پیش از نشستن از بر نشهد در جای یک تشهد یا بعد خواندن پیش از برخاستن در جای یک تشهد باشد لازم
که بر کرد و سجده و اگر نشسته باشد بر علیه استرجعت در سجده یا نه ببرد آنچه قضا حقیقت که علیه است
و جب نیست باید بر کرد و بنا بر قول بوجوب بر سجد مسند چهارم اگر نکند در تشهد پیش از آنکه بنشیند
و اگر بعد از ایستادن بر قرائت نکند که بعد از مسند هم هرگاه بعد از جا آوردن خود مشکوک بود کند که
او بعد بعد است پیش از آنکه پس از آن جزو مشکوک از ارکان است نماند باطل است و اگر کنی نیست
صحیح است چه سجده باشد آن جزو غیر از غیر سجده مسند ششم هرگاه با وجود کشف شدن از محلی بر کرد و در سجده
جاء و بعد غرضت ظاهر نماند باطل شود و اگر نکند در رکوع کند در حال قیام پس رکوع و در پیش خاطرش آید
بیا رکوع پیش از آنکه سر بردارد که رکوع کرده است نماند باطل می شود و فصل سیم در بیان حکم
مقابل نکند و هم بداند که هرگاه در نماز کانه هم رسد در رکعات بعقضا آن کانه عمل باید یک
هر چند در رکعت اول باشد پس اگر کانه کند در میان جمال یک یا یک یک است بنا را یک میکند
و اگر کانه کند که است بنا را بر می کند و در میان سه و چهار اگر کانه سه کند بنا را بر سه میکند

در سجده کند بنا را بر چهار میکند و هم چنان هرگاه آن چنانیکه قوتش زیاد تر است بعقضا آن عمل باید کند و نماز چنان
هم در رکعت سب و هم چنان سطره و کانی که در افعال نماز هم رسد بعقضا آن عمل باید کرد پس اگر در حال قیام یا قرائت کانه
کند یک سجده یا سه سجده و ترک کرده است لازم است که بر کرد و چنانچه اگر یقین میزد بر سر گشت و هم چنان در حال نشسته
باید از تشهد کانه کند و سجده و ترک کرده است لازم است که بر کرد و هم چنان صد جا کانه حکم یقین را دارد و اگر نکند
باید از رکعات یا در افعال نماز خلاف کرده اند که آیا ترویج هم است یا نه با غیر که آیا لازم است که قائل نماید و فکر
ناید که در احتمال است و در سجد که عبادت از نشسته باشد یا از ایستاده قنوت کرد و زیاد تر شود پس کانه شود و عمل
بعقضا آن کند یا یا ای هم رسد که کانه هم غرض رسد بعقضا آن کند و یا که عمل اعتقاد باشد بر وجوب نشسته
و هم در وجوب در نظر احوط و مستحب و لا احوط و وجوب است فصل چهارم در بیان آنکه جهام نکند و طعن و سهولت
در نماز چند مسئله است مسئله اول اگر کسی کثیر باشد دیگر نکند آن اعتبار ندارد و حکم ندارد خواه نکند در رکعت
باشد یا اجزاء و افعال نماز و وجهی یا نتیجه هر دو اصل نماز که آیا کرده است یا نه وقت هم با نه باشد اعتبار ندارد
انفات یک میکند در اینجا چند خبر باید ذکر شود یک آنکه این حکم محقق شک است و در سهو جارت است و کثیر است
ماتة غیر کثیر است و در آنچه بعد از این ذکر شود در باب سهو بجه آن کسیکه بسیار طمان میکند هم باز عمل کانه
نور باید کند و اگر مرعات عتقاد دارد هر موضع نماید البته بهتر خواهد بود و هم چنان کثیر است و دوم آنکه کثیر
نکند شانه می شود بعرفه کرد و عرف گویند که بسیار نکند میکند آن کثیر است و یک در نماز
نماز نکند در یک رکعت هر آنکه کثیر است و هم چنان کسی که در یک نماز نکند کثیر است و یک در
نماز در یک رکعت کند یا در یک نماز سه نکند کثیر است یا نه حاصل آنکه جمیع بوفعی شود درین باب اگر
در غیر صورت مسئله نکند شود که کثیر است عرفا صدق میکند یا نه و معلوم شود صدق عرفا و عدم آن بعقضا
نکند باید عمل کند سیم آنکه اگر کسی در فعل از افعال نماز کثیر باشد به چون رکوع در رکعت دیگر چنان باشد
چون بخود در آن قدر دیگر هم عتقاد یک خود کند بشرط آنکه هر دو یک عبادت باشد چون نماز یا وضو

کجه
۲۵

جے

...

ملکه عارضه که سازد بجماعت با همان امام تمام کنند مسئله بازدم جا زدنست مجتهدی بخشد و دیگر مسئله خندنی
و دیگر افند افند با مقله خند افند و دیگر با مقله خند دیگر کند هر چند داند در دست از ساز ساز ساز ساز
هم نشسته دایم در صورتیکه خند باشد در مقام هر یک از اشکالی است مثلاً اینکه خند باشد و اما با مقله
سوره سون حب پیدا اند و افند اسکند بحسب که واجب باشد لکن احتیاطاً بخند و اما در صورتیکه در مقام هر یک
با هم مختلف باشند پس آن مختار اشکالی است و اقوی عوارض است پس اگر افند که اگر در جزئی افند و اگر
که از موم سلف است و در نماز جماعت نباید جای آورد بر او چیزی نیست مثل آنکه موم برده شود و دیگر داند
و اما سلف و ترک کند و اگر خستد در چیزی باشد و از موم سلف قطب نباشد و خود باید جای آورد و اما
جای آورد چه نام واجب نداند و ترک کند مثل آنکه نام مطلق ذکر شود که فراموش شود و اما موم سلف در نماز است و اما
در تسبیح که در رکوع و اما جنبی اگر امام بکبر رکوع یا سجده سلف داند و ترک کند و موم واجب بر موم
واجب است کفایت در فرق نیست و این تمام میان آنکه اختلاف در انجام باشد یا در شرایط و مقتضات باشد
بجست سستی در احکام و در تمام است و سخن در این باره شرایط و مقتضات است و اما در احکام
و در مقتضات و در سکت و مقتضات در شرایط است و میان آن که در هر چند مسئله بشود مسئله اول در هر
چون که قصد سفر باشد و از برای آن است که واجب بر او که فرسخ را قطع کند و اگر در نماز
چهار رکعتی در نماز تسبیح و مغرب قنوکم کردن است و اما در نماز چهار رکعتی سلف و تسبیح
نکته است و اگر در نماز آن است و اما تسبیح و مغرب پس افند آنها سلف است و از جمله شرایط
سفر است که آن سلف و مغرب کشته است بر او است فرسخ باشد یا چهار رکعتی یا که از چهار رکعت
فرسد و همان روز را روزه بر نشانی داشته باشد یا همان روز بزرگتر و کس پس از ده روز بزرگتر
افاده روزه نکند در اینجا چند چیز باید ذکر شود اول آنکه مراد از فرسخ تسبیح است و هر یک چهار
هزار و سی و است بزرگ است و فرسخ و انفر در دریا باشد و اگر در خشکی باشد تسبیح است و هر یک
فرسخ سه رکعتی یا چهار رکعتی هر چند از راه برسد و نه فرسخ و از راه برسد که هر یک
فرسخ باشد تسبیح اگر ابتدا بر است فرسخ یا چهار فرسخ از آفروده و شصت رکعت اعتبار شود و اگر
بسیار و سی و چون قسطنطنیه و صفهان از آنجا که فرسخ میکنند و اما هر دو از آفروده
اعتبار شود و چهلیم هر یک است فرسخ در زمان بسیار قطع کند مثلاً یک

غلام
مسلمہ پیم
مسلمہ پیم

1064

10

۱۶۸

بلد خود اگر قصد کند مانند دوزخ و مانند لازم است قوه و اگر بخواهد بماند باز تمام لازم است قهر عارض
 آنکه اگر این شش صریح میفرماید و در غیر خود میماند مثل این است قصد اقامه در آن کند و بعد
 هرگاه بیرون رود قصد لازم است آنکه هرگاه لازم شد قهر و فطریه بماند در ده روز به شخص بیرون رفتن و رفتن
 قصد لازم است پس اگر کسی در تمام لازم است نیز به شکل و اقامه سفر و تمام پس آن عمل خلاف شک است
 و اگر لازم است اقامه است و احوط جمع است البته باید رعایت احتیاط شود و مقصود از سفر و تمام با بر اقامه کند بلکه
 و اقامه محرم مقصود بود در سفر اول از آنجا که مسافر ساقط میباید تمام کند چه اگر در آنجا بماند و اگر در آنجا
 سفر است هرگاه برگردد از آنجا باید در سفر کرده باشد و اگر برگردد و در آنجا بماند در آنجا بماند
 نماز و با تمام کند و در آنجا بماند و در آنجا بماند و در آنجا بماند و در آنجا بماند و در آنجا بماند
 اگر در ده روز تمام نشود آنکه شش صریح میفرماید باید تمام کند از آنکه شش صریح میفرماید
 به فعل راه و شش صریح میفرماید شش است که در آنجا بماند و در آنجا بماند و در آنجا بماند
 و در منزل و اگر از این حالت برکت نماید بیعت با او باید تمام کند و این حکم مخصوص مکانی است که در آنجا
 و در غیر اینها نیست بلکه شش صریح میفرماید که در آنجا بماند و در آنجا بماند و در آنجا بماند
 و شش آن است که در آنجا بماند و در آنجا بماند و در آنجا بماند و در آنجا بماند و در آنجا بماند
 شرط است که در آنجا بماند و در آنجا بماند و در آنجا بماند و در آنجا بماند و در آنجا بماند
 و نهان باشد و از آن موافقت نشود و نیز هر که تمام از این امر و در آنجا بماند و در آنجا بماند
 کدام هم رسیده و واجب تمام کند در آنجا بماند و در آنجا بماند و در آنجا بماند و در آنجا بماند
 سر از آنجا بماند و در آنجا بماند و در آنجا بماند و در آنجا بماند و در آنجا بماند
 لازم است و اگر نه تمام و احتیاط در آنجا بماند و در آنجا بماند و در آنجا بماند و در آنجا بماند
 و نهان شدن در آنجا بماند و در آنجا بماند و در آنجا بماند و در آنجا بماند و در آنجا بماند
 اگر در آنجا بماند و در آنجا بماند و در آنجا بماند و در آنجا بماند و در آنجا بماند
 و به است و اما باید ایوان بود و در آنجا بماند و در آنجا بماند و در آنجا بماند و در آنجا بماند
 و به است و در آنجا بماند و در آنجا بماند و در آنجا بماند و در آنجا بماند و در آنجا بماند
 بجهت در آنجا بماند و در آنجا بماند و در آنجا بماند و در آنجا بماند و در آنجا بماند
 باشد با تمام یک باشد باید اینقدر برود و بعد از آنکه اگر عیال و تاراج نباشد و در آنجا بماند
 بماند و در آنجا بماند و در آنجا بماند و در آنجا بماند و در آنجا بماند

و بماند

رسیده

و صورتی بود

بر بجهت

اعتبار

اعتبار ندارد و صاحب این هر قسم چشم رنج غلبه مردم باید بکند سیم آنکه اعتقاد پنهان شدن خانه را
 و است و نشیندن اذان آنها در لزوم قهر چه شمرده که ملک باشد یا وسط یا بزرگ و وسیع باشد مگر آنکه این قدر است
 و است داشته باشد و در شهر که از عادت و متعارف بیرون باشد مثل آنکه هشت فرسخ یا زیاده دور آن باشد و در
 شهر از آنجا خارج فرماید خانه را محله خود را اعتبار کند و در آنجا مراعات احتیاط را رعایت است چهارم آنکه
 چادر نشین یا غیره نشین اعتبار چهارم و حینه را میکند مانند خانه نیم معتبر در اذان اذان اعتبار است از مؤذن یا که
 اذان او وسط و متعارف باشد یا وسط و زیاد و کوتاه نباشد بجز آنکه از متعارف بیرون باشد و شش که حد خط و دیوار
 میکند و اگر شش که از مؤذن را میبیند و باید میان حال باشد نه زیاد باشد و نه زیاد کند بلکه مثل شش است
 باشد و شش که هر که که دوست یا بلند باشد و زمینیکه مستوی نباشد بلکه مختلف باشد و جان که مؤذن و اذان باشد
 اشخاصی که با او را باشد در همه این صورتها باید بطریق فرضی تغییر عمل شود ششم آنکه هرگاه ملک کند که بکند
 از شخص رسیده است یا نه واجب است تمام کند تا یقین کند که بجز شخص رسیده است تمام آن شرط در حق کسی است
 که از منزل خود قصد سفر بیرون رود و اما اگر کسی بیرون قصد مسافت بیرون رود و در آنجا راه قصد مسافت کند
 دیگر حدیثی ندارد و هم چنین شخصی در بر کشتن هم نماز را باید قهر کند و حدیثی ندارد بلکه بجز شروع در رفتن
 و یا بر کشتن نماز را قهر میکند تا داخل وطن شود و هم چنین کسی که ابتدای سفر او مصیبت باشد و در آنجا راه از
 مصیبت برگردد از آنجا قهر میکند و اگر قصد مسافت کند مشتمل آنکه خانه شرط و جوب قهر در ابتدای سفر است
 بجز ترخیص برسد هم چنین شرط است در جوب قهر در بر کشتن بجز ترخیص برسد و اگر بجز ترخیص برسد واجب است تمام کند
 هر چند احتیاط جمع میان قهر تمام است در حدیثی تا برسد بوطنی و منزل و حدیثی در بر کشتن هم همان است
 که در فرضی ذکر شد و بعضی نشیندن اذان تنها را قرار داده اند و باید مراعات احتیاط بشود ششم آنکه آیا
 شرط در بر کشتن بوطنی معتبر است و اما جاییکه منظور دارد اقامه ده روز کند پس در او این حکم نیست و قهر باید
 بکند تا داخل آنجا بکند قصد دارد ده روز بماند و بعد از آنکه در آنجا بماند و در آنجا بماند و در آنجا بماند
 و در آنجا بماند باید ذکر شود مسئله اول واجب است قهر در حق کسی که جامع شرایط باشد

باید

در سفری و در مکانی که باشد که در چهار مکان که در آنها مجزیت میان فقر و اتمام که منطبق و در طبع
 و کوفه و حایر سید الشهدا علیه السلام نشاء و قطعاً خود را بدعا برت و لکن احوط اقتضای مجزیت و کوفه
 مدینه و مسجد کوفه و در وضع مقدسه سید الشهدا است و این حکم درین چهار مکان اختصاص بنماز دارد و اما در
 پس لازم است نظرات آن درین چهار مکان برای مسافر مانند یا رجاء یا درین جا چند چیز باید ذکر شود اول
 آنکه شرط سنت در وقت نماز درین اماکن مشرفه اینست که بقیه فقر یا اتمام کند همین قدری که نیست قدرت کند
 بعد اگر خواهد فقر کند در دو رکعتی سلام میدهد و اگر خواهد تمام کند چهار رکعت میکند ولی اگر قصد کرد در دو رکعت
 نماز فقر را دیگر عدول تمام نمیتواند بکند و هم چنین عکس این دویم آنکه طاعتی تصریح کرده اند که جایز است
 درین اماکن مشرفه کردن نمازها که در سفر یا قط است هر چند اختیار کند که نماز را فقر کند نه تمام و با اینست
 درین سخن سیم آنکه هرگاه اختیار فقر را کرد و یک نماز یا زیاد تر فقر کرد جایز است که باقی را تمام کند و هم چنین
 عکس این چهارم آنکه هرگاه درین اماکن مشرفه نماز چهار رکعتی فوت شود مجزیت در قضا آنکه فقر کند
 یا تمام و اگر درین اماکن خواهد قضای نمازهای که در وقت دارد و یا تمام کند و اگر فقر دارد و باید
 فقر کند و مجزیت میان فقر و اتمام نه در اول وقت و نه در دویم هیچ آنکه کسیکه سی روز متردد درین اماکن
 مشرفه باشد با قصد اتمام کند حکم همان نحو است که در غیر این اماکن باشد و تفاوت ندارد ششم آنکه فضل
 درین اماکن اتمام است مسئله دویم هرگاه در جای که فقر لازم است تمام کند از روی علم و عمد واجب است
 که اعاده کند وقت باشد یا نباشد و اگر جاهل باشد و از روی جهل و نادانان تمام کرده باشد چیزی را واجب
 وقت باشد یا نباشد و معذور بودن جاهل اختصاص دارد با جاهل بوجوب فقر باشد و تمام کند
 و اما جاهل بوجوب حکم مسافر مانند جاهل بحکم و کسیکه سی روز متردد در جای که باید یا کسیکه سفر محض کند
 و مانند اینها در اینها جاهل محض و نیست و اگر در جای که لازم است تمام کند فقر کند از روی جهل بوجوب کند
 که معذور نیست لازم است اعاده وقت باشد یا نباشد و بعضی گفته اند نماز آن صحیح است و اعاده لازم
 نیست در وقت و در خارج وقت و این قول اقوی است و حقیقتاً راه نکات است مسئله سیم

الان

اگر از روی فراموشی نمازی که لازم بود فقر کند تمام کند پس اگر وقت باقی است لازم است اعاده و اگر خارج
 از وقت شده است بر او چیزی نیست و اگر از روی فراموشی نماز یک لازم بود تمام کند فقر کند لازم است
 اعاده در وقت و خارج وقت مسئله چهارم اگر وقت داخل شده و در حضر بود میتوان کرد در آن نماز
 تمام بود و نکرد و سفر رفت و حال آنکه وقت باقی باشد هر چند بقدر یک رکعت باشد لازم است که نماز را
 فقر کند و اگر وقت داخل شود و در سفر باشد بجهت ترخص رسیده باشد و نماز نکند تا داخل وطن شود و لازم است
 که نماز را تمام کند و محل اقامه و جائه که سر روز متردد مانده باشد درین مسئله مسئله سابق حکم وطن سو
 دارد مسئله پنجم هرگاه فوت شود نماز یک لازم است فقر شود باید قضای آن را فقر کرد و هر چند در حضر
 فاکند و نماز یک باقیست تمام شود هرگاه فوت شود لازم است قضای آن را تمام کند هر چند در سفر قضا
 کند و اگر کسی اول وقت در حضر باشد و نماز کرده پروردگار بفرود وقت باقی باشد و این نماز از او فوت
 شود لازم است فقر قضا کند و اگر وقت داخل شود و در سفر باشد و نماز بکند و داخل حضر شود و وقت هنوز
 باقی باشد و همین نماز از او فوت شود لازم است که قضا را تمام کند ولی حقیقتاً راه نکات است نباید ترک کرد
 مسئله ششم مستحب است بر ابرسا فرغت هر نماز فقری سی مرتبه تسبیحات اربعه گوید تا جبران نقص آن
 نماز و تلاخ آن تقصیر کرده شود خداوند عالم بر حق کامله خود جبر نقصانهای ما را فرماید و بکرم و لطیفی

ب معنای خود تلاخ تقصیرات ما فرماید و از خطایا و جرائم
 ما در کند رد بقی خاتم النبیا و فاطمه زهرا و ائمه
 هدی صلوات الله علیهم معینی غفر الله
 له انشا الله رب العالمین
 رجب ۱۲۶۹ هجری
 المبارک النبویه

بلغ

در سفری و در مکانی که باشد که در چهار مکان که در آنها مجزیت میان فقر و انعام که منطبق و در طبقه
 و کوفه و حایر سید الشهدا علیه السلام نشاء و قطعاً خود را بدعا میرسد و لکن احوط اقتضای مجزیت و کوفه
 بدین وجه که در روزی که سید الشهدا است و این حکم درین چهار مکان اختصاص بنماز دارد و اما در
 پس لازم است نظرات آن درین چهار مکان برای مسافر مانند سایر جاها درین جا چند چیز باید ذکر شود اول
 آنکه شرط سنت در وقت نماز درین اماکن مشرفه اینست که بقیه فقر یا انعام که همیمن قدری که نیست در وقت که
 بعد اگر خواهد فقر کند در وقتی سلام میدهد و اگر خواهد انعام کند چهار رکعت میکند ولی اگر قصد کرد در وقت
 نماز فقر را دیگر عدول تمام نمیتواند بکند و هم چنین عکس این دویم آنکه طاعتی تصریح کرده اند که جایز است
 درین اماکن مشرفه کردن نمازها که در سفر یا قط است هر چند اختیار کند که نماز را فقر کند نه انعام و با این
 درین سخن سیم آنکه هرگاه اختیار فقر را کرد و یک نماز یا زیاد تر فقر کرد جایز است که باقی را انعام کند و هم چنین
 عکس این چهارم آنکه هرگاه درین اماکن مشرفه نماز چهار رکعتی فوت شود مجزیت در وقت فقر آنکه فقر کند
 یا انعام و اگر درین اماکن خواهد قضای نمازهای که در وقت دارد و یا انعام کند و اگر فقر دارد و باید
 فقر کند و مجزیت میان فقر و انعام نه در اول وقت و نه در دوم و هیچ آنکه کسیکه سی روز متردد درین اماکن
 مشرفه باشد با قصد انعام کند حکم همان خواهد بود که در غیر این اماکن باشد و تفاوت در ششم آنکه فضل
 درین اماکن انعام است مسئله دوم هرگاه در جای که فقر لازم است انعام کند از روی علم و بعد واجب است
 که اعاده کند وقت باشد یا نباشد و اگر جاهل باشد و از روی جهل و نادانست نام کرده باشد چیزی را در وقت
 وقت باشد یا نباشد و معذور بودن جاهل اختصاص دارد با جاهل بوجوب فقر باشد و انعام کند
 و اما جاهل بوجوب حکم مسافر مانند جاهل بحکم و کسیکه سی روز متردد در جای که باید با کسیکه سفر میکند
 و مانند اینها در اینها جاهل معذور نیست و اگر در جای که لازم است انعام کند فقر کند از روی جهل بوجوب فقر کند
 که معذور نیست لازم است اعاده وقت باشد یا نباشد و بعضی گفته اند نماز آن صحیح است و اعاده لازم
 نیست در وقت و در خارج وقت و این قول اقوی است و حقیقتاً راه نبات است مسئله سیم

الان

اگر از روی فراموشی نمازی که لازم بود فقر کند تمام کند پس اگر وقت باقی است لازم است اعاده و اگر خارج
 از وقت شده است بر او چیزی نیست و اگر از روی فراموشی نماز یک لازم بود تمام کند فقر کند لازم است
 اعاده در وقت و خارج وقت مسئله چهارم اگر وقت داخل شده و در حضر بود میتوان کرد در نماز
 تمام بود و نکرد و سفر رفت و حال آنکه وقت باقی باشد هر چند بقدر یک رکعت باشد لازم است که نماز را
 فقر کند و اگر وقت داخل شود و در سفر باشد بجهت ترخص رسیده باشد و نماز کند تا داخل وطن شود و لازم است
 که نماز را تمام کند و محل اقامه و جائه که سر روز متردد مانده باشد درین مسئله مسئله سابق حکم وطن سو
 دارد مسئله پنجم هرگاه فوت شود نماز یک لازم است فقر شود باید قضای آن را فقر کرد و هر چند در حضر
 فاکند و نماز یک با سبب تمام شود هرگاه فوت شود لازم است قضای آن را تمام کند هر چند در سفر قضای
 کند و اگر کسی اول وقت در حضر باشد و نماز کرده بدون قصد سفر وقت باقی باشد و این نماز از او فوت
 شود لازم است فقر قضای کند و اگر وقت داخل شود و در سفر باشد و نماز بکند و داخل حضر شود وقت هنوز
 باقی باشد و همین نماز از او فوت شود لازم است که فقر را تمام کند ولی حقیقتاً راه نبات است نباید ترک کرد
 مسئله ششم مستحب است بر ارباب فرغت هر نماز فقری سی مرتبه تسبیحات اربعه گوید تا جبران نقص آن
 نماز و تلاخ آن تقصیر کرده شود خداوند عالم بر حق کامله خود جبر نقصانهای ما را فرماید و بکرم و لطیفی

ب معنای خود تلاخ تقصیرات ما فرماید و از خطایا و جرائم
 ما در کند رد بقی خاتم النبیا و فاطمه زهرا و ائمه
 هدی صلوات الله علیهم معینی غفر الله
 له انشا الله تعالی ریح المولود
 رجب ۱۲۶۹ هجری
 المبارک النبویه

بلغ

در سفری و در مکانی که باشد که در چهار مکان که در آنها مجزیت میان فقر و انعام که منطبق و در طبقه
 و کوفه و حایر سید الشهدا علیه السلام نشاء و قطعاً خود را بدعا میرسد و لکن احوط اقتضای مجزیت و کوفه
 بدین وجه که در روزی مقدسه سید الشهدا است و این حکم درین چهار مکان اختصاص بنماز دارد و اما در
 پس لازم است نظرات آن درین چهار مکان برای مسافر مانند سایر جاها درین جا چند چیز باید ذکر شود اول
 آنکه شرط سنت در وقت نماز درین اماکن مشرفه اینست که بقیه فقر یا انعام که همی قدری که نیست در وقت که
 بعد اگر خواهد فقر کند در وقت سلام میدهد و اگر خواهد انعام کند چهار رکعت میکند ولی اگر قصد کرد در وقت
 نماز فقر را دیگر عدول تمام نمیتواند بکند و هم چنین عکس این دویم آنکه طاعتی تصریح کرده اند که جایز است
 درین اماکن مشرفه کردن نمازها که در سفر یا قط است هر چند اختیار کند که نماز را فقر کند نه انعام و با این
 درین سخن سیم آنکه هرگاه اختیار فقر را کرد و یک نماز یا زیاد تر فقر کرد جایز است که باقی را انعام کند و هم چنین
 عکس این چهارم آنکه هرگاه درین اماکن مشرفه نماز چهار رکعتی فوت شود مجزیت در قضا آنکه فقر کند
 یا انعام و اگر درین اماکن خواهد قضای نمازهای که در وقت دارد و یا انعام کند و اگر فقر دارد و باید
 فقر کند و مجزیت میان فقر و انعام نه در اول وقت و نه در دوم و هیچ آنکه کسیکه سی روز متردد درین اماکن
 مشرفه باشد با قصد انعام کند حکم همان خواهد بود که در غیر این اماکن باشد و تفاوت در ششم آنکه فضل
 درین اماکن انعام است مسئله دوم هرگاه در جای که فقر لازم است تمام کند از روی علم و بعد واجب است
 که اعاده کند وقت باشد یا نباشد و اگر جاهل باشد و از روی جهل و نادانان تمام کرده باشد چیزی را در وقت
 وقت باشد یا نباشد و معذور بودن جاهل اختصاص دارد با جاهل بوجوب فقر باشد و انعام کند
 و اما جاهل بوجوب حکم مسافر مانند جاهل بحکم و کسیکه سی روز متردد در جای که باید با کسیکه سفر است کند
 و مانند اینها در اینها جاهل معذور نیست و اگر در جای که لازم است تمام کند فقر کند از روی جهل بوجوب کند
 که معذور نیست لازم است اعاده وقت باشد یا نباشد و بعضی گفته اند نماز آن صحیح است و اعاده لازم
 نیست در وقت و در خارج وقت و این قول اقوی است و حقیقتاً راه نبات است مسئله سیم

الان

اگر از روی فراموشی نمازی که لازم بود فقر کند تمام کند پس اگر وقت باقی است لازم است اعاده و اگر خارج
 از وقت باشد است بر او چیزی نیست و اگر از روی فراموشی نماز یک لازم بود تمام کند فقر کند لازم است
 اعاده در وقت و خارج وقت مسئله چهارم اگر وقت داخل شد و در حضر بود میتوان کرد در نماز
 تمام بود و نکرد و سفر رفت و حال آنکه وقت باقی باشد هر چند بقدر یک رکعت باشد لازم است که نماز را
 فقر کند و اگر وقت داخل شود و در سفر باشد بجهت ترخص رسیده باشد و نماز کند تا داخل وطن شود و لازم است
 که نماز را تمام کند و محل اقامه و جائه که سر روز متردد مانده باشد درین مسئله مسئله سابق حکم وطن سو
 دارد مسئله پنجم هرگاه فوت شود نماز یک لازم است فقر شود باید قضای آن را فقر کرد و هر چند در حضر
 فاکند و نماز یک باقیست تمام شود هرگاه فوت شود لازم است قضای آن را تمام کند هر چند در سفر قضا
 کند و اگر کسی اول وقت در حضر باشد و نماز کرده پروردگار بفرود وقت باقی باشد و این نماز از او فوت
 شود لازم است فقر قضا کند و اگر وقت داخل شود و در سفر باشد و نماز بکند و داخل حضر شود و وقت هنوز
 باقی باشد و همین نماز از او فوت شود لازم است که قضا را تمام کند ولی حقیقتاً راه نبات است نباید ترک کرد
 مسئله ششم مستحب است بر ارباب فرغت هر نماز فقری سی مرتبه تسبیحات اربعه گوید تا جبران نقص آن
 نماز و تلاخ آن تقصیر کرده شود خداوند عالم بر حق کامله خود جبر نقصانهای ما را فرماید و بکرم و لطیفی

ب معنای خود تلاخ تقصیرات ما فرماید و از خطایا و جرائم
 ما در کند و در حق خاتم النبیا و فاطمه زهرا و ائمه
 هدی صلوات الله علیهم معینی غفر الله
 فی الثانی اتبع فی ریح المولود
 رجب ۱۲۶۹ هجری
 المبارک النبویه

بلغ